

در دفتر کتب کتابخانه ملی  
شماره ۱۶۵۳۷  
ثبت گردید





سایر ملل و طوایف که از حالت تو خشن و بربریت خارج و در دایره انسانیت داخل  
 شده اند ضد انمطلب را بروشی افتاب مدلل میکنند و در واقع درس خوبی  
 بنوع بشر میدهند که مغایرت ذات البین را بخوبی بفهمد علماء هر ملت در این  
 موضوع ادعای معنی داده اند و چون فرمایشات اولیاء و اظهارات علماء اسلامی خیلی  
 میان مسلمین اشتها دارد از این رو از تکرار آنها صرف نظر نموده کفایت برخی  
 حکماء و فضلاء ملل دیگر را برای اطلاع خوانندگان درج میکنیم جان برایت<sup>(۱)</sup>  
 نفاق و سیاسی شهر انگلیس گوید و اعقید بر این است که برای یک ملت هیچ  
 عظمت مستقلی نخواهد بود مگر اینکه اساسش بر حسن اخلاق باشد من  
 اعتنائی بعظمت قوای حربی یا شهرت سطوت نظامی ندارم بلکه بحال مردمائی که  
 میان ایشان زندگی میکنم توجه مینمایم در انگلستان کسی نیست که مثل من  
 بدبایکانه در خصوص تاج و تخت انگلیس سخن براند ولی تخت و تاج و دهم و  
 افر و غمازش نظامی و شکوه حربی و منعمیات و مستملکات و سبعت ممالک  
 فیسمه در نظر من بکلی بی قدر و بهاء بلکه جز و هوا می باشد سوای اینکه  
 میان عده بزرگی از مردم راحت و مسرت حاصل گردد حضور عالیه قلاع  
 مستحکم ابنیه رفیع و عمارات شاهانه موجب تشکل ملت نمیشوند بلکه  
 در هر مملکت و جوه ملت در کاشانه ها و کوخها هستند و هرگاه انوار مشرق<sup>طبیعت</sup>  
 بد انجاها نتابد و لذا بد قانون و قواعد سیاست شایر احساسات مردم اثری نکند  
 اسوده باشند که هنوز باید وظایف حکومت بیاموزید و در مکتب سیاست  
 درس بخوانید لهذا هیچتا نکه من خودم مضطرب میباشم از شما هم استماع میکنم  
 مضطرب باشید که قوانین اخلاقی فقط برای اشخاص و افراد نوشته نشده بلکه بر  
 ملل هم اطلاق میشود و اگر ملل میبوردند از ادعیه غفلت و نسیان گذارند



سوانح اعمار بالطبیعه از هر چیز مفید تر و خوشتر است و مخصوصاً سوانح عمری بزرگان  
 دارای این فوائد میباشد *سموئل ایسمیلز* (۴) حکیم اخلاقی و مؤلف کتب نافع *عبد*  
 فرماید شرح حال بزرگان خاصه بنکو کاران بی نهایت نافع و دانش آموزان است و  
 دیگران از مساعدت و هدایت کرده انهارا بشوق میاورد بعضی از انها در حقیقت  
 نایابان آسمانی میباشند و زندگی و فکر انسانی را تعالی داده و ویرامند  
 میدهند که برای خیر خود و فایده تمام دنیا کار کند سر مشقهای ذیقیمه  
 که از قوه معاونت نفس ثابت فکر استقامت عمل و خلوص امانت  
 میدهند بزبان در کمال وضوح ظاهر میدارند که هر کس ناچه اندازد میتواند  
 خود را تکمیل کند و با فصاحت نامیه اهمیت عزت نفس و اعتقاد بر نفس را مثل  
 میسازند و مینمایند که حتی پست ترین افراد هم میتوانند برای خود قدری  
 عالی و ربیبی متعالی تحصیل نمایند در معارف ملل مزبوره برای هر حلقه  
 از بزرگان محلی مخصوص مقرر گردیده مثلاً احوال دانشمندان بزرگ را در یک  
 سلسله مخصوص منسلک داشته و نقد و کتب در این موضوع تصنیف و  
 تألیف کرده اند که در مجمله انها بیک مطلع نیستند نمیکنند گذشته  
 از حالات رجال سلف که قابل عبرت ابناء خلف میشود حالات ضوان شهره نیز  
 که در این عالم مصدر خیری شده اند یکی از شعب نفیسه معارف میباشد و  
 با وجود بیک مدت است آن ضوان از این جهان رخت کشیده و بصرای دیگر فرشته  
 اند مع هذا ذکر خبر و نام بنکشان در صفحات روزگار بیهی مؤید و برقرار است که  
 رجال را از خواندن احوالشان شغف آید و بر احاسانات نافع بینماید راستی  
 حالات بعضی زنان مرد صفت مهتج حس مردان و منشط قلوب آنان میگردد  
 و هر کس که در صفات سوانح اعمار انها نظر اندازد بی اختیار باین مقال مترجم میشود

Samuel Smiles & Carlyle &



# دوستان بشر

تألیفی مصدور مشتمل بر سوانح عمری بعضی

اشخاص است که خدایت ایشان نوع بشر کرده اند و هرگز

مناعب و زحمات در برابر حسن خود تحمل ننموده ساعی شده اند <sup>و</sup> حتی

آن سعادتمندان و مصائبی که حیات بشر را مگر میسازد تخفیف داده

موجب سعادت و رفاهیت آنها را فراهم آورند

از منابع مختلفه مأخوذ و ترجمه شده است

تألیف میرزا محمد فتنی -





جان هوارد - اصلاح دهنده مجالس



*John Howard the prison reformer.*





آورده بهیچ وجه از مواعظ احوالش فروگذار نکرد و احوال امر هووارد را شفا  
 کامل حاصل گشت با وصف اینکه مشارالیه بیست و پنج ساله و موی ابرها پنجاه و دو سال  
 بود مع هذاحضرت اینکه مراتب تشکر خود را به پوه زن ابراز دارد در تکلیف مزاجت باو  
 نمود و این مطلب تلقی قبول شد مخدیره مسطوره طبعی موافق و نفوای خالصانه  
 داشت و دارای کمالات عالیه و خصال مرضیه میبود و هر دوی آنها بمسرت و خوش  
 باهد بگزینست نمودند تا اینکه مشارالیه مادر سال سوم از دو اجشان وفات یافت  
 چون هووارد از این واقعه متوحش و محزون شده بود از اینجهت مصمم شد که بخارج  
 مسافرت کند در شمس ۱۷۵۵ هجری بندر اینزبون از زلزله عظیمی صدمه سختی  
 یافته و شصت هزار نفر از اهالیش تلف گشته بودند و هووارد بر جهاز بکر روانه  
 اینجا بود سوار شده و قصد داشت که کمال جهد نموده نکبت و مشقت بازماندگان را  
 تخفیف دهد ولی از سوء قضا در انوقت فراشه و انگلستان باهم خوب میگردید جهاز  
 هووارد در آن میبود که رفتار فرانسویان شده و او را اسیر کردند و در مدت اسارتش  
 زحمات بسیار بروی وارد آمد از اینجهت قبل از آنکه او را در خشکی پیاده کنند نامتد  
 چهل و هشت ساعت بدون یک قطره آب و ذره غذا توقیفش نمودند و در بندر  
 شش شب روی علف خوابید و بعد از آنکه مدت مدید او را با سایر اسرای بدون  
 هیچ خوراک و غذای نگاه داشتند انوقت بکران کار پرادر سپاه چالی که منزل محوسین  
 بودند اخذند و اسرا هم مانند سکان کرسنه انرا روبرو و خوردند چنگ نکذشت  
 که چون دو ساقچی باشی بر پای چیده هووارد را مشاهده نمود انوقت مخصوصی  
 نسبت باو ابراز و مجازش داشت که در شهر اقامت کند و بلاخره از فراموشه اجازه  
 حاصل کرد که با انگلستان برود اما بدین شرط که اگر نتوانست دولت انگلیس را  
 متقاعد سازد که در عوض مبادله مناسبی کنند انوقت بایست مزاجت کند













در دفتر کتب کتابخانه ملی

۲۵۸۹۲۶

مجله جهان

کتابت گزینان

# دوستانِ ایرانِ بستر

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بخش مبادلات

ترجمه و تألیف

میرزا محمد منتهی

مصنف و مؤلف

و مترجم

افشاء جدید - طلوع تمدن - احوال کرسنوفر گلبر

افشاء اعلیٰ و غیره و غیره

با اشاره

و فرمایش جناب منطاب دافتمند بکانه و عالم فرزان

افاشیح عبدالکریم

تحریر و در مطبعه مظفر بمبئی طبع گردید

حق طبع برای مؤلف محفوظ است

۱۳۳۱





# دوستداران بشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد الحمد والصلوة: حقیقتی که امروزه بر جمیع فضلاء و داناان مسلم و منصفی از هر گونه دلیل و برهان میباید این است که غرض کلی از بعثت رسل و جعل قوانین فقط اصلاح اخلاق بشر بوده و تمام متاع و مصائبی که انبیاء و اولیاء در عهد ماضیه و فضلاء و حکماء در ازمنه اخیر بر خود هموار کرده اند برای حصول آن مأمور بوده چنانکه مصدوقه بعثت لائمه مکارم الاخلاق دلیل دائم الحی این مدعا میباشد. حسن اخلاق مزیتی است که افسان نمیدنند از وحشیان آدم خوار امتیاز میدهد و بر ایجاد سعادت میکشاند. بشهادت تاریخ پنج نوع بشر تاویش که از حسن اخلاق محروم بود در کمال مذلت و نکبت مانده مانند وحوش بیابان در مغاکهای تیر و تاریک اعماق جنگلها و شکاف کوهها زبست میکرد و از خوی و طبیعت جوانی بهره کامل برده شها فرقی که از سیاح ضارّه داشت همین بود که با فروختن آتش پی برد و بی بعد از آنکه لطاف حضرت واجب الوجود جلّت کلمه شامل حال و کافل احوالش کردید انبیاء عالمفدار بشر بیت وی مأمور و احکام ربّانی برای تعدیل اخلاقش نازل شد. بالذکر پنج تمدن بر توّحش غلبه جست و همان آدمی که در خوی و منش و عادت و روش با حیوانات دانه مساوات و اشتراک داشت رفته رفته باعلی درجه تمدّن ارتقاء و اعتلاء یافت هنوز هم بعضی شعب و قبائل انسانی بهمان حالت بر بریت و توّحش باقی مانده اند که میتوان از وجود ایشان تفاوت سوء اخلاق با از حسن اخلاق مقایسه نمود. وحشیان افریقا و استرالیا و امی یکا بهترین نمونه اعصار قدیمه هستند و ترتیبات معیشت سلویشان بادبکران احتیاجاتی بی پایان و مذلت دائمی ایشان بکانه مرآت بد اخلاقی میباشد اما از جهت دیگر



البته سعادتمندی مجازات و سیاست حتی بر آنها وارد خواهد شد جان استواریت  
 میل (۲)، مؤلف و فیلسوف معروف فرماید قدر و قیمت هر دولت عاقبت منتهی  
 بقدر و ارزش افرادی میشود که از آن شکل میدهند لاردر بیگونسفیلد (۳)  
 یعنی مستر دسراپلی رئیس الوزراء انگلیس گوید ما خیلی بشر پیشا و نسیبنا  
 اعتقاد داریم و چندان حالات افراد را بنظر دقت نمی بینیم مثل متمدنه  
 که این همه مساعی و افره در نشر معارف و علوم و توسعه ادب و فنون معمول  
 میدارند هیچ مقصود و منظوری جز اصلاح اخلاق عمومی ندارند و غیر از آن  
 چیزی نمی طلبند هانطور که بقاء انسان با اجتماع وابسته و مربوط است  
 بقاء اجتماع هم بحسن اخلاق منوط و متعلق میباشد و هرگاه کسی در تواج  
 دنیا غور و دقت کند البته دریافت خواهد کرد که اضمحلال و تدهیل  
 از ملل مصادف با وفقی بوده که حسن اخلاق آنها را وداع گفته و فساد اخلاق  
 در میان ایشان شایع گشته است یکی از بهترین و ساری که قلوب عموم را بحسن  
 اخلاق متوجه و معطوف میسازد کئی است که احوال و افعال نیکوکاران و خیرین  
 حاوی باشد و آموزش از سوانح عمری ایشان بخوانند کان بدهد و آنها را  
 بجاده صواب بگاند از این روی بینیم که یک شعبه عمده از مطبوعات ملل  
 متمدنه باین موضوع عالی وقف شده و احوال حکماء فضلاء شعراء  
 ادباء اطباء مصنفین مؤلفین مخترعین سیاستون و حتی  
 علماء فن موسیقی مجلدات ضخیمه تشکیل داده و کلیات و جزئیات احوالات  
 مشروح و مفصل گردیده تا خوانندگان آنها هر کدارا که موافق طبع و مطابق  
 ذوق خود دانند تقلید کنند و هر عادت و شیوه حید را که مناسب  
 حال خویش شمارند اتخاذ نمایند کار لیل فیلسوف انگلیسی گوید

در (۱) John Stewart Mill (۲) Lord Beaconsfield



چهره می بود کز زنی کم بود هر چند معارف عرب و ایران از حیث این موضوع  
 تا اندازه تکمیل دارد ولی چون تقصیر تملق و چاپلوسی میان برخی نویسندگان این  
 دو قوم جاری بوده در بعضی موارد غالب حقایق و دقایق نافعه در زیر پرده  
 مدح و تجید مسطور مانده و از اینجا بیکه راست و دروغ همد بگر آمیخته شده  
 خیلی مشکل است که صاحب از طایف مشخص و معلوم و حقیقت اصلی بدون اغراق  
 مفهوم گردد. یک منقصد دیگر که بعضی از آن کتب ظاهر و هویدا میباشد این است  
 که مؤلفین قلم می مانند نویسندگان جدید بوسیله ای که کشف حقایق و دقایق نماید  
 دسترس نداشته اند و از این جهت بسیاری مواد لازم از نظرشان مسطور و  
 محقق مانده است ولی در این عصر خصوصاً میان ملل متمدنه که حقیقت قلم  
 حقیقت واقعی دارد اندک تقصیر مرتفع شده و لا مؤلفین و مصنفین بعضی  
 هستند که فقط برای خدمت بمعارف و انسانیت قلم بر میدارند و مانند  
 برخی معاصرین ایرانی شرف خود و قلم را بد راه منحصر می فروشند و اگر همه جان خود را  
 بر سر این کار گذارند معجزه از راه راست قلبی و حقیقت کوی تمایل و تجاوز نمیکنند  
 مدح بیجا انهم برای خوشنودی زید و عمرو و نزد ایشان کفر محض و تجید بی اساس در  
 نظرشان عین بی شرفی است. ثانیاً و سایل و ذرا بیکه حقایق لازم را کما هو  
 حق کشف نماید بطریق اکمل دارند و بطوری از آنها استفاده مینمایند  
 که بیست کرشمه دو کار میکنند یعنی هم نام نیک مدح و حسان تا ابد برقرار و هم  
 ذکر خیر خودشان هواده پایدار خواهد بود. نظر بدین مراتب کبکی که  
 در این موضوع بقلم نویسندگان اروپائی نوشته شده نادرجات شتی قابل  
 اعتماد میباشد و چون غالب مردم بواسطه کثرت گرفتارهای دنیوی چندان  
 فراغت ندارند که کتب مبسوطه بخوانند و از آنها مستفیض شوند لهذا معارف  
 طلبان متمدن کبکی را که حاوی شمه از افعال و شریکانه از احوال بزرگان میباشد



مدون کرده اند که با وجود بکه خواندن آنها چندان طول نمیکشد و موجب مدلال  
 خواننده نمیشود مع هذا کارها عمدۀ ایشان را بخوانند کان توضیح میکنند و باعث  
 استفاضه میگردد در این اوقات رساله مختصر انگلیسی بنظر رسیده که بهترین  
 اسلوب نوشته شده و در نظر خوانندگان عالی کسب کرده است چنانکه  
 در دیباچۀ همان مجلد مذکور است مقصود از این رساله آنست که بفضل الهی قرآن  
 خود را امتیاع آنها بیک شرح حالشان مسطور است ترغیب نماید و الحق بر آن  
 حصول انمقصود خیلی نافع و سودمند افتاده است یکی از مزایای عمده آن رساله  
 این است که احوال بعضی معاصرین با آنها بیک در او آخر قرن اخیر زیست میکرده اند  
 برشته محو پر آورده و اسنادش هم معتبر و روایتش تماماً صحیح و مستند بمآخذ  
 موثق میباشد از آنجا بیک هر رساله برای اطلاع ایندو وطن خیلی لزوم دارد  
 این بند هیچ نیرزند بعضی مند رجالتش را از اصل کتبی که منبع ان اخبار بودند  
 ترجمه نموده و برخی تراجم دیگر را از سایر کتب انتخاب و بفارسی در آورده اینک  
 این صفحات نا قابل را که حاصل اوقات تعطیل میباشد به موطنان محترم  
 تقدیم میکند چون با وصف بضاعت مزجات فقط قرینه الی الله و طلباً فی  
 قلم فرسائی نموده و غیر از سعادت و اطلاع خوانندگان هیچ مقصود و منظور  
 نداشته ام امید است که ایشان هم از هر سه و غلطی که واقع شده اغماض فرمایند  
 بوشهر شهر رجب المرجب ۱۳۲۹ محمد منشی



## جان هووارد اصلاح دهند محابس

در اوائل قرن اخیر وضع محابس انگلستان بطوری خواب و مختل بود که موجب  
افضاح انملکت شده و نام انرا لکه دار میساخت بعضی زندانها آنها غالباً پر  
از رطوبت و تنگ و تاریک بود و فقط قلابی علف و پوشال روی سطح آنها  
ریخته بودند که بجای بسوزند انبان بکار رود در بعضی موارد زنجیر محبوسین  
بطح اطلاق استوار میکردند و مشاهراً زنجیر بانان از روسوی با قلابی که از  
محبوسین دریافت میشد کار سازی میکردند و بسا همچو واقع میشد که مثلاً  
یک نفر تا سه سال برای استنطاق خود در زندان معطل میماند و بعد از  
انکه ثابت میشد بری الذمه است بایستی پیش از انکه بتواند قلابی کار ساز  
نماید تا سه سال دیگر در زندان بماند محبوسین کاملاً در زیر رحم و مرث  
زندان بانان بودند و اینها هم بطوریکه طبعشان افضا میکرد انهارا مناسط  
و پیچز ساخته و در شکنجه میانداختند ولی اگر اتفاقاً کسی از محبوسین متمول  
میسود از طرف زندان بانان هر گونه رعایت در حق او بجا میامد کثافت این  
مزله های محقر و از دحام بد بختانیکه در انها توقف بودند موجب بروز بک  
ناخوشی مخصوص شد که با سم شب زندان موسوم گردید و هر ساله صد ها نفر  
بد باری عدم میگانید این ناخوشی بطوری سری و شدید بود که بعضی اوقات  
همینکه محبوسین را در محضر قاضی و اهالی محکمه برای استنطاق حاضر میکردند  
مرض مزبور بمشار الهم هم سراپا میکرد و در سال ۱۷۳۰ و ۱۱۴ هجری  
قاضی القضاة انگلستان و یکی از اکابر و چندین نفر از کاشکان ایشان ائلف نمود  
اصلاحی که از انوقت تا کنون در محابس مزبوره جاری گشته غالباً از مساعدا

John Howard (۱)







جاهدانه و عبادات مخلصانه بکفر موسوم به جان هووارد میباشد این  
 شخص محترم در سن ۱۱۴۲ هجری در لندن متولد شد و پدرش از طریق تجارت  
 مکتب زیادی جمع کرده و بعد از آن از کار دست کشید و تقریباً بعد از آنکه  
 پسرش متولد شد یک قطعه مدیگر<sup>۱</sup> اور بد فرزندش<sup>۲</sup> برای خود ابداع نمود  
 همواره استنباط میشود که جان هووارد در عهد صباوت علیالمرزاج بوده و چون  
 مادرش در همان اوقات برای دیگر شتافت او را با ملاک پدرش بردند و در آنجا  
 تربیت کردند بنیکی صفاتش چنان بود که هر کس و پیرامین شناخت از جهت طبع  
 شفقت آمیز و وضع متواضعش او را دوست میداشت هووارد در ایام  
 شباب بمدرسه هر نفرد فرستادند ولی از حیث تعلیم و تدربس پیشرفت  
 نکرده و چیزی بناموخت و نا اواخر عمرش چندان بقواعد صرف و نحو آشنا  
 نشد و املای نوشتهجاتش درست نمیشد ولی در آن ایام همچون نقابص خیلی پیش  
 از حال جاری بود و اسباب خجالت و شرمندگی نمیشد در سن شانزده سالگی<sup>۳</sup>  
 و پراشا کرد عطاری ساختند و قبل از اینکه مدت شاکر دیش با تمام برسد  
 پدرش این دار فانی را بدو دگفته املاک خود را به هووارد و خواهرش که ورثه  
 منحصر بودند مشرکت داشت و هووارد جوان در انوقت از مفاوله خود استخلاص  
 حاصل کرده مانند یکی از اعیان و اکابر در لندن زیست نمود و حق در انوقت  
 هم شفقت جلی و رأفت فطری خود را بمرضش و مهرساند مثلاً و فیکه منزلت را  
 تعمیر میکردند و خودش بسر پرستی انکار اشتغال داشت همیشه مواظب بود  
 کالسه نان فروشی از آنجا بگذرد و بکفر ص نانپرا خود به با شوخ طبعی و مفاکهه انرا  
 به باغبان میداد بگرفتی که هووارد در منزل بیوه زنی در لندن اقامت داشت  
 ناخوشی منحنی با و عارض شده و بیوه زن در پسر سنار پیش کمال سعی و دقت را بجای

Henry Fox & Bedfordshire &



هر طور بود هو وارد بدن مقصود نایل شده و در باره سایر محبوسین هم تا اندازه  
 که مقدرت داشت جد و جهد فرمود در سنه ۱۱۷۴ هجری هو وارد زوجة خود  
 خود را که خانمی چهل ساله کامله میبود بنکاح در آورد مشارالیهان نیز همان حسبات عالیه را  
 که مکنون خواطر شوهرش بود در دل داشت و در اعمال خودشان در بدفرد شهر  
 منزل گرفته و کمال سعی را بجا آوردند که بترقیه حال مستاجرین خودشان موفق  
 شوند و خانه های قدیم را که چندان خوب نبود خراب کرده و منازل جدید بطرح  
 ظریف و ساده بنا گذاردند برای هر یک از انخانها باغچه ساخت که بطور کافی  
 خضر و نبات و سبزی الائی که ساکنین آنها ضرورت داشتند میداد و برای زینت  
 منزل در جلوش حصار پر آکه بر یک دو حفره کل محوی میبود ساخت خود هو وارد  
 غالباً بدین خانوارها مستاجرین میرفت و بر دروازه منازل نشسته بنوازش آنها  
 میپرداخت و مخصوصاً نسبت باطفال و خورد سالان رأفت و آفری ظاهر میداشت عیالش  
 نیز با والدین اطفال ملاقات کرده و از نصاب خیریه خود فوائد نامه بایشان میرساند  
 كذلك مشارالیه بتأسیس مدارس همت گماشت و مشاهیر معلمین و خارجیان  
 ادارات مقید را از جیب قویش خویش میپرداخت هو وارد و عیالش میا خورشید  
 يك کپسه خیرات معین و هر قدر پول که از خارج پوخته اضافه میشد فمابین  
 خویش با مساوات تقسیم میکردند و بعد از چندی هر چه بدین طور اندوخته  
 شده بود در موارد خیریه مصرف میشدند فقره عیالش هر چه جمع شده در  
 انرا خرج کرده سپس جواهرات خود را فروخته و کپسه را دوباره مملو ساخت این زن  
 و شوهر بختیش که محبته رأفت و مکرمت بودند همواره ثروت خودشان را و بجهت  
 الهی تصور کرده و بجهت صرف آن در طرق حسنه خود را در پیشگاه کبرائی مسئوول  
 و جوابدار می پنداشتند نه مانند بعضی از ابنای این زمان که جویی ثروتی که کرد  
 آورده اند حق طلق و ملک صدق خود را فتنه از غایت لثام و کثرت دنایانرا



در شکم زمین مخفی و پنهان میدارند و در این باب چنان اصرار و اصرار می کنند که  
 گذشته از اینکه هیچ بهره و فائده بنوع محترم انسانی نمیرسد خودشانم از تلذذ آن  
 محروم میمانند و مانند کراهان قدیم به حرف **اَنْطَعِمُ مِنْ لَوْ لَشَاءَ اللّٰهُ اَطْعَمَهُ**  
**مَتَّك جَنَّةُ مَصْدَاقِ الدِّينِ بِكَزُونِ الذَّهَبِ وَالْقِصَّةِ وَلَا يُفْقُونَهَا**  
**فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ** میشوند باری از این جمله معترضه که  
 قیمت عدل از نجات اسلامیان را فراهم آورده و ایشان را بد رجات شقی از جاده  
 ترقی و تعالی دور ساخته صرف نظر کرده اند از امری که می تواند موجب عزت و رفاه  
 می کند بگوئی همینکه وجهی از کسبه حضرات اضافه شد هوارد بعد از آن اشارت کرد  
 که مسافرت مختصری بلند ن کنند اما خاتون معظم توضیح نمود که وجه مزبور برای بنای  
 کاشانه جهته خانواده فقیری کافی و واقعی است و بهتر اینکه از لذت ان مسافرت صرف نظر  
 کرده و آن پول را در این راه خرج کنند و شوهر معظمش این تصویر را تلقی بقبول کرده مسافرت را  
 متروک داشتند بعد از آنکه نامت هفت سالگی خوشی و مسرت زیست کردند  
 عیال هوارد قلیل مدتی بعد از آنکه پسری زایش یافت در سنه ۱۱۸۲ هجری  
 فوت شد و فندان مشارالیه اخیلی بر هوارد ناگوار آمد و مشاهده کرد که گذشته  
 از وحشت نهائی باید مسئولیت پسر صغیر را که همیشه از درگاه الهی مسئلت کرده بود  
 بر عهد خویش گیرد و بایک شفقت بختی به مغفرت روح مشارالیه اقیام کرده و  
 هر ساله روز فو قشان را بصیام و عبادت می گذرانید ولی اگر چه این داهیه عظمی در اول بر او  
 ناگوار و سخت میبود اما وقوعش باعث تحریک هوارد باشغال مهمه شده و او را  
 بانجام کارهای مهم موفق نمود هوارد مدتی علیل المزاج بود و بعضی اوقات  
 خود را بمسافرت مصر عزم کرد در سنه ۱۱۸۷ هجری هنگامی که در ناپل بود این  
 واسطه را در دفتر خاطرات خود نوشته میگوید باز هم در محضر کربائی بخطای خود

Naples ۱



که همه عظیم و کبر میباشند اقرار و اذعان مینمایم تا سفات دلم از ارتکاب اتمعاصی بی  
بی پایان و حسرت های قلم از انزه کن و خارج از دایره بیانت و فقط عذر نقصی  
خود را طلعت آورده و جان ناپاک خود مرا تحت رحمت و بخشایش خلقت متان و ناله  
مبھتان میکند ارم ای حضرت رحمان بر کاهان کبره ام بخشایش فرما و این استغفار  
خالصانه مرا بکرم عظیم و لطف جسیم خود قبول فرما و در حق طفل بکانه ام محافظت  
خود را مشمول بنما تمام آنچه دارم در کف قدرت تو میگذارم و این الطاف شانه  
باعث جلال خویش می بیندارم و بوظایف و تکالیف عبودیت اذعان و اقرار  
دارم امید که کنون عینه بلطف مأمون و لجا این نیازمند باشد و این ذره بی  
مقدار از جاده عبودیت تخطی ننماید

بر دانایان رموز مکتوم و مخوم نیست که بهترین مردم همیشه به نقص و خطای  
خود معترف میباشند و در عالم وجدان نفوس خود را با آنچه باید و شاید موازنه  
کرده تفاوت فیمابین را که مانند بعد المشرقین است مشاهده میکنند  
اما اشخاص پنهانی که کوثر لا ابا لیر ابر تن راست کرده اند گاهی از مذهب  
خود مندرگرفته بغرور و خود پسندی که مایه نزل و نذرتی میباشد خود  
و سر خوشند باری بعد از چندی هوارد به املاک خود مراجعت کرده و در  
خطبه بکسی نوشته حسابات خویش را چنان بخوبی شرح داده که مقتضی است نقل خویش  
بکنیم میگوید خیلی مایل هستیم که با وجدانی مصفا و عاقلتر و بهتر از پیش تر  
کرده و بایشان است نامه از قصور کالای خود میفرانند و نسبت با افراد نوع  
بیشتر محبت و کرامت مینمایم و همیشه مواظب خیال و افعال خودم بوده و برضای  
الهی متوکل و معتمد باشیم تا اینکه در صراط المستقیم هدایت قدم زده حیات  
شریفتر در این دنیا بسر برم در سنه ۱۸۷۷ هجری هوارد در اصبهت شریف  
بدفرد شیر تعین کردند در انکلسان شریف کسی میگویند که بر مضاف



و سامانی که محول باو میشود ریاست دارد و فی الحقیقه این رتبه افتخار میباید شد  
 زیرا که جمیع اشغال را جبهه بدانرا گذاشتگان و زبردستان با انجام میرسانند اما  
 هووارد به نفس نفیس خود بوظایف و تکالیف آن عهد سرپرستی میکرد از جمله  
 وظایفش این بود که رسیدگی بحاجت بنامید و اول محبسی را که معاينه نمود متعلق  
 به بد فرد شیر بود در همین محبس جان بنیان نطق و تحریر معروف انگلیس  
 نامدّت دوازده سال محبوس بود و در ظرف آن مدت کتاب مشهور خود را موسوم  
 به پیکر من پراگرس مسافرت حجاج نوشته و از کپسه دوزی تحصیل معاشی  
 میکرد چیزی که اول بلا اول باعث تحریک هووارد شد و ویرا به همان در آورد  
 این بود که مشاهده نمود بعضی اشخاص که فتوای برائت ذمه شان از محکمه صادر شد  
 باز زندان معاودت یافته و در اینجا توقیف میشوند تا مادامیکه بعضی رسوم و قلمرو  
 کارسازی نمایند محضر دفع این رسوائی هووارد مصمم شد که خواهش کند  
 مشاهیر معینی برای زندان بانان مقرر شود ولی دولت متبوعه اش پیش از آنکه  
 این تصویب را قبول کند استفسار نمود که آیا در ممالک دیگر نیز چنین رسمی  
 جاری میباشد یا خیر بنا بر این هووارد عازم شد که حقیقت این مطلب را  
 محقق دارد و بممالک همجواری مسافرت نمود اما در یافت کرد که در اینجا هم همان  
 هنگامه بدبخشی و مذلت و معرکه شامت و شناعت در کار میباشد و کثرت انضاج  
 و نکبتی که در آنجا بس جار بود بیشتر او را شایقی نمود که با صلاح انصاف بپردازد و  
 حق المعتد و راز بدل مال و منال پهلوطی سازد هووارد تقریباً یکسال  
 بمشایع محابس اوقات خود را مصروف داشت و برای باز دید آنها جان خود را  
 در هر گونه هلاک و مخاطره انداخت تا آخری بدان مقصود عالی و منظور متعالی که مطمح  
 نظر و مطمح بصرش بود نایل آمد و در دارالشورای انگلیس قانونی پیشنهاد شد

Prisoners' Progress & John Bunyan



که رسوم و مأخوذی زنجیر بانان موقوف و بجایش مشاعره معینی مقرر کرد و پس از آن  
هو وارد باید که در محضر انجمن عالی یعنی دارالشوری انگلیس حاضر شده مراتب  
مشهورات خود را بعنوان شهادت عرضه دارد بعد از آنکه بنحوی از عهد آن کار  
برآمد مجلس ملی علناً تشکرات خالصانه را نسبت با و اظهار و بدینطور مراتب امتنان را  
اشعار داشت از انسانیت و غیرت جناب عالی که شمار ایشاهده محاسب این مملکت  
و اداری کرده و از اینکه مشهورات مفیده خود را بدین مجلس ابلاغ داشته اند کمال امتنان  
اظهار می‌داریم بعد از آن باز در همان شش<sup>۷۷۳</sup> مطابق ۱۱۸۸ هجری قمری قانونی صادر کرد  
که قضاة مملکت را مأذون و مأمور می‌ساخت مواظبت کنند بر او و سقف محاسبی که  
در حوزه خودشان میباشد اقل از هر سالی بکمر بنه پاک و باکل کپوه با اهدت  
سفید شود و بچوب سبب لباس درست اعطاء و از طرف ریختن آنها کمال توجه  
بصحت آنها کرد و وجرات آنها هوا گیرد و نظیف باشد و سایر قوانین حفظ الصحة  
بطریق اکمل رعایت شود همینکه این قوانین نافعه صادر کرد بدو هو وارد که  
خودش مایه حصول آنها شده بود فخرهای متعدد از آنها را بخرج خود طبع نمود  
و یک فخر بزرگ مجلس انگلیسی انفاذ فرمود و علاوه بر آن محض حصول اطمینان مسافرتها  
مکرر کرده و رسیدگی می‌نمود که آیا قوانین مزبوره را صحیحاً امتثال کرده اند یا خیر  
هو وارد را عزم بر این بود که گاهی موسوم به حالت محاسب بنویسد و قبل از بجزش  
بخواست وضع محاسب انگلستان را با سایر محاسب فرنگستان موازنه و تطبیق فرماید  
لهذا شش مرتبه بفرانسه و بلژیک و هولند و المان و روسیه و سایر ممالک  
مسافرت کرد که مقصود خود را بدست آورد و چون در آن ایام و سایل حرکت  
چندان خوب نبود خیلی مخارج و زحمت بر او وارد آمد در مملکت فرانسه بکا  
نکار ایشاهده محاسب اجازه نمودند مگر اینکه در ضمن تماشای مجوسین صدقه  
بدهند هو وارد با کمال سرور همچو قانونی را معین داشته و در این مورد



مبالغه کثرت مصروف داشت و بعضی اوقات از کثرت رفتن دیون مجوسین را از جیب  
خود پرداخته آنها را از ان بدبخشی رها میکرد نوکرش در مراسله که همان اوقات  
نوشته گوید غالب اوقات اقامت با کمال شغف و نشاط بمنزل خود میآید و میفرماید  
که امروز ضعیف پیچیده را مسرور ساختم یعنی دیون شوهرش را پرداخته و  
اورانزد عیال و اطفالش فرستاده ام شهرت هووارد در تمام فرنگستان  
منتشر شد و حالت و خصلت او بطوری بود که اگر میفهمید کسی از پادشاهان  
و شاهزادگان مایل بمعانقتش میباشند با کمال رضایت ایشان ملاقات  
میکرد و کثرت شأن و شوکت و جلال و حشمت آنها را به پیشی نمیشد هنگام  
ورودش در سنک پترسبرگ (پایتخت روسیه) کاترینه ملکه روسیه او را بدربار  
خود احضار کرد ولی انوجود محترم با کمال توقیر و احترام از اجابت اندعوت امتناع  
نمود و بغير انگلیس اظهار فرمود من وجود خود را بمشاهده زندانها و منازل  
فقراء و بدبختها وقف کرده ام و بتماشای قصور و دربار سلاطین و ملکه ها  
چندان شوق و رغبت ندارم (دروینه (پایتخت استرلیا) مهمانسفر انگلیس بود  
و بعضی اوقات از حوشت لسان خود و پراخایف و ترسناک مینمود فقره یکی از  
اکابر المان مباحث میکرد که امپراطور استرلیا جوزف ثانی در هر نقطه از  
ملککش شکیله و عذاب را موقوف کرده اما هووارد از این معنی انکار و در رد آن  
اصرار نمود سفیر انگلیس او را اخذ پروا خطار نمود که شاید عوفش بکوش  
امپراطور برسد و مایه خشم و غضب او بشود این حرف بر هووارد ناهوار  
آمد و فریاد زد چه میفرمایید مگر کسی از شأن و امپراطوران جهتها میتواند  
زبان مرا از حق کوئی به بندد من آنچه را که گفتم تکرار میکنم و حاضر که حقیقت  
انرا ثابت و آشکار سازم امپراطور جوزف مایل بود که هووارد را دیده و  
با وی صحبت بدارد و چون هووارد کان داشت که این ملاقات شاید موجب خیر



و فایده بشود و به پیشرفت مقصود خودش کمکی نماید از این رو بقصر او شتافت  
امپراطور هم بانهایت احرام مقدس را پذیرائی کرد و ملاقاتشان در حجره واقع شد  
که هیچ کرسی و نیمکت در آن موجود نبود هر دوی آنها نامدّت دو ساعت <sup>مکالمه</sup> ایستاده  
میگردند و علت ایستادنشان هم این بود که هو وارد از عدم جلوس خود در محضر شاهان  
دلخور نشود باری هو وارد بامنهائای جرئت و درستی و بدون تملق و رودربایستی  
باملاک معظم صحبت میداشت اولاً امپراطور از هو وارد پرسید که در باب <sup>نظم</sup> ریاضیه  
نظامی جدیدش چه عقیده دارد و مشارالیه جواب داد که هرگونه نقایص در آن موجود  
میشود زیرا که در محافظت روضاء خیلی غفلت و در پرستاری انهبائی بی اعتنائی و  
در ترتیب غذاییشان بسیار بی پروائی میشود و فتنه امپراطور از او پرسید که آیا بحسب  
هزار محابس اسرا پادیده هو وارد گفت بکوفتی بحسب بهتری در کنت بود اما حالا نیست  
امپراطور از کثرت صداقت و داناتش چنان در شکفت شد که هنگام جدائی بانهایت  
بخت با او مصافحه کرده دستوپراشتار داد و به سفیر انگلس گفت که چون هو وارد چندان  
بعارفات و رسومات مقبّد نیست بدین نظر من بموجب میباشد  
فقره دیگر حکمران مضافات علیاً اسرا با اتفاق زوجه خود بدین هو وارد آمد و  
هر دوی آنها مردمانی خود پسند و بیهوده سر بودند حاکم موخوالیه از هو وارد  
پرسید که آبادی این مضافات حالت محابس بر چه فنج است و هو وارد بجوابش مبادرت  
کرده و گفت حالشان بدترین احوال و در تمام مملکت المان از جهت بدی و خوابی  
بی نظیر و مثال میباشد و مخصوصاً محابس زنان خیلی دوچار اختلال است و محض  
رفع آن بلبه نصوب میکنم که خانم محترم آن بدین آنها بروند و حالت آنها را بچشم خود  
مشاهد فرماید خانم مشارالیه بانهایت نندی و غلظت فریاد زد (چه میگوئی  
من به محبس بروم و فوراً هر دو برخاستند و از بله سران بر شدند هو وارد با صو



بلند بمشارایه خاصه داده و گفت ای خانم ملتفت باش که تو خودت هم یکی از زنان هستی  
 و بزودی باید مانند زنان بپاره که در قفس محبس اسیر میباشی از این دنیای کافی برای  
 باقی بروی و در بخت و جیب خاکی را که مانند خودشان خلقت آن شده ساکن شوی  
 هنگامیکه در فراسه مسافرت کرده و بوطن خود عازم بود بعارضه تب مبتلا شده  
 و در خصوص شفای خود شرحی در کتاب خویش نوشته گوید الطاف حضرت بازپرا  
 بخوبی مندرگشت و با کمال تشکر بدرجش مبادرت میبکنم تا چندین روز گرفتار  
 درد و زحمت بودم و گویا اجل موعودم در رسیده بود ولی بدرگاه حق تعالی استغاثه  
 نمودم و او مرا از آن تهلکه نجات داد - بار پروردگار از چه امر اهدایت و رحمت و کرامت  
 فرما و مرا بپیش خاضع و خاشع و مراتب و ظایف و وارسته از دنیا بفرما هو وارد درو  
 سباحتش بساده ترین طبعی زندگانی میکرد و همواره بکمال چاهی و مفیداری چاهی با خود داش  
 ولی در مهمانخانه ها محض اینکه ویرانه بخیل و امساک متهم نماند بهترین انواع اغذیه را  
 فرمایش میداد اما نذر نا انهارا پیشید و غذای معتادش قدری کماچ خشک و شیر  
 بود و در اثناء مسافرت خود هر وقت و پرا بعد از دعوت میکردند ابا و امتناع مینمود  
 و از تماشای مناظر عجیبه و مشاهد غریبه احتراز کرده و از خوف اینکه مبادا از شرع  
 عالی خود منصرف شود روزنامه را هم نمیخواند و در ظرف سباحتهای خودش مبلغی  
 مطابق با یکصد هزار قران بود مصروف داشته و چهل و دو هزار مبل را طی کرد  
 و در سنه ۷۸۴ پس از آنکه کتاب خود را در باب محاسن اشاعه داد با ملاک خودش رفت و  
 در اینجا عزلت اختیار نمود و امیدوار بود که بقیه عمر را در اینجا بگذراند ولی بک  
 که بپیش منی بقواید بشری بود پیش آمد و بخاطر آتش از جمیع صد مائیکه بر خود هم  
 ساخته بود فروزی و برتری داشت بجل این مفصل آنکه ناخوشی منحوس طاعون در  
 قرن چهاردهم میلادی در آسیا و افریقا شیوع پیدا کرده و در سنه ۱۶۶۳ مطابق  
 ۱۰۷۴ هجری با کمال شدت در لندن و تقریباً جمیع انگلستان بروز نمود چون این مرض



خیلی هلاک و مری میباشد لذا اشخاصی که از بلاد مسریه میامدند در اماکنی که  
 موسوم به لازاریو یعنی بیمارستان میبود توفیق میشدند هو وارد نصیب  
 عزم نمود که حال این قبیل ماکن را در فرنگستان در صورت امکان اطلاع<sup>یافته</sup>  
 در جلوگیری از مرض مفید باشد حاصل نماید در اوقات سابقه که بسبب  
 و کرد مشغول داشت همیشه نوکر خود را همراه سپرد ولی حالاً به تنهایی مسافر  
 کرده راضی نبود که کسی در غایتی که خودش دچار<sup>شد</sup> بپوشد هو وارد از راه فراس<sup>نه</sup>  
 با بطالبا مسافرت کرده و از انجامه مالیه رهسپار گشت و در اثنای سفر خود خطی  
 به یک از دوستانش نوشته شرح میدهد که در وقتیکه بدن لازاریو همیشه  
 صداع میشد بک با و عارض میشد و میگویند - من در خوبی و بدی هر دو تبار<sup>م</sup>  
 پیشه خود ساختم و میدانم که جان خود را در بزرگترین مهالک انداخته ام و فی الواقع  
 بر آنچه کرده ام حسن اطمینان ندارم و فقط نکته انگام همان ذات واجب الوجود است پس  
 یک سفینه زندان دریائی که با اصطلاح اعراب لصوص نامیده میشوند از اهل تونس  
 بر جهازی که هو وارد در افانوس مدیترانه در آن مسافرت میکرد هجوم آورده و فیما  
 بین آنها زد و خوردی واقع شد و در ضمن آنکه و دار هو وارد با کمال جو<sup>ش</sup> یک توپ  
 بزد کرد که در جهاز بود پر کرده و چنان سخت بر سار فین شلیک کرد که فرار کردند  
 بعد از آن معرکه هو وارد همچو ملتفت شد که ناخدای کشتی مصمم بوده که جهاز  
 خود را آتش بزنند بر آتش داشت که اگر در دست اعراب بگفتاشوند با فوراً  
 هلاک میشوند با اینکه نام آرام الحیات در تونس بقدر قوت گرفتار خواهند  
 بود علت اینکه هو وارد در این جهاز مسافرت کرد همین بود که کشتی مزبور باید<sup>نیت</sup>  
 شود و مسافران در دشتان به وینس محکوم بودند به لازاریو بردند و  
 بخواست به نفس نفیس بخوبی حاصل نماید و از مشقت آنها بیک مشكوك به سران<sup>ب</sup>

La Zavello ۱ Venice ۲



مرض طاعون بودند بهر مذهب شود در هنگام ورودشان اوراد را طاعتی که گفت  
 و بدون اسباب و لوازم بود جای دادند ولی قدری آهک بدست آورد و پوارانرا سفید  
 کاری کرده خیلی انرا موافق حفظ الله ساخت ثامنت چهل روز اوراد را بخاکها <sup>مشتند</sup>  
 و مصائبش در آنجا تکمیل گشت یعنی خبری باور سپید که پسر یکانه اش که خیلی بوی علاقه  
 داشت از کثرت هوس رانی و خوشگذرانی بمرض جنون مبتلا گشته هو و ارد هم  
 در هنگام مراجعتش بوطن پسر را تحت معالجانیکه خیلی مفید بنظر میامد گذارد ولی  
 ان بیچاره هرگز فوّه ادراکش عود نکرد پس از ان هو و ارد باز مبر و فسطاطنیه و  
 سایر جاهایی که طاعون سراپت کرده بود رفت و حتی در محابس و بیمارستانهای  
 میرفت که اطباء و بلدچیان از دخول در آنها امتناع میورزیدند و در ان امکان  
 بمعاینه مرض مزبور را اشتغال داشت و ماسعی بود که مبتلا پانرا تسلی بخشد در  
 فسطاطنیه صبیّه بکفر از امراء مسلم که دارای رتبتی عالی بود بمرض شدیدی  
 مبتلا کرد بد که جمیع حکماء و اطباء ان شهر از علاجش عاجز بودند  
 و چون شهرت هو و ارد بکوشش پدر اند خضر رسید بود از مشارالیه استند عا  
 کردند که بد بدن مریضه برود و او هم این دعوت را اجابت کرده رفت و نشیمن  
 نوشت و مریضه را شفا حاصل گشت پدر خضر با کمال اصرار بک صرّ که مشتمل  
 بر دو هزار مسکوک طلا بود طهور و ارد تقدیم کرد ولی مومی الیه از قبول ان  
 وجه نکول کرده گفت که هرگز در ازاء خدماتش پول نمیگیرد و در عالم انسانیت  
 و نوع خواهی این زحمات را بر خود هموار میسازد اما بالاخره مشاهده کرد که پدر  
 دخترخیلی الحاح میکند که در ازاء ان محبت حسن خدمتی بروز دهد و چون  
 دید که قدری انکور خوب در باغ مشارالیه موجود میباشد از او درخواست  
 کرد که مشتی انکور بیاداش زحماتش بدهند امیر عثمانی خیلی متعجب شده  
 ولی بکاشنکان خود غنچه کرد تا مادامیکه این حکیم غریب در ان ولایت باشد نفی



از بهین میوه ها را باو بدهند هو وارد در سنه ۱۱۹۲ هجری بلندن مراجعت کرده  
و متجاوز از یک سال در خارجه گذرانیده بود پس از آن بکشر مفصلی در خصوص لازات<sup>ها</sup>  
فرنگستان اشعه داده و فیه که این کتاب تحت طبع بود خودش بنفسه مباشرت<sup>مستقیم</sup> شد  
و در سرمای بسیار هر روز یک ساعت قبل از افتاب برخاسته و برای پوشیدن  
لباس و خوردن غذا پیش بمطبعه میرفت و شام را در صحبت رفقای خود میگذرانید  
قبل از آنکه به بستر خود بانوگرهای مردانه خود بش نماز جماعت میخواند هو وارد کافی<sup>نق</sup> التا  
جبر پرستی محاسن لندن اقدام داشت و مدت مدید برادر این کار مصروف نمود و فی  
الخصیفة خیلی ثور و جرئت داشت و و فیه که مقصودی در مد نظرش بود هیچ مانع و  
عابی مانند خطر و هلاک و حتی مرگ هم نمیتوانست او را از انجام آن باز دارد بگوئی در  
عمرات مشهور ساوی در لندن که مجلس نظامی نمود بلوائی حادث شد و مجوسین  
که عده شان به دولت نفر میرسد خودشان راها کرده و نفر از محافظین انجار امقل  
و انعام را بکلی در حیطه تصرف خود در آوردند همبکه هو وارد این مطلب را شنید  
و دانست که هیچکس جرئت ندارد بداخل محل نزدیک شود خودش بکشته و بی اسم  
بمجلس روانه شد و باوجود بکه رفتار و وسائش با کمال تاکید و اصرار میخواهند  
او را از این کار منصرف سازند و زندان بانان نیز از مخاطرات عظمی که در پیش داشت  
اخطارش نمود و از قتل رفقای خود مسبوقش ساختند مع هذا هو وارد بفتح غم  
نکرده و بمحل بلوا شتافت و فیه که در آن مجلس داخل شد با همه مجوسین رو برو  
ایستاده و بطوری حضورش در انجا و نصایح بکه با ایشان نمود مؤثر بود که شهران  
معرکه همگی مانند کوسفندان رام شدند هو وارد هم بشکایات ایشان گوش داده  
و در حالیکه رفتار انها را تفسیح مینمود بدیشان وعده داد که تخففات مقتضیه<sup>معمول</sup>  
و شکایاتشان مرتفع خواهد شد و انها هم شفاعت شده باز با طاق های خود مراجعت

Sa ro ۱



کردند در سنه ۱۲۰۴ هجری که هووارد بیسن شصت و سه سالگی رسید بود باخونین  
 مسافرت خود در بسیار شد و در ضمن دیباچه گنجی که در خصوص لازار بنو نوشته  
 از بابت عزایم و ارادت خود شرحی مبسوط بیان کرده میگوید اگر اراده الهی چنان  
 باشد که من جان خود را بر سر این کار بگذارم خیلی شایسته است که مردم این کارها  
 مرا حفظ بر بی غرضی و تهوور منسوب نمایند بلکه بفهمند که من در اعمال خود خیلی تقوی  
 کرده و یقین داشته ام که در جاده و طیفه و تکالیف خود قدم منبر نم و ساعی بوده ام که با  
 رفاهیت و آسودگی توقع خود باشم و فیه که هووارد از انگلستان حرکت نمود هیچ  
 احساس نمود که هرگز مراجعت نمیکند و در عوطفیکه بابک از رفقای خود مواده میگرد هیچ  
 گفت شاید شاهزاده گزمرانه بنید ولی من چندان پروا ندارم که در مملکت عثمانی یا مصر یا اسپانیا  
 وسطی یا جای دیگر بمیرم چرا که لندن یا مصر یا جالانهاست که باید بمقامات خود برسند فرق  
 ندارد از مملکت المان عبور کرده به پترزبورگ و مسکو وارد گردید و سپس به  
 چوستون یا خوسون که در جنوب روسیه واقع است رهسپار گشت اقامت شد بد در آن شهر  
 بروز کرده و مشارالیه استعدا کردند که بعبادت خانم جوانی که متریش تقریباً ۲۴ میل  
 از آن شهر دور بود برود و او هم اجابت کرده پس از آنکه مشارالیه را دید دستور العمل  
 لازم برای پرسناری او داد و سفارش کرد که اگر احوالش بدتر شود دیگر کاری از دست  
 او بر نماید ولی اگر آثار بهبودی در مناجش ظاهر گردد با بستی عفتی بفرستند  
 مشارالیه با بهبودی حاصل کرده و باز خطی به هووارد نوشته از او خواهرش کردند که  
 مجدداً او را باز دید نماید ولی در وصول مراسله من بوره تقوی و تأخیری دست داد  
 و فیه که ناراحتی را ملاحظه نمود خیلی متأسف شد که از زمان محض پرش تا انوقت  
 هشت روز منقضی شده طند بد و ن اینکه یک دفعه تأخیر نماید با وجود سر مایه  
 در انوقت استنداد داشت بحرکت افتاد و چون هیچ اسب چایار عابدش نشد از اینو

Cherson یا Kheron



اسب کالکه تحصیل کرده و سوار شد و در شب سرد مسافرت نمود آخر الامر مریضه را  
 شفا حاصل شد ولی هووارد خودش بدان مرض مهلك مبتلا گشت در مرض آخرش  
 هرگونه مواظبت و مراقبت را در حق هووارد معمول داشتند و امیر البحر پریستمن که  
 با او سمیت مودت داشت بسی سعی نمود که و پراختم و شادمان بسازد ولی هووارد میگفت  
 من چندان برای من موجب هول و هراس نمیشود و من همیشه با خوقی و خوشحالی مریض  
 بوده ام ولی از جناب عالی اسند عا دارم که چون باین دوست قدیم خود کمال محبت و التفات  
 دارید مکن از بد که در تشییع جنازه من تشریفات و احتراماتی بعمل آید و نیز مکن از بد  
 جایی که مرا مدفون میکنند بنائی یا مکتوبی که دلالت بر پا کار کند منصوب یا مرقوم کند  
 فقط مرا بجا موشی در زمین مدفون ساخته و بفرمائید روی قبرم بطور ساعی را نقش  
 کرده بگذارند از خاطر مردم محوشوم صبح ایند ففسر اخین کشیده این جهان فانی را  
 وداع گفت و فوت او در ماه جنوری ۱۷۹۰ - ۲۵ هجری واقع شد و در انوقت بتین شصت  
 چهار سالگی بود برخلاف خواهشی که نموده بود احترامات شایان و تشریفات بی پایان  
 در تشییع جنازه اش معمول داشتند و شاهزاده مولدا و پاپا و سپهسالاران و امیر البحران  
 و جمیع هیئت فضات و وجوه اکابر و اعیان با عده بزرگی از سوار نظام و هزاران اشخاص دیگر  
 مانند سرباز و ملاح و دهقان و محبوسین جزو مشایعت کنندگان بودند  
 خبر فوتش در تمام عرض و طول فرنگستان مایه کمال تأسف و تأثر گردید  
 هووارد معتدل القامه و پیر رنک بود و چشمها متور داشت و مخصوصا متفر بود  
 از اینکه بطوریش بکشند روزی نزدیک دگانی ایستاده بود و مشاهده نمود که کسی  
 سعی دارد بطور او را بکشد هووارد بطوری چهره خود را در هم نمود که با صورت  
 اصلش خیلی مابینت داشت و در ضمن حکایت میگفت بعدی آن تصویر از چهره اصلی  
 من مغایرت داشت که مقصود من حاصل گردید علت اینکه مشارالیه از انتمه ناخوشا

Admiral Priestman ۲



سار به محفوظ ماند چنانکه خودش میگوید این بود بعد از لطف و فضل الهی چیزی که  
 مرا محفوظ داشته همان پرهنز کاری یعنی عدم استعمال مسکرات و نطاف است و بر ما  
 کامله الهیه توکل کرده و چون بفین دارم که در جاده و طیفه خود کار میکنم در مخوفترین  
 مواضع میروم و مادامیکه بدینطور مشغولم از هیچ مضرتی خوف ندارم قدس قلمی  
 که بوقت خود میکند اشتغال مایه تعجب بود و در هر کار و شغلی تا دقایق<sup>نظمت</sup> آخری موا  
 داشت و غالباً و فین که جائی موعود بود در ضمن مکالمه ساعت خود را در دست  
 گرفته بر زبان میضار و لواپیک در عین صحبت و کرم مکالمه و حکایت بود معینا همینکه  
 دقایق معینه حاکم میسر میشد مشارالیه بر میخواست و کلامه خود را بر داشته از منزل  
 میرفت یکی دیگر از حضایع او تقصیر عزم بود فاسر نام که یکی از مخوفترین انگلیس است  
 در رساله مشهوری که در تعریف این خصلت نوشته اسم هوارد را ذکر کرده و او را  
 بزرگترین شخص با عزم تصور کرده مشارالیه همچو بیان میکند اتمام نقشه هایش در خیال  
 و شروع او بعملیات در آن واحد بود و از این عادتش همچو استنباط میشد که بعضی  
 متفنه خودش وظیفه دارد اجراء بنماید و کسیکه میخواهد در این حیات کوتاه کارها  
 بزرگ کند بایستی که چنان با اجتماع حواس و حدت و جدت بکار پردازد که بنظر شما  
 بیکاری که فقط برای نفتن زندگانی میکند کارهای ایشان بمشابه چون مشهود شود  
 مواضع هوارد هم کمتر از آن خصلتش نبود و از تعریف و خوشامد خیلی نفرت داشت بعضی  
 مردمانیکه اعمال و افعالتش را تحقیر و تحسین میکردند سعی شدند که در زمان  
 حیاتش بیاد کار او بر پاکند و همینکه مشارالیه این مطلب شنید بی انداز فرین اسف  
 و اندوه کرد بدو و در این خصوص چنین نوشت چو ارفقایم که میدانند ناچه در چه  
 من از هیچو مفاخرتی نفردارم این اقدام نابهنکار مرا مانع نکرده اند من نمیتوانم  
 بر خود هموار سازم که بدینطور مختصر بایم و البته باید کاری کرد که این مطلب <sup>موقوف</sup>  
 این خیال را در زمان حیاتش موقوف گرداند ولی بعد از مباحث حیاتش حیاتش را در کمال



فشنکی و نظرات ساخته و در کلیسای سنت پال که اعظم معابد انگلستان است در  
 محلی که مختص مجتمه هاست رکز نمودند و از حسن اتفاق او این مجتمه که در ایجاد اخل  
 شد مجتمه هووارد بود یکی از خصایص عمده هووارد خوف از خدا و محبت نفع بود  
 ادمند برك یکی از مشاهیر مورخین و سیاستون انگلیس در حق هووارد نوشته  
 این شخص تمام فرنگستان را سیر ولی مقصود از مسافرتش نه مشاهده فصور عالیه و  
 تماشای معابد عظیم و نه تقش اثار جلالت سابقه یاد بدین عجب حالت بود و  
 بخواست اثار عتیقه بدست آورد و به پامکانتیب قدیم تحصیل نماید بلکه بخواست در  
 اعماق زندانها و در گوشه های ریختن آنها داخل شده بمشاهده بدبخش و نکبت مباد  
 کند و اندازه مذلت و مشقت بدبخشانرا فهمیده فراموش شده کار باز دید نماید  
 و زحمات بنی نوع افسانرا در جمیع ممالک مرفع سازد مسلك او در کمال  
 جدیت و مقرون بنهایت انسانیت بود و در حقیقت شباهت بمسافرین در ساحات  
 خبر و نوع پرسشی داشت و در هر مملکت اثار انرا احساس و از زحمات او استفاضه  
 کرده اند - انتهی بنت هام محرر انگلیسی در حق او گوید مشارالیه بعد از آنکه  
 حبانی معصومانرا گذرانید بفوز شهادت رسید اثار خیری که بعد از فوت او  
 از او مترب شد پیش از آن بود که در مدت حبان خود منصدی گشت بخریدن  
 نفوس طیبه با فقراء وی پرداخت و بسوی فواید عظیمه بنی نوع بشر رسانیدند

Bentham & Edmond Burke



# الیهو بریت

نام الیهو بریت از کثرت جد و جهد بکه با وصف مشکلات و موانع بحصول علم مبذول داشت  
 معروف و مشهور و کردید کذلک او را مصلح اخلاقی می شمارند که عمده مقصود حیاتش  
 دعوت مردم با صلح و سلم بود الیهو بریت در ماه دسامبر ۱۸۱۰ مطابق ۱۲۲۶ هجری  
 در بنو برشان از مضافات کامنی کت از ولایت امریکا متولد گردید و پدرش کتاشی بود  
 که طبعی بنیهاپت در چم و خونی بغایت کریم داشت و منراش ملجا فقرا و محتاجین و ملا و فضلا  
 و مساکین بود الیهو اظهار میکرد که منذ گراست کاهی هینکه پدرش از بازاران شهر  
 که ده میل نامنراش ن دور بود میامد غالب اوقات از راه منحرف شده و دوسه میل راه را  
 طی میکرد که بفقر محتاجی دانه نارنجی یا تخمه جوئی دیکر بدست میورد و والدش نیز از حبس حسن  
 خصال و نیکی ذات باشوهر خود برابری میکرد و در ثقیف و کمال لیاقت داشت  
 با وجود این تعلیمات لایفه که از والدینش باو میرسد هیچ عجب نیست که الیهو تا امروز  
 مجسمه رافت و مردانگی تصور میشود قبل از آنکه موضوع این ترجمه به هیچ سالکی برسد  
 پدر بنیکو سهرت این جهان فانی را وداع گفت و در مرض موتش غالباً الیهو بعد از رحلت  
 پو مپه نانصف شب بیلوی بنش او نشسته و با کمال نلطف و محبت به تسلی و دل داری  
 او مشغول فی شد الیهو بمد رسه شهر خود میرفت ولی کتب معدودی  
 داشت و شیکه شانزده ساله بود نزد یک نفر اهنکار تشاکری نشست و با برادر خود  
<sup>۷ هینکه مدت اقامت منقض شد و این شهر را بدر</sup>  
 برشان مد رسه افشاح کرده بود سکنا نمود ۲ در آمدت هیچ مقصود  
 غیازان نداشت که قلیله مساحت زمین را بیاموزد و مطالعه لغت لایتن را شروع  
 نماید و شیکه بشغل اهنکاری مشغول بود روزی هینکه فران عابدش میشد و لهذا  
 هینچو تصور مینمود که تحصیلش روزگهار نمبلغ با و خسارت مینماید و لهذا با کمال جد و  
 جهد بکار خویش پرداخت و از ابراز غیرت بهیچ وجه فرو نکذاشت در انتها انشش ماه  
 بجدتی در لغت لایتن ترقی کرد که کتاب و رجیل را تمام کرده و چند بن کتاب فرانسوی را



خواند و بر پایه خیلی آشنا بود محض اینکه او فایده را که در مدرسه مصر و فواید داشته جز آن  
نماید کار و تفری و تفری را منقطع شد روزی چهارده ساعت کار میکرد و اجوت و تفری را  
محصّل مینمود مع ذلک هنگام صبح و شام فرصتی بدست آورده اندکی فرانسه و لاتین  
مخواند و بعد از آن عزم خود را جزم نمود که تدری لغت یونانی بیاموزد و برای حصول  
این مأمول یک جزو صرف و نحو یونانی را خرید و و فی آنکه مشغول بکار بود کاهکاهی نظر  
بدان انداخته و افعال یونانی را بحافظه خود می سپرد بدین هیچ در فصل پایانی است  
و مغز خود کار کرده و هر چه پیشتر میاموخت شوق و ولع او بمحصول کمالش زیاده تر  
میکشت لهذا مصمم شد به بنوهادن یکی از شهرهای کانکنی کت که دارالفنون داشت  
برود و بالآخره عزم خود را بمحل اجواء رسانید و ثمرینی را که در آنجا برای تحصیل  
خود مرست داشته بدین طور تشریح نموده است

بمجردیکه علی الصبح یعنی ساعت چهار و نیم فرنگی موکل منزه میامد که برای دفع سحر  
آتش افروزد من بر میخوابم و تا هنگام ناشناکه ساعت هفت و نیم بود بمطالعه لغت  
المانی میپرداختم و فی آنکه سایر اهالی آنخانه عجب کار خود میرفتند من بخواندن اشعار  
یونانی مشغول میشدم بدو آن اینکه نفسی بامقناحی داشته باشم که مرا معاونت نماید ولی  
یک جلد قاموس لاتینی و یونانی داشتم و چند دفعه قبل از آنکه مردم برای نهار  
بیایند من از لغت یونانی و لاتینی دست کشیدم و بزبان ایطالی عطف نظر میکردم  
بعد از نهار اندکی راه میرفتم و باز مراجعت کرد با اشعار یونانی میپرداختم و مصمم  
بودم بدو ن مدرّس و معلم بیاموزم و بهترین دقایق عمرم انوقت بود که پانزده  
سطر او را اموخنم از شدت وجد و فرح بانها پش نخوت و تکبر بفرج رفتم  
هنگام شام تا وقت خواب میخواندن زبان اسپانیولی داشتم و سه ماه این ترتیب را  
معمول داشتم و در انتهای آن مدت کتاب اشعار یونانی را تمام کرده و در لغات فرانسه  
و ایطالی و المان و اسپانی ترقیات معتنابه نمودم



همینکه باز دستن در رسید مجدداً بای چوبی پوشیده و پشت سندان اینسانه  
 مصمم گردید که مجاهدات خود را مضاعف نماید و اوقات گذشته را جبران کند  
 شهرت فضل و کمالش باطراف شایع شد و او را تکلیف کردند که عهده معلم اولیا  
 در یکی از شهرهای آن حوالی قبول نماید تا یک سال بدان کار اشتغال داشت و با  
 کمال جد و جهد بخصیلات خود و شاکرداش مواظبت مینمود ولی چون از کثرت  
 سکون اختلالی بختش رسید مجبور شد که از آن شغل دست بکشد  
 پس از چندی مصمم گردید که بعضی از لغات شریف را بیاموزد ولی عده اشکالش  
 همین بود که کتب که برای مطالعه لازم بود بدست نیاورد اما چون استماع نمود که  
 در دوسیزگانخانه موجود است عازم کشت که بدانجا برود و کاری تحصیل نمود فرصتی بدست  
 نیاورد که کتب مزبوره را مطالعه کند اما وقتی که بدانجا رسید با کمال تأسف و تأثر ملتفت  
 گردید که کاتخانه مزبوره در ساعاتی مفتوح است که خودش عقب کوره باید بکار مشغول  
 باشد با وجود این اشکال بدون مساعدت و معاونت کسی بمطالعه لغت غیر اشتغال  
 نمود بجهت از مسنان خیلی زود برمیخواست و وقتی که خانم انتمزل بمساعدت چراغ ناشنا  
 هتبه مینمود مشارالیه انجیل و قاموس عبری خود را در دست گرفته پهلوی او می  
 و همه غذای خود را بدین طرف صرف میکرد ولی این مطالعه مسندی بصحت وی خلل  
 رسانید علاج آن کسالت را بدینطور میکرد که دوسه ساعت پیش از کوره کار  
 میکرد و اندکی مطالعه خود را مختصیف میداد بعد از آن بلغت ترکی و فارسی و حبشه  
 آشنا گردید چندین فقره او را دعوت کردند که در بلاد عمده امر بکانتون دهد و  
 مستمری کافی برای او تعیین نمایند که او را از لزوم زحمت و تعب باز دارد ولی  
 مشارالیه امتناع کرده و پشت کوره بکار خود مداومت نمود عهده او بر این  
 که مفضضات احوال گران خیلی به تحصیل علوم موافق میباشد و بعد از آنکه کارها  
 بومیه با تمام میرسد تشویقی در خاطر نیست که مانع از تحصیل شود



معلوم نیست مقصود اصلی از تحصیل این همه لغات چه بود مگر این کار خیلی بجا نیست  
 تعویض عمومی کلیه اقوام دنیا خدمت کرده و زحمات مشارالیه فواید وافره به نوع انسان  
 رسانیده است ترتیبی که برتیب در مطالعه لغات معمول میباشد این بود که یک  
 لغت اصلی را که برخی السنه دیگران منشعب شده اند میخواند و این مطلب خیلی او را در  
 تحصیل لغات منشعب تسهیل میداد مثلاً لغت عبرت را با کمال توجه خواند و باسانی  
 سایر لغات که از آن منشعب شده بودند مانند زبان شامی و عربی پرداخت  
 بالاخره در ورسیست شغل نظامی را پیشه گرفت و روزنامه کریمین سببتر نوشت  
 و در طی صفاتش و مراد عوت نمود که مشکلات بین المللی را بطریق مقتضی و صلح  
 و سلم بصفحه نمایند برای اشاعه این اصول به فرنگستان و ممالک متحد امریکا  
 مسافرت نمود در چندین کنفره صلح حضور بهم رسانید چندین سال در  
 انگلستان اقامت کرده و از سنه ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۰ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۷ هجری در مقام سمت  
 قونسل امریکا داشت و چندین کتاب هم نوشت در ماه مارچ ۱۸۷۹ مطابق ربیع الاول  
 ۱۲۹۶ هجری بستان شصت و نه سالگی در موطن خود این جهان فانی را وداع گفت  
 بدین پنج ملک نفر اهنکار از حسن جد و جهد و کثرت ثبات قدم بطوری قوای روحانی  
 خود را ترقی داد که بنظام عالم فواید عظیمه رسانید و در هر جا که لغت انگلیسی <sup>بعیت</sup> شاه  
 اسم خود را مشهور و معروف نمود حالت مشارالیه خیلی مایه عبرت و مخصوصاً  
 برای محصلین و طلاب نازبانان عبرت میباشد



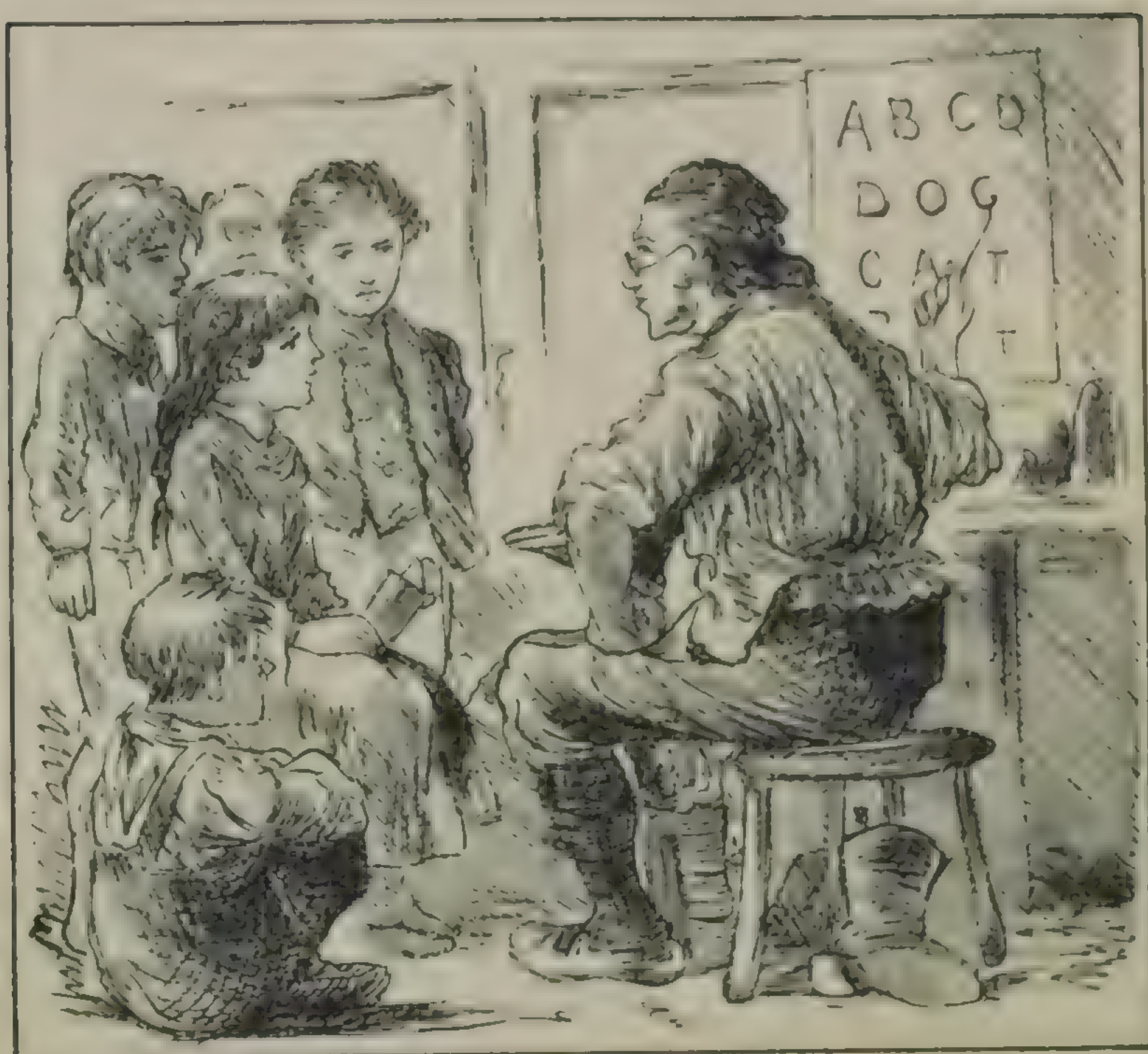
جان پوندز - پینه دوز

مؤسس مدارس حجتاد رانگلستان

جان پوندز در پرتسموث یکی از بنادر انگلستان در سنه ۱۷۶۰ میلادی مطابق ۱۱۸۰ هجری قمری متولد  
 گردید از فواید تعلیم و تربیت و تدریس دانش و معرفت چندان مستفیض نشد؛ و بطوریکه  
 باید و شاید موفق ب تحصیل نکشت پدرش بکفر قلا ف بجا رگشتی ساز بود و وفشیکه  
 پسر بسن دو از ده سالگی رسید او را از مد رسه بیرون آورده و بشتغل پدر وادار سارا  
 بک دو سال بعد از آنکه در حوضه کشتی سازی بود داهیه دهها و حادثه عظمی بر مشا  
 وادامد یعنی از محل مرتفعی در حوضه کشتی سازی افتاده و بقول خودش او را در حالتی  
 بخانه بردند که مشتی استخوان شکسته بود بهر صورت جوان مشارالیه مادام العمر  
 اعرج یعنی شل شده و بطوری موحش اعضایش دیگرگون و بد شکل گردید و فشیکه  
 شصت و هفت ساله بود میگفت انوقت من جوان سرخوش هوا پرست شوخ مزاجی بودم  
 که در هر شوخی و مزاحی داخل شده و بهر کسناخی میپرداختم و بخیال است که مثل سائین لا ابا  
 و بواسطه وسوسه بار میامدم ولی این استخوانهای شکسته فک را بر اساکت ساخته و بسر منزل  
 عقل آورد و از فضل الهی تاکنون خوش گذرانیده ام و مکروهی نداشتم ام چون اکنون پوندز  
 جوان از چیز انتفاع افتاده و برای کار نجاری قابل بنود طند بجز دیکه دوباره توانست حرکت  
 کند و بر اشاکر دکناشی ساختند و بقیه عمر خودش تماما از این ممرکب معام میکرد  
 در او فاشیکه جنک و حوب در کار بود گاهی در عرض یک هفته نفیر بایشش تومان ازان  
 کار مد اخل داشت ولی بعد از آنکه صلح و سلم دست میداد مشارالیه فتناعت بدین  
 داشت که از پینه دوزی تحصیل فونی نماید و به ترمیم کفشهای کهنه امرار وقت نماید  
 در سنه ۱۲۱۸ که پوندز بسن سی و هفت سالگی بود خانه پدری او را خراب کردند

Portsmouth & John Pounds &





*John Pounds.*

رجان پوندز واطفالیکه نزد او تربیت می یافتند







که بجایش منزلی بزرگتر بنا گذارند و مشارالیه بیک کلبه محفّری که در انتهای کوه واقع  
 بود انتقال کرد و نام مدت ۳ سال در آنجا توقف نمود در همانجا نخستین مدرّس  
 بجایزاد اتر کرد. و ساطهای سال صد هاشمها کوچک از اسنان آن کلبه عبور کرده  
 و با شوقی تمام و ذوقی مالا کلام بحضور پینه دوز اعرج میشتافتند و از حسن  
 تربیت و بهین مرافیت وی استفاده میکردند و پوند از بدایت احوالش نوعاً  
 و افسان دوست بود و هیچ عادت داشت که گاهی وجهی عیبها ندخت و همینکه  
 مداخلش رو بفرزونی گذارده و اجزش نسبتاً بامبکشت تمام انرا مصرف داشت  
 بعد از آنکه احتیاجات جزئی خود را رفع مینمود بفرزاد را عانت فراق و غم  
 که سنگان خرج میکرد همواره در معاونت نوع خود حاضر بود و هر کار برای هر  
 مینمود جمیع همسایگان در انجام امور خودشان باور جوع میکردند و پوند هم  
 بانهایت خوشحالی بقضای حاجتشان میپرداخت و از صدی زحمت و تضییع  
 پروا و اعتنا نداشت پوند بزرگوار داشت که از بد و طفولیت اعرج بود یعنی پاهایش  
 داخل ساق پا فرو رفته و بر یکدیگر مسلط بودند و پوند ز نظر با حساس نوع  
 خواهان معیّن شد که او را در تحت تربیت خود گیرد و متکفل احوالش شود  
 و چون اولین چیزی که باید برای آن طفل اعرج تهیه شود همان بازی و مصاحبه  
 بود از اینرو مسرّلمان یکی از رفقاء خود را که در آن نزدیکی ساکن بود دعوت  
 نمود که اطفالش را برای مصاحبت آن طفل بفرستد و پوند زهم منعقد شد  
 که حتی المقدور در آنهارا تعلیم دهد و اینکه اطفال مزبور در آنجا اجتماع  
 میکردند پوند زهمی از اوقات خود را وقف ایشان کرده بانها ملاعبه و  
 بازی مینمود و اسباب لعب را جهت آنها ساخته در ضمن هم کاری میکرد  
 که چیزی بیاموزند و گاهی که مشارالیه در آن اقامت و مشغول خود  
 اشتغال مینمود نفری با او قدم طول و شش قدم عرض داشت و ارتفاعش



انقدر نبود که ادم بلندی در آن بایستد همین موضع هم مدو سه او بود چندان چیز در سینه  
 که اطفال بتوانند بر آن بنشینند موجود نبود و فقط بعضی صنادی بکن شکسته و یک  
 دو نیم کت و پله های فوقانی انگلیس برای نشستن آن اطفال بکار میرفت در سنوات  
 اولیه هیچ کتابی نداشت و سوای بعضی صفحات متفرقه و قطعات جزایر اعلا تا  
 شایعه و انجیل خودش چندان چیز بکس نبود از آن ندر پس نماید بدستش نماید  
 و برای نوشتن چیزی غیر از بعضی الواح شکسته نداشت <sup>تا</sup> بحد کفایت نبود  
 پوندز کفشهای بلند برای برادر زاده اعرج خود ساخته و رفته رفته قدری  
 پادشاه را است کرد و اعرج هم هواره بشکرانه آن احتیام میرد اخذ و همسکه قدری پلینه  
 دوزی از عوی خود توفت کرده و قدری و برادر زمان هولت باد و سوابق محبت  
 دستگیری و اعانت مینمود جان پوندز نامت چندین سال در معبد بک  
 نزدیک منزلش بود بنماز جماعت میرفت ولی وقت حضورش فقط مختصر بعمر بود چو که  
 در بامداد بایستی غذای برادر زاده اش را طبع نماید و در وقت شام بدو و تخلف  
 حضور و طبع رسانیده غایب چندین نفر از طلاب عزیزش بگوش مجتمع میشدند  
 و فیکه پوندز زبسن شصت و شش سالگی رسیده بود مسر ها کرنا <sup>س</sup> بهمت ربا  
 معبد معین کرد بدو بدو و نالخر فرصتی دست آورده بدین پوندز رفت  
 مشارالیه مشهودات خود را بدین طور شرح داده است من در نزدیکی دکان  
 اینساده و از میان در میچه که باز بود پیر مرد را مشاهده کردم که بر پینه دوزی  
 مشغول بود پسر بلند قامتی پهلوان و اینساده و بفراست اشتغال داشت و در ضمن  
 پیر مرد گفتش کهنه خود را میزد بشره وی خیلی خشن بود و مشهود میشد که چندان  
 اعتنائی بخود ندارد کلاه بالیاده در بر نداشت و بقت پیر هوش باز بود بطوریکه  
 کردن و سینه اش نمایان میشد و استپن ها خود را بپاز و بر گردانیده بود

Mr: Hawkes. 1



سرس بزرگ و مردانه بود و ابروی درهم کشیده او بر خرم و خیال دلالت داشت و حجاب  
عالبه و پرا ظاهر میساخت یک عینک بزرگی ز برابر وی پهن و بزرگ او بود و دستها<sup>من</sup>  
قوی و نیرومند بود پوند ز خواست که بعضی از نمونه اعمال خود را بورد محرم نشان  
بدهد و لهذا پسر ذکی کوچکی تحفه لوح را که مسئله مفصل تقسیم بران نوشته بود آورد  
و نشان داد لوح مزبور پاکیزه و نظیف و مسئله مزبوره درست و صحیح بود بر لوح  
دیگر مسئله تناسب حرکت را بصحیح نوشته بودند و بعد از آن پوند ز دختر کوچکی  
پری ناز که صورتی بشاش و خرم داشت و لباس نظیف پوشیده بود طلبید که بخواند  
و در ضمن که مشارالها میامد کریم با او آمد و مشارالیه بموی الیها اتر نمود که  
باب ششم از الجبل متی را بخواند و او نیز بطنی خوش انرا سرانید و تمام اطفال ساک و خا<sup>موش</sup>  
مانده با سماع می پرداختند و طفی که دختره از خواندن فارغ شد پوند ز باو گفت خپله خوب  
این کافست حالا برو و با کریمات و مرغهای کوچکی که در ان گوشه هستند بازی کن  
بعد از آن دختر بسیار کوچکی که در زاویه نشسته بود طلبید و از او پرسید که چه در  
دست دارد مشارالیه جواب داد کل ترکس دارم و پوند ز از او درخواست که اسلم انرا  
تحتی نماید و همینکه از عهده این کار برآمد از او پرسید که ترکس را کی ساخته است  
دختره اظهار کرد که خداوند انرا ساخته است بعد از آن او را این مرخص کرد و پس<sup>طلبید و از حالات زینور مسئل از او پرسید پسر صبیح</sup>  
کوچکی را که سنش متجاوز از سه چهار سال نمیبود طلبید و مسائل ذهنی حساب را از ایشا<sup>ن</sup>  
امتحان فرمود عادت پوند ز چنین بود که هر سالی بکری شب اطفال را بصبح میبرد و  
یک دو ساعت قبل از طلوع بر خواسته اشیاء لازم در اخطه میداد و یک ساعت  
بعد از طلوع حرکت میکرد و تمام انهایی که عزم حرکت داشتند بایستی علی الطلوع نزد  
وی حاضر میشد لقمه الصبح تناول کنند و از شب قبل ماکول انرا در کوبنهای متعد<sup>د</sup>  
حیثیست و بشاگردان قدغن میکرد که ناو فیه که از شهر خارج نشاند نباید صدا

۷۱۷۷۷۷



و غوغائی کنند ولی همینکه بصر امیر رسیدند ازاد بودند که هر سمت بخواهند حرکت کرده و از شغف و خوی  
 صدآ خود را بلند کنند برخی از ایشان در اطراف مزارع حرکت کرده و کله‌ها کونا کون می‌چیدند و برخی  
 دیگر خاموش ایستاده با سماع نغمات دلاویز پرندگان مبادرت می‌کردند پوند زهواره  
 بمشاهده مناظر روح افزای طبیعی می‌رسد و خوشوقت بود و بعضی اوقات بر قلعه نپه نزدیک  
 پور قهوت ایستاده یا شغف و سرور با طراف و جوانب خود می‌گردیدند و گرا را می‌گفت  
 سبحان الله عجب دنیا کشنکی است همینکه نامرتب سه ساعت در صحرا می‌گردانیدند  
 افوت پوند زبکی از اطفال آن می‌کرد که کوئی کماج خشک را بیاورد و بکفطعه کماج بهر یک  
 از اطفال میداد و وقتی که از فریب می‌گذاشتند پوند زبکی از زنهای آنجا رفتن خواهش  
 می‌کرد که چون اطفال قدر تشنه هستند آنها را بگذار که از جدول آب او سیراب شوند  
 و مشار آنها با کمال میل و رغبت آنها را پذیرائی کرده یک سینه بزرگی کاسه و طشت می‌آورد  
 و پوند زخودش آب از جدول آینه کشیده تمام اطفال را سیراب می‌نمود و خودش بعد از آنها می‌آشنا  
 و سپس ظروفرانزدن برده از وی اظهار امتنان می‌نمود و فتنه که به تپه می‌رسیدند در سایه  
 بعضی درختان بهار صرف می‌کردند و بعد از استراحت در موضوع کله‌ها و مکشها غسل و حکایات  
 مختلفه سخن می‌زدند و در هنگام مراجعت نیز باز در فریب مزبور سیراب می‌شدند و در کانه  
 این پینه دو ذاقسان دوست در پرتیووت همیشه چاهی و کوه و تان برای آنها تپه که مایل بود  
 تناول کنند موجود بود و پوند زنه فقط این کونه مرا تپت و رعایت را در حق طلب و شاگردان  
 معمول می‌داشت بلکه در باره کلبه ففرا و ساکنین و مضامین می‌دل می‌فرمود و خارج آنها  
 از مداخل جنبه خود می‌پراخت هر وقت که کسی پول برآ خودش میداد آنرا رد می‌کرد و  
 وقتی که میداد اطفال دو چار احتیاج و فقر و فاقه هستند آنرا قبول می‌کرد و باینها میداد و  
 غالب اینگونه اعانه‌ها از فقرا و ادانی می‌رسید مثلاً بعضی اوقات جوانی که بشکل ملأح یا سار  
 بود بدگان آمده معلم خود را می‌نگر می‌شد که چگونه در سنوات مضایبه او را در حالیکه پنا  
 برهنه و سرکشته بود رشتند کرده بدگان خود آورد و از فیض تربیت مستفیض نمود غالب



اینگونه وارد بن اصرار میکردند که برای پیشرفت ان امری جزئی اعانه بدهند  
 پنبه دوز سانه خورده قانع نبود که اطفال خودشان نزد او بیایند بلکه هوار و ساعی بود که  
 باطراف گردش کرده سرکشتگان و ادعای ملائک را هدایت فرماید و حتی به اماکن پست و محقر  
 حوکن و در جنبه های اطفال سرکشته و بی والی بذل جهد و جد می نمود و آب و این بود که  
 هوار چند سبب مبنی بخت و در جیب خود میبرد و همینکه یکی از اطفال بیچاره و بی راه را میدید  
 یکی از انها را باو داده و ویران ترغیب میکرد که بدکانش بیاید و بجزد بکه طفلی بدانجا آمده  
 اوضاع انرا مشاهده میکرد دیگر مکرر آمده و مکرر مفارقت میکرد خامنه حوۃ اینمرد بنکو  
 کار بغنا گذر رسید در عید میلاد مسیح ۱۸۳۱ مطابق ۷ شوال ۱۲۵۴ هجری بمحالت مندا  
 بود و در کمال سرگرمی و شدت به شتر خیرات و اشاعه میراث پرداخته و چون هوا خلیس سرد  
 بود خودش از وقت برای محالین و فقرا میبرد و با سر و دست برهنه بدین طرف و آنطرف  
 شافیه در مدرسه خود هم درس میداد همیشه در روز عید میلاد شیرین و شربت  
 میداد و در انسال اخیر پونزد در کمال مسرت و خوشحالی بود یعنی بعضی اطفال را که کان  
 نمیرفت در منزلشان شیرین و تنقلات بلحتی نهار موجود باشد دعوت نموده بود که با او  
 صرف نهار کنند و بعد از اتمام غذا اشراف نهار پراز یاد کرده بعضی ایشنه ها و ربطه ها<sup>سکه</sup>  
 بخوری برهد یا مختصر جزئی بود بیرون آورد و با اطفال داد پس از ان هسا پکانش به ملاقات  
 و تبریک او آمده و عصر را در نهایت مسرت گذرانید در انروز مشارالیه به برادر زاده  
 خود گفت من در نهایت مسرت و شغف هستم و در این دنیا از زوئی ندارم که بدان نرسد  
 باشم و حالا اگر مشیت کرد کار بر این قرار بگیرد که مرا قبل از اینکه برو دیگران بار شوم از این دنیا  
 بجهان دیگر ببرد خوبست زیرا که میل ندارم پیش از این در این جهان زیست کرده و برگردن  
 دیگران بار شوم و ما بلم کرد و هم مانند مرغی که در قفس می افتد و میمیرد پرواز کند  
 از زوی اخروی حاصل کرد بدیعنی روز نور و انکلاسیه در رسید و هنوز جان پونزد  
 در کمال قوت و چالاکی بود و مدرسه او کماکان نهایت ترویج داشت و دو ساعت قبل



از ظهر مشان بخت برخواست و باطفال سفارش نمود که در مدت غیابش معقول و آرام باشند و طفل را که زخمی در پایش بود با خود برداشته که نزد حکمی که فرستاد چندان مانند <sup>نهی</sup> نشیند و در خیمه بطفل مزبور امر کرد لوح خود را بیاورد تا حکم مشا را به درجه رفقا<sup>ت</sup> او داد و ملتفت شویم که بچانه طبیب رسیدند و معلم و شاگرد در اطاق محکم<sup>ه</sup> او ایستاده بودند صدائ<sup>ی</sup> شنیده شد و بعضی از اهالی آنجا نوازه بد آنجا شناخته پیرمرد را بحالتی سخت روی زمین یافتند و پیرا بلند کرده روی کرسی نهادند و یکی افق یافت و طبیب دیگر که در افق از آنجا میگذشت داخل شده در یافت نمود که کار از چهره فرار است در ظرف ده دقیقه جان پوند ز در گذشت در آن اثنا طفل که با او آمده و در کمال دهشت بود بمدرسه شناخته و آن خبر حشت اثر را ابلاغ کرده بسیار بن گفت که معلم عزیز شما غشوه حاصل گردید و در حال احضار بمدرسه میاورند انقلاب و اضطراب در تمام آن مکان حادث گردیده و وقتی که اطفال در کمال رقت بفریاد و فغان مشغول بودند و همدیگر را صدا میکردند نعرش پوند را بد آنجا آوردند اطفال بچاره از دیدن نعرش محلشان که چند دقیقه قبل از آن سالم حرکت کرده بود متوحش و مندهش شدند نمیتوانستند مشاهده نعرش و پراش<sup>ی</sup> کنند و صدای ایشان بلند و از آنجا حرکت میکردند احترامائی که بعد از وفات پوند ز در حق وی بجا آوردند پیش از آن بود که در مدت حیاتش معمول میکردند و بر ناو پیر بمشایعت جنازه اش شناخته و اطفال و والدین آنها و همسایگان همگی بد و رقبه وی کفامده و اگر چه باد بسیار سردی میوزید و سطح زمین از یخ میخند پوشیده شده بود معینا هیچکس از دوستانش غایب نبود بک لوحه از سنگ مرمر را در مسجد که در آنجا عبادت میکرد بپادکار و در کز و عبارت ذیل بر آن منقوش کردند

دوستان و احبای این لوحه را بپادکار تو قبر و احترام خودشان ثبت بجان پوند ز نصب کردند و امر هم مبرور در حالیکه از متر پینه دوزی تحصیل معاش می نمود صد ها اطفال بچاره را بجانان تربیت داده و بعضی از آنها را اباس میداد بشایخ اول جنوری ۱۸۳۴ سنه بختنا<sup>ی</sup>



جهان فانی را در آغ کف و عمرش ۲۲ سال بود پوند ز با وجودیکه از شرافت نسب بهر<sup>شد</sup>ند  
اما از شرافت طبع خیلی بهره مند بود و گاهی بخورد پسند و خوشستانی میآوردت نمیفرمود بکوفتی  
نقاش جوانی از اهالی پرتیموث تصویر او را در حالیکه میآشاکردان و پرندگان و کشته<sup>ش</sup>ها کهنه  
نشسته بود کشید و همینکه آنرا پوند ز نشان دادند مدتی به خواست<sup>ش</sup> در آن نظر میکرد ناگهان  
چهره اش منبسط شده و با مسرتی بین گفت اینک کرب<sup>ش</sup> من اینجا نشسته است تمام آنچه در باب  
تصویر بیان کرده ام بود بعد از آنکه پسر مرد محترم بغش او فات کرده و او<sup>ش</sup> از اش در پرتیموث  
پیچیده بود تصویر مزبور را چاپ کردند و خیلی از آن بفروش رسید و همین تصویر در لیدر پراسیا  
مهیج دکر<sup>ش</sup> کطری<sup>ش</sup> او<sup>ش</sup> تین مروج مدارس بجائی شده چنانکه از نطقی که در آن نبرک داده مستفاد  
مستفاد میشود میگوید اول<sup>ش</sup> بواسطه تصویر میبود که من راغب شدم در امور مدارس  
بجائی علاقه حاصل نمایم تصویر مزبور را طاق پنبه دوز پرافشان میداد که خودش در اینجا  
نشسته عینکی روی دماغش و کفش کهنه میآپاهاش بود و پیشاپین و دهان<sup>ش</sup> مستحکم و  
از تصمیم عزیمت خبر میداد و از زیروها<sup>ش</sup> انبوهش آثار محبت و نلطف بر عده پسران و دختران  
فقیر که در میان خودشان در دست داشته و اطراف پنبه دوز<sup>ش</sup> پستاده بودند معطوف بود  
انوقت د<sup>ش</sup> غیرت من بچوکت آمد و در کلبه<sup>ش</sup> که زیروان تصویر نشسته بودند خواندم که چگونه  
این شخص که موسوم جان پوند و پنبه دوز<sup>ش</sup> ساکن پرتیموث بوده بر حالک انهمه اطفال  
بنواشته که در کوچ و عابری و ن<sup>ش</sup> والی و پسران مانده و گرفتار فقر و بکراهی بودند و جم  
آورده و مانند رای مهربان این کوسفتندان بیچاره را جمع آوری کرده و طریق<sup>ش</sup> نکند<sup>ش</sup>  
دین و دنیا را بدست<sup>ش</sup> آن<sup>ش</sup> اموخته است و در حالیکه از عرق جبین و کد<sup>ش</sup> همین تحصیل فری<sup>ش</sup> میگوید  
نظر باینصدد نظر از این نوع اطفال معاوند<sup>ش</sup> و از جاده ضلالت مستخلص ساخته است  
انوقت من از کار خود بخل و از افعال خویش منفعل شدم و از قلت کاری که کرده بودم<sup>ش</sup> نفس  
خود را ملامت کردم و بخود گفتم همانا این مرد زینت عالم انسانیت است و مستحق<sup>ش</sup> میباشند

Dr: Guthrie ۱



که بلند ترین مجسمه که در بریطانیا ذکر کرده اند با فخر و شرف موسوم کنند --  
 دکتر کتری خودش بی اندازه مایه شریع مجانی شد و حالا صد ها از اینگونه مدارس در  
 اطراف واکاف دنیا موجود است مشارالیه در خصوص پوند چنین گفته  
 دو هزاران مردم دارای وقت و پول و افتدار هستند ولی مشارالیه هیچکنداشت  
 و اگر چه اکنون در سراجیه کو رخنه وار می ده ولی باز هم ناطق و گویا می باشد و میتوانم  
 بگویم چنین میسر آید اگر من بی نام و نشان که از ثروت و دولت محروم بودم و بیک  
 همین و عرق جبین تحصیل قوت لایمونی کرده توانستم مصداق آنمه اعمال خیر شوم  
 و بفضل الهی تا اندرجه کار کردم البته شماها بیش از من میتوانید پس بروید و کار کنید







سعدیامروز کو نام غیر و ہرگز نہ مردہ آنست کہ نامش سبکوئی نبرد



*Sir Syad Ahmad Khan.*

(جناب سر سید احمد خان طاب ثراہ)

فایدہ سیاسی مشہور۔ مصنف بارع۔ فاضل نحیر۔ معارف خواہ حقیقی۔ و اصلاح پروردہ و انکی



# سید احمد خان اولین قاید سبکا و نوع خواستدرون

فاضل شهر و دانشمند بخیر - اولین قاید سبکا هندوستان - مایه افتخار مسلمانان - جناب  
سید احمد خان بی شبهه اعظم سیاستون مسلمان در قرن نوزدهم میلادی بود - این وجود محترم  
مجاور از پنجاه سال زمام مهام سبکا مسلمانان هند و مشاریکف کفایت و بدد رایت خود گرفته  
کاهی بمن علم و مربی انهارا حاضر و زمانی دیگر مباشر ارتقاء آنان بود و قوای عقلا فوق العاده  
خود را در حصول ترقی آنان مصرف میفرمود کثرت ذکا و درهاء و فرط بلاغت و فصاحت  
قوت فکر و رای و خدک ذهن وی باصفیات حمید و ملکات عالیه اش که خصایص نطق و مصلح و مصنف  
و فیلسوف و قاید سبکا داران پکانه وجود و مختم بجمع سالخیز بودند و در مورد ایشان در دیگر مشهور  
میشد سید احمد بن تاریخ ۱۷ ماه اپریل ۱۸۱۷ میلادی مطابق ۱۲۳۲ در دار السلطنه دهلی متولد گردید  
و شرف سیادت را از طرف پدر و مادر هر دو دارا بود و از طرف پدر نسب و نادرجه سویشم  
بحضرت خامس ال عباسی عبدالله الحسین علیه السلام میرسد و چون خانواده ها شرف و سیادت  
از مظالم و بغد ثبات بنی امیه ببنک آمد و با طراف پراکنده شده بودند اسلاف این سید عالی  
نیز پیران مهاجرت و اولاد در دامغان اقامت و سپس در همدان و هرات سکونت کردند در عهد  
سلطنت شاه جهان امپراطور مغول اعضاء خانوادہ طیند و ستا آمد و از طرفان شاه  
والاجاه بجلال امور منصوب و مأمور گردیدند و سید مهدی که جد او بود بلقب جلیل  
نواب جواد الدوله مفتخر و مباهی آمد میر تقی پیدر سید دارا خیالات عالیه بود و از امور  
دولتی کار و جسته و حتی از نقل صدقات نام که باو تکلیف کردند امتناع نمود مادر سید احمد  
ستانت النساء بیگم صیبه بنت از و زرا و عظام بود که با اتفاق او و عموم بر تمام فضلاء و دانشمندان

۱- میرزا ی لطف انگلیسی و بمقتضا آقا یلجناب اجل است که با شخص بزرگ اعطاء میشود



عصر خود بر تری و تفوق داشت و مشارالیه در تربیت سید خلیله بذل مراقبت و مواظبت فرمود  
 و در سائبه حضانت او سید را تربیتی کامل حاصل شد و فیه که سید هنوز در اوایل شباب  
 بود پدرش از این جهان فانی بدار فانی انتقال یافته و تربیت او را در ونگا هدر ایشان بر عهد  
 انجمن وارد آمد در آن زمان انقضای سیاسی و مذهبی که بعالم اسلامی دوچار شده بود  
 با مفاسد اخلاقی و اجتماعی قوام شده خرافات و جهالت بر قلوب مسلمان طاری و هر گونه  
 بجزدی و حرافت میان آنها سار گشت و آثار باقیه تمدن بکمال سرعت روی بخوابی نهاد  
 در دهلی و لکنهو مدرسه که بتوان از آن استنفاض نمود موجود نبود ولی از حسن اتفاق  
 مادر سید یکی از آن خوانین عالمه شرق بود که با وجود یک بطرز از روپائی تعلیم نیافته اما  
 عارف بچندین لغت بوده و از شعر نیز خبری تام داشت و شکفت اندک مغزی الهی از بعضی  
 خرافات جاریه سالم مانده بود و در حجر نریش جناب سید ترقی کرده از موهومات مضر  
 که موجب افتناء هیئت جامعه شده بود عاری و بری گردید

سید احمد در لغت عربی و فارسی و علم الهی و فقه و تاریخ یکی از اولین افاضل عصر خود بود و  
 در سن هجده سالگی تحصیلات خود را متروک داشته و مدارا در کپانی هند شرقی داخل  
 شد و در بهترین محافل دهلی دارای مقامی عالی بود و غالباً بمصاحبت شعرا و بزرگان عصر  
 صفا و غالب و از رده میگذشت بعد از چندی بنیابت منشی اول حکمران آگره معین شد  
 و پس از آن امثالی که برای فضیلت در امور جزیه لازم بود داده و بدان رتبه که در اینجا منصف  
 مینامند نایل گشت و از سنه ۱۸۵۴ مطابق ۱۲۶۲ - ۱۲۷۱ هجری بمقام مفتی دهلی معین  
 شد و در اینجا کتاب مشهور خود را موسوم به آثار صنادید در باب آثار عتیقه و حفریات  
 و بقایای مذکور بنویشت و این کتاب بهترین جلد است که در این موضوع مرقوم شده و دانشمند  
 اروپائی و فیهت آنرا دانسته و در وقتیکه تاریخ دهلی را مینوشتند غالباً از مند رجایش  
 استفاده میکردند نسخه از آنرا پیشکار مالیه دهلی به انجمن آسیائی همایونی تقدیم  
 کرده و سعی شد که آنرا به انگلیسی ترجمه نماید ولی از عهد نگارش بر نیامد



اما مستشرق فرانسوی مشهور مپوکارکن دتاسی ترجمه فرانسوی انوار در سده ۱۱۶۱ اشاعه داد  
و این ترجمه توجه انجمن میزبور را بطرف مؤلف معطوف داشت و محض اینکه از خدمات تاریخی  
اظهار امتنان کنند و را عضو افتخاری ان انجمن ساختند - در سده ۱۵۵ مطابق ۱۲۷۱ هجری  
و بر این فضیلت بجزو تعیین کردند و در اینجا فرصتی بدست آورد کتاب این اکبری را  
تصحیح کرد و در انشغال خیلی توجه بکار برد در سده ۱۵۷ مطابق ۱۲۷۴ هجری که در بجزو بود  
بلوای غام هند رخ نمود و در ان واقعه نیز کمال فضاوت و درایت از او مشهود گردید و نفوس  
بسیاری از دجال و نسوان انگلیس را دهائی داده و بعد از آن که انگلیس در مجازات بلوایان  
اقدام کردند بی خانواده ها بیکاهرا که به همت بغاوت میخواستند بریاد دهند از وساطت  
سید احمد خان سلامت ماندند بالاخره حکمران بجزو سفارش کرد که ملکی که مدخل  
سالتانه اش پک لک و نیم روپیه و سابقا متعلق به پک از امرای باغی بود بعنوان پاداش  
خدمتش بستاند و هندلی جناب مشارالیه از قبولت ان امتناع کرد و مجدداً اش را ضی  
نشد که چیزی را که خون بهای هوطنانش بود قبول کند در همانوقت از مفاسد یک باحوال  
مسلمین شده بود بی اندازه مشغول و مضطرب گردید و از شدت نفرت و از روی مصمم شد  
بمصر مهاجرت کند ولی حب نوع و وطن او را از چنین اندامی باز داشت و بر ذمه مردانگی خود  
نه پسندید که هوطنان را در این وهله سخت تر از کرده و در ملک اجنبی بر احوال و عشرت  
بگذراند بنابراین اصلاح احوال ایشان را مصمم و جازم گشت و در سده ۱۵۸ مطابق ۱۲۷۴ هجری  
رساله مشهور خود را موسوم به اسباب و علل بلوای غام نوشته و در سده ۱۶۳ مطابق ۱۲۸۰  
هجری که تا چند در جبر طوفان بلوای خاموش و آثار هتد و کینه ان شکین یافتند و در ان اشاعه  
داد و نایب الحکومه اضلاع متحده هند و سنا که با وی سمت مودت داشت ان را با انگلیسی ترجمه  
کرد جناب سید عقیل خود را در باب اندامیه و هیات بنهایت پردلی اظهار نمود و اول  
۱- مستشرق اروپائی را گویند که در امور شرق احاطه و خبرت تامه حاصل کرده و از اطوار و عواید  
۲- Monsieur Guyon de Tassy شرق مطلع هستند



وجود محترمی بود که برای رفع شبهات و شک و اطمینان طرفین قلم فرساخته هر شطرنج از آن رساله مفیده دارای اهمیت بکمال است در غالب موارد برای ترویج معارف و علوم غربی و صنایع اروپائی سخنهای سروده و به بیانات رافیه و کلمات نافعه لزوم اتحاد شرق و غرب را توضیح فرموده چون مشاهده نمود که خرافات و سوء هومات و کج خیالی و بیخبری ناچاره میان مسلمانان هند و سنیان رایج میباشد از این رو برای رفع این مذلت های بزرگ تهیه دهنه و بمحاربه عقاید جاهل و شیطانی خرافات و ضلالت دامن همت را بر کمر استوار و عزم نمود که چشم همکیشان خود را بمقتضیات عصر حاضر از فرماند از طرف دیگر ملاحظه نمود که مضراتی که از وجود ملائمت میان آن زمان بهیئت جامعه مسلمانان رسیده بوسیله پایان میباشد و آنها را از اکتساب علوم و فنون جدید و تدوین موضوعات نافعه بازداشتند نظریه بن جهان صدای رسا خود را در ترویج علم و ادب میان همکیشان بلند کرده و از سنه ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۵ مطابق ۱۲۷۸ - ۱۲۹۲ هجری نهایت جد و جهد نمود که از آنها ایشان را برای پذیرفتن تحولات جدید آماده سازد و این مدت مزبوره را باید دوره جهات اصلاح طلبه بنامیم - از سنه ۱۸۷۵ مطابق ۱۲۹۲ هجری تا زمان فوتش سنه ۱۸۹۸ بفرست معارف مبارک داشت در اوایل سنه ۱۸۷۵ مطابق ۱۲۹۲ هجری بر شیه فضاوت عالیتری ارتقاء یافت و آنچه وظایف این عهد خلیه سخت بود اقامت ذلک فرصت بدست آورده کارها نوعی که باید امتنان همکیشان او بود منصف گردید و از جمله آثار یک در انوفت از خامه مبارکش جاری شد کتاب تابع بلوادر امارت مجبور - و - تحقیق و البعثه بجل بلوا - و رساله راجعه به انجیل و مقالات مربوط به اسلام و سوانح عمری حضرت ختمی مرتبت است - در سنه ۱۸۶۳ مطابق ۱۲۸۰ که در غازی پور مأمور بود خیالش بدینجا رسید که انجمن ادبی و علمی تأسیس فرماید و کتب مشهوره انگلیسی را بزبان اردو ترجمه کرده و مسلمانان را که از غلط جاهل و جهالت از تعلیم علوم و لغات خارجه نفرت داشتند بشتم از خیالات فرنگیان آشنا سازد و در حصول این مقصود کامیاب گردیده انجمن را پر شد و مرکزش قصبه علیکنده



مقرر شد چون اصل مقصودش همان پیشرفت معارف و ادب پیوسته بود و باین ترتیب بعضی از آن  
 محفل دعوت فرمود و عده کثیری از ایشان نیز در ایجاد داخل شدند و در آن افکار جلیل که در آن  
 زمان وزیر هند وستان بود ریاست افتخاری آن انجمن را قبول و نایب الحکومه ها پنجاب و بنگال هم  
 نیابت ریاست را پذیرفتند مهراجا یکتا پشید این بنای مفید هایت محکومت منتهی  
 فرمود و در فتنه رفته انجمن میزبوری انداز محبوب لعلوب کردید و چندین رساله نافع در <sup>صواع</sup>  
 تاریخ فلاح - علم رجال و اقتصاد سیاسی اشاعه داد بعد از چند سال سرستید احمد از  
 بعارضت قشکی که در این اواخر آنرا جزء دارالعلوم علیکد مساخته اند انتقال داد تقریباً در <sup>۱۸۶۱</sup>  
 ملک مدرسه انگلیسی را در مراد آباد دایر ساخت و بعد از آن اساس میزبوری بامداد سر و ولنی افتاد  
 توام کردید دو ماه بعد از انعقاد انجمن علمی مشارالیه سنگ مثال و مدرسه انگلیسی در  
 خان پور نهاده و در آن موقع نطفی پر مغز داده در طی شطری از آن بدینطور عنوان فرمود  
 اساسی که الیوم افتتاح مییابد خیلی اهمیت دارد ما امروز نشالوده بنائی میکنیم  
 که انوار علم و تربیت را میان هموطنان اشاعه داده ظلمات جهالت و ابرهای خوف و دنائت را  
 که در این مملکت بزرگ مارا فرا گرفته مرتفع و منقطع میسازد این استلش شریف نه تنها بامال  
 ما و معاصرین خودمان مفید و نافع بلکه باحوال اخلاف یعنی پسران ما و پسران آنها نیز میروند  
 خواهد بود چیزی که بیشتر باعث مسرت شد و باظهار تبریک و تهنیت و امیدارد این  
 که انعقاد این دارالعلم اصلاً از خودتان نشد <sup>بنا شد</sup> بدو ناسی که از خارج معاونت و مساعدت شود  
 و بلوغ و رغبت در تاسیس این بنام مقدس ابراز جهت داده از اعانه خودتان انرا بر فرموده <sup>ایند</sup>  
 تاریخ ۱۰ ماه می ۱۸۶۱ مطابق ۲۴ ذیحجه ۱۲۸۲ هجری انجمن هند انگلیسی را تاسیس نمود که ذی  
 المقدمه کنکره ملی هند وستان بود و مقصودش از تاسیس این اداره همین بود که اعضا و  
 ان انجمن را با وکلا مجلس شورای عمومی انگلیس مربوط و آشنا ساخت و آنها را از حقایق امور وطن  
 محذره و مسبوق سازد و طوق غرائی که در آن وضع داده در تاریخ سپاه هند وستان در مقامی

Duke of Argyll. ۱



عالی و مهم است در سنه ۱۱۶۳ مطابق ۱۲۱۰ هجری جناب فؤاد عبداللطیف خاوری را بکلک دعوت  
و جناب سید در محضر مسلمانان بنکال نطفی مشبع و مفصل بزبان فارسی داده در فواید علم و فنون  
انگلیسی داده اند این مطلب خیلی مایه شکفت و تحسین است که با وجود بیکه انجمن با نمود  
از تربیت انگلیسی بهر مند بنور معتمد از کثرت نکاو و وفطانت فواید انرا برای اهالی هند  
بخوبی فهمید و حتی المفرد سعی داشت انهارا بدان طرف سوق دهد در سنه ۱۱۶۹ مطابق ۱۲۷۷ هجری  
حکومت هند سنای پسرانی سید را اعفی جناب سید محمود را منتخب کردند که برای تحصیل  
علوم بانگلستان برود و بخارجش از دولت داده شود و سر سید احمد خود ششم مدتی مدید راغب  
بود که بانگلستان مسافرت کرده از مشاهدات شخصی و بیشتر بطوار و رسوم و عادات و  
اخلاق و ترتیب سائنسها دینی و علمی و ادبی و سیکن انگلستان سابق شود لهذا بانفاق جناب  
سید محمود بانگلستان مسافرت و ترتیب معارف انجارا با کمال توجه و دقت ملاحظه و تصور  
کرده عازم شد که انرا بشکل مرغوب با تعداد لازم در هند و سنان ترویج دهد  
شراجه مفضل در باب مسافرت خود بر ففائش در هند و سنان نوشته و هفده ماه  
کامل در انگلستان توقف نمود و یکی از مقاصد عالیه و عزایم متعالیه که ویرا  
بمسافرت انگلستان ترغیب نمود همین بود که میخواست مصالح و مطالب کافیه بدست  
آورد جوابی شافی و وافی بمقاله بشک سر و پیام پیور یکی از مشاهیر محرمین  
انگلیس در احوال حضرت ختمی مرتبت نوشته و بحال تنقید کرده بود بدست بیاورد  
این سید و الا بنابر ناچندین ماه در اوراق مجلات کابخانه شرقیه متعلق بموزه ملی  
انگلیس نقیشت و تجسس کرده برای جواب خود امتحان مطالب فرمود و در سنه ۱۱۷۰ مطابق  
۱۲۱۷ هجری مقالات شهره وی در باب حالات حضرت رسالت پناهی اشاعه یافته  
و بدلا ببل فاطمه و حج و براهین ساطعه از تنقید سر و پیام پیور و سایرین مدافعه  
نمود سید محمود انرا بزبان انگلیسی ترجمه کرد و در انگلستان خیلی از ان بفروش رسید

Sir William Muir. —



و مطبوعات انگلیس و کلیه مستشرقین اروپا را بنظر اغیار دیده و مستحسن میدانستند  
و حالاً هم مقالات مزبوره را بهترین کتاب را جهت بدین موضوع میدانند چنان  
سر سید احمد را انگلستان چلی مشغول بود و هر هفته بل هر دو روز به محافل و مجالس  
حضور یافتند با دانشمندان انگلیس شناسایی میکرد اراء منوره و نزاکت اطوار  
و وفار شخصه او موجب جلب توجه شده خاطر دانا پانزاید و معطوف میدانستند جناب  
معظم له جمیع دارالفنونهای مهمه انگلیس و اسکاتلند را بازدید کرده با کمال غور و  
دقت طرز و ترتیب تحصیل را مشاهده میکرد و غالب و فائز در اطاق خورشید  
از بابت نفوق عملانی انگلیس و ندنی هند بان تعمق و تفکر میفرمود و فیه که در  
انگلستان بود خاطر خود را مصمم نمود که دارالعلوم اسلامی مطابق ترتیب دارالفنون  
اکسفر و کبیج که بیشتر از دیگران مطبوع طبعش بود برقرار سازد در همانجا ترتیبات  
اطاقهای اقامت شاگردان و غیره را نقشه کشید و پیرش سید محمود در ترتیب تمام  
نقشه هائیکه برای این اساس لازم بود چلی و برامساعدت فرمود سر سید احمد  
حالا کاملاً متقاعد شد که باید با بنظام لغات عربی و فارسی که در حقیقت مایه افتخار  
هند و مسلمانان میبود فنون و علوم غربی تدوین شود و قبل از مراجعت خود سه ترتیب  
عمده را پیش نهاد خاطر ساخت یعنی اولاً غور نماید چه اقداماتی برای رفع تنگی مسلمانان  
از ترتیب اروپائی داشتند لازم میبایست ثانیاً مسلمانان را ترغیب نماید تعمق و تفکر  
که بچه جهه و سبب از انوار تربیت محروم میباشند ثالثاً برای تأسیس دارالعلومی در  
علبکه اعانه فراهم آورد در آن اوقات بملاقات ملکه و یکتور پانایل شده و علیاً  
حضرت معظه دو نسخه از کتب تالیف خود شانرا که بصیرت هاپونی موشح شده بود با و  
اعطا فرمودند و نشان جلیل بنجم آهنگ را بتوسط دیوک اف ارجیل بوی مریم  
نمودند در اواخر سنه ۱۸۷۰ مطابق ۱۲۸۷ هجری هجند و سنان معاودت و شروع

Star of India. ۱



نمود که خیالات خود را بفعل آورد در هنگام افامش در انکلیشناد بد بود که در اینجاها  
 جوابد کمال نفوذ دارند و علی الفور بناسیس <sup>مجله</sup> ماهانه موسوم به طغی پیکار اخلاق  
 مبادرت کرد این مجله بزودی حسن مسلمانان هند و سنانرا بجرک در آورد و آنها  
 تازه بانه غریت شده خدمت بزرگ سعادت ایشان کرد سرسید احمد خایمعاونت  
 برخیزد و سنان انرا مینکاشت و غرض از انتشارش این بود که خیالات هند <sup>مستور</sup> بانه  
 سلفه و انهارا بمصول علم و معرفت که مایه استرا دشان و شوکت سابقشان میشد  
 بزغب کند و مندر جانش راجع بمباحث مذعبی و سیاسی و اجتماعی و علمی بود  
 خود سرسید احمد خان و نواب محسن الملک <sup>موقوفه</sup> و مولوی چو اغلی باکمال ازادی در آن  
 مواد سخن میراندند احوالا بر این مجله برخواطر جمعی کثیر نفوذ و تاثیر کرده و اگر چه فرقه مکنه  
 پور بنیاد و صد مخالفت بودند اما این مسئل فقط بیشتر باعث ترویج مجله شده و هزاران  
 کس از مسلمانان در زیر پرده هدایت سرسید احمد اجتماع کردند و هندو بان هم کمال اقبال  
 به مقالاش پیدا کرده و در اشراکش بر یکدیگر تقدم می جستند و در حقیقت نوری  
 تازه در افق سعادت اسلامیان هند و سنان طالع شد ایشانرا هدایت مینمود که دلگرم مان  
 و در جاده علم و هنر مشی کنند بالاخره صد آرسا سید بوسایل انصفا در تمام انملکت  
 پیچید و نه فقط چشمها خوابا لوده کیشان خافشرا باز کرد بلکه امال و ترقیات جدید در  
 خاطر انها حادث ساخته و رخاوت ما بانه چالاک کرده در کالبد انملت محضر روح تازه  
 دمیده و بجای ثانوی نابلس گردانید چون سید در یافت نمود که حالا وقت آن رسیده که <sup>تنی</sup>  
 بر انکلیشن مسلمانان از روی نقشه انکلیشناده شود از انرو هیئت علمی تشکیل داده و  
 ناظم ان ساخته و شروع کرد تدبیرات منظوره را بموجب ابواب برساند و در سنه ۱۸۷۲ مکتبه باسم  
 مکتبه دارالعلوم انکلیس و شرقی در بنارس منعقد کرد که شعبه انهم در علیک برپا شد  
 و نظام برسل و شراجه که در باب تاسیس ان اساس مقتضی بود نشر داد چمن بکه خیلی مورد  
 حریت و شکفت بود انست که سرسید احمد خان خیلی اعظماد بنفس خود داشت و بانظر



ناقب حاجات عامه را ملتفت شد بکمال شدت و حدت در دفع آن میکوشید و در  
 عملیات خود چندان کار را بفضا و قدر و اگذار نکرد و حتی از دولت نیز استعانت نمی  
 بلکه وجهه خاطر را چنین قرار داده بود که اصلاحاتی باید بحمل اجرا و برسد الی  
 اجرا پیش بایستی خود مردم باشند و لهذا بابهای شوق و ذوق بیج او را عاقلانم کرد  
 در کمتر از دو سال تجد کفایت و جوهراتی تحصیل نمود که بناسپس از اساس مفید  
 پیدا کند در ۱۸۷۶ مطابق ۱۲۹۳ هجری سرسید احمد خان از خدما دولتی کار مجسمه  
 و شخص امرای تربیات دارالعلوم کرده بد و مسکن خود را در علیکده معین کرد  
 سر جان اسرارچی نایب المحکومه اضلاع متحدہ هند و سنان زمینی که برای عمارت  
 دارالعلوم لازم بود تحصیل کرد و جناب مستطاب اجل ارسلنا بطبرک نایب السلطنه  
 هند و سنان در پیشرفت این امر بی بذل التفات نموده و قرار بود که خودش بنفسه  
 حاضر شده سنک شالوده آن اساس خیر را بگذارد ولی چیزی طول نکشید که از عهد  
 فرمانفرمائی استعفا داد اما نخستین اعانه بعد از آنکه عبارت از ده هزار روپیه معادل  
 سی و پنج هزار فرانک اعطاء نمود و در تاریخ ۸ جوزی ۱۸۷۷ مطابق ۲۲ ذیحجه ۱۲۹۳ هجری  
 جناب مستطاب لارڈ لپتون فرمانفرما و نایب السلطنه جدید هند و سنان علیکده  
 آمد سنک شالوده دارالعلوم را بدست خود نهاد و چند طول نکشید که اداره نو  
 ترقیات عمده حاصل نمود و اکنون هزار و کسری طلاب شب و روز در آن اقامت دارند و  
 ده خانه بزرگ برای اقامت شاگردان معین شده بدان تعلق دارد و پیمان اندازه کرد  
 هند پس با خلاق طلائع بنده میفرمود بخصیلات ایشان نیز توجه کرده و حتی درها  
 باز هم بی اندازه موافقت میکرد از زمانیکه لارڈ لپتون شالوده آن اساس گذارد با  
 وجود بیک از هیئت کهنه پرستان هرگونه مخالفت و ضدیت مشهود نمیشد مع ذلک

Earl Northbrook. - Sir John Strachey. -  
 Lord Lytton. -



همواره بترقیات روز افزون و پیشرفت کوناگون نایل میشد هر کس در فضای آن بنا می‌گذاشت  
 داخل شود از مراتب عظمت و اهمیت آن دایره خبر بهنجوی ملتفت و مسبوق میشد و لی این  
 باید دانست که این اساس بزرگ نتیجه زحمات بیست و پنج ساله سرسید احمد خان بود و در  
 ظرف امدت غالباً در طول و عرض مملکت مسافرت کرده همکیشان خود را ملاقات و آنها را  
 با عطاء اعانه در ترویج این امر خیر دعوت مینمود و تمام مخارج وارده را از کسبه فواید خود  
 داده و از مشایب و زحمات مسافرت ابدان فری و شکایت نداشت مطلبی که خیلی باعث  
 جلب قلوب میشد این بود که هندو بان و فارسیان نیز بدخولان دارالعلم مأذون شدند  
 و همان نوع مراقبت که در حق نوفاکان مسلمانان مری می‌شد درباره ایشان ملحوظ می‌گشت  
 و فیکر جناب لاردر لپتون در سنه ۱۸۷۷ مطابق ۱۲۹۳ هجری مهمانسرا می‌داد احمد بود خیلی  
 از مراتب فهم و دانش وی در شکست شده او را بعضوتی انجمن مفتی شاهنشاهی  
 معین فرمود سرسید احمد این فرصت را خیلی ذیقیمت شمرده و در مدتی که بعضوتی  
 انجمن مأمور بود حجتی المقتدر و رسائی می‌شد که فواید این مقصد صادر کرد  
 در سنه ۱۸۸۲ مطابق ۱۲۹۹ هجری کمپسیون مخصوصی تعیین شد که به اصلاح مختلفه هندوستان  
 مسافرت کرده در امور معارف آن ساحات تدقیق و تحقیق شا بان معمول و نتیجه  
 مشهورات خود را بحکومت جلایه هندوستان اخبای نماید و چون قدر و قیمت اراستید  
 بر جناب نایب السلطنه معلوم بود او را نیز یکی از اعضاء کمپسیون ساختند اما هنوز  
 بیست ضلع هندوستان نرسیده بود که از علیکد خبر باور رسید که امور مالیته دار  
 العلم انجا مختل شده و لهذا از عضویت استعفاء داده و بعلیکد رهسپار شد و  
 از طرف فرمانفرمای هند رتبه عضویت آن کمپسیون بدستور الا مکرش جناب سید  
 محمود مفوض گردید در اوایل سنه ۱۸۸۴ مطابق ۱۳۰۲ هجری مسافرتی به پنجاب کرد که وجو  
 برانشید بنا محمد سنه العلوم فراهم آورد و در ضمن افسافرت بهر جا که می‌رسید  
 از طرف اهالی کمال توفیر و احترام نسبت بوی مری و نطقها غرا که حاو از شکران



عمومی بود در پند برای مقدمش اظهار می‌گشت و در یکی از آن بلاد بحواب نطق  
عموم خطاب بسیار غرائی داد که شطری از آن برای استحضار خوانندگان  
درج میشود فرماید ماها پیغمبر هندیان و مسلمانان باید هر دو از دل و جان  
سای شده خود مانرا متحد و متفق سازیم زیرا که فقط در سایه اتفاق میسر  
خود را نقیصت و نگاهدار کنیم و الا اثراتی که از دو ثبوت حاصل میشود هر دو  
فرقه را ضایع خواهد نمود در اینجا صدک احسن احسن بلند شد البته در کتب  
تاریخ قدیمه و روایات سالفه دیده اند و حتی حالا هم می بینیم که جمیع مردم مانی  
که ساکن بک مملکت هستند با اسم بک مملکت خطاب میشوند مثلا طوائف مختلفه  
افغانستان با اسم بک مملکت خوانده میشوند و شعب و قبایل متفرقه که ساکن ایران  
هستند بک مملکت نامیده میشوند و سایر قاطین اکاف دیگر هم و او اینکه مرکب  
از عشایر و قبایل متعدده غیر مؤلفه باشند بک مملکت تصور میشوند و بنابراین از  
زمان باستان اهالی بک مملکت با وجود بیکار جهت خصال و عواید و رسوم تفاوت  
داشته باشند بک مملکت خوانده میشوند حالا ای برادران هند و مسلمانان من ابا  
شاهها جایی غیر از هند و سنان مسکن ندارند - ایا همه در بک مملکت کثرت معین و ساکن نیستند  
ایا شما را در بک محل مد فون نمیکند و نمیسوزانند - ایا در بک طریق با هم دیگر مشتبه نگرد  
همان سرزمین زیست نمیکند - منذ گن باشند که کلمه هند و مسلمان فقط برای  
تشیخص مذهب شاهانست و گرنه تمام مردم خواه هند و خواه مسلمان و حتی عیسویانیکه  
در این مملکت زیست میکنند همگی در این مورد متعلق بیک مملکت میباشند  
احسن احسن - چون جمیع شعب مختلفه باید فقط بیک مملکت تعبیر و توصیف شود همه  
باصطی در خمر و رفاه مملکت که مربوط بهموم میباشد متفق و بیکرنگ باشند

کنکره معارف اسلامی نیز که در سئله مطابق ۱۳۰۴ هجری تاسیس نمود یکی از اعمال  
۱ - چون غالب از هندو بان می دکان خود را میسوزانند از این و سبب این کلمه را در مورد ایشان



حمد سرسید احمد خان بود که در ثنوی افکار مسلمانان هند و ستان اثرات مهمه بخشید  
 مسلك كنكره نزبوره چنانكه جناب سيد اشتهار داد اين بود كه هر ساله مجلس مركب از  
 نخبه مسلمانان هند و ستان منعقد و فقط در مواد راجعه بترتيب مسلمانان تعاطي افكار  
 شود و اين كنكره نوابد عظيمه طبعيت جامعه مسلمانان رسانيد چو كه هر وقت كه جلسه از  
 ان تشكيل ميبافت تغيير مي كه بيشتر بحال مسلمانان نافع بود حادث ميگرديد - در سنه ۱۸۸۷  
 جناب - لاردرين - فرمانفرماي هندوستان اورا بعنوان يكسيون - پبليك سرويس  
 خدمت عموم - منتخب نمود و از جناب سيد حده ائت فافتر در ان يكسيون صادر گرديد  
 در سنه مطابق ۱۳۰۵ هجری بود كه جناب سيد نسبت به كنكره ملي هندوستان بنا  
 مخالف و ضد بپشت نهاد - جناب نواب مشتاق حسين رئيس كل مدرسه العلو عليكنه  
 در اين باب بياني كافي فرموده كه بذكرش مبادرت ميكنيم :-

سرسید احمد خان ناسه سال حكومت كنكره را مراقبت كرد ولي هميكه مشاهده نمود كه ان  
 دايره از حيث مطالب خود چندان طريق اعتدال نمي بود و نوابد ساير طوائف را در نظر  
 بنا فخره مسلك خود را نسبت بدولت چندان مقرون با احترام و توقير نميپسند انوقت  
 لازم داشت كه همكيشان خود را اخطار نمايد كه اشراك ايشان در همچاني كه مقصود و  
 مطلوب كنكره مزبور است بكلي مخالف با مصالح خودشان است و هنگامي كه مشاكوه  
 هندويان اصرار دارند جلسه هاي كنكره را در مدارس منعقد ساخته و مسلمانان را  
 با اشراك اندعوت نمايند و هر كس از مسلمين كه بعنوان بپشت ان دايره داخل شده و پرا رئيس  
 و سر كرده مسلمين ميخوانند انوقت جناب سيد فوراً جلسه تافوي كنكره معارف اسلامي را  
 در لكهنؤ افتتاح كرده و خطابه مفصل مهتي داد كه مسلك ايشه مسلمانان را نسبت بكنكره  
 ملي معلوم و معين ساخت و از انوقت بجز يك دو نفر هيچيك از اعظم مسلمانان  
 در كنكره داخل نشدند و حتي بعضي از همكيشان سيد كه در ساير امور كمال معانديت  
 باوي داشتند در امور سياسي از ان آراء ثابت وي متابعيت و از كنكره ملي معارف نمودند



در سده مطابق ۱۳۷ هجری بلفظ نشان - کتبی این آیه - درجه اعلا نجم الهند  
 که ترجمه تحت اللفظی آن سردار اعظم نجم الهند است نایل آمد جناب سید راهواره  
 عقیده بر این بود که مسلمانان از فرط جهالت امور اجتماعی و سیاسی را بامد هب مخلوط ساختند  
 و میان آنها تفاوت و فرقی نمیکند اند و بانهایت قوه قلب میسازد که بعضی رسوم مضرة  
 که مابین اقوام مسلمانان از اروپائیان شده مرفوع سازد در سده مطابق ۱۲۸۲ هجری <sup>سنه</sup>  
 از تکفیر مولوی باورسید که آبا و اجداد مسلمان جایز است که با شخص فرنگی غذا بخورد در صورت  
 خوراک حیوانی در میان نباشد - جناب سید جواب قبول داد و بتقویت اظهار خود بعضی  
 آیات و روایات نقل فرمود و بعد از چندی رساله مختصری در آن باب نوشت و خود  
 هم در محافل انکلیب داخل میشد ایشان نیز از خوان او غذا میخوردند و او هم با آنها صرف طعام  
 میفرمود بشرط اینکه مشربیات و مأكولاتی که در شریعت اسلام حرام باشد نیاورند این رفتار  
 وی موجب غبطه فرقه علمائشده و پراکنجه کردند و فاسد مخصوصه بمکه معظمه فرستادند  
 که فتوای کفرشان را بجا بیاورد در هر یکی چون من و انهم کافر پس در هر یک مسلمانان  
 جناب سید خلیه مایل که خوان مسلم به تربیت بیایند ولی قایل بر این بود که باید نذر  
 ایشان در پس پرده عجاب باشد - الغرض در قرن نوزدهم میلادی جناب سید پکانه فاید  
 سید مسلمان بود و از جهت نهب اخلاق و نفوذش بر هکیشان و قوت فکری که داشت  
 و حید عص و فربد دهر بود - ان وجود محترم دارای همت عالی و عزیمتی متعالی بنهایت  
 وطن خواهی ممتاز بود و از جهت قوه عقلانی بی مثال و انباز - جنابش صاحب الطوار حمیده  
 بود و حاوی خصال پسندیده - بی شبهه بزرگترین اعمالش همان مدرسه العلوم علیکده  
 که بزرگترین معرفت حیات تربیت آفاتش میشد در تمام ملک هند ستا و جو مسلمانان او را دره التاج معارف  
 و بزرگترین بهشته عارف میشد - بیایم ۲۸ مایه ۱۸۹۱ این جهات را نیز اذاع گفته روح پاکش بتلخیص انبار و از نمود  
 حشره مع اجداد الطاهرین شرح فوق از کماچهره موسوم سید احمد که ۱۹۰۶ اشاعه یافت ترجمه شد

K. C. I. E. -



## وَلَيْسَ

## فيلسوف مشهور فرانسه

سائبان دراز آثار تو حش با فتح وجود در ممالك عیسوی میجود بود و حیث افکار و حقوق  
 سبب ابد وجود خارجی نداشت - شمشیر پادشاهان با صلیب ملائمتان توام شده و در  
 پیچاده را بید ترین حالت منصوره تنزل داده بود و در حقیقت پادشاهان ممالك رناب  
 و ملائمتان ممالك ارواح مردم بودند که یکی از آنها بقوه جبریه خراج و مالیات را جمع میکرد و  
 دیگری بزور وحشت و خشیت صدقه و نیاز سگرفت و در معنی هر دو آنها سارق بودند  
 پادشاهان قوانین میساختند و ملائمتان این فرق مذهبی تشکیل میدادند و هر دو چنین  
 وانمود میکردند که منشأ قدرت و مصدر جلالشان همان ملائمتان اعلی و عالم بالا است  
 زبان حال پادشاهان یار عا با خودشان این بود که خداوند شمارا دهقان و مزار سلطان  
 افریده - شما باید بعب و رنج گرفتار شوید و مایه راحت و تنعم برخوردار - شمارا  
 برای اطاعت و مزار برای سلطنت افریده - ملائمتان نیز چنین میسر میبندند - حضرت  
 سبحان شمارا جاهل و نادان افریده و مزارا پاکدامن و مقدس گردانیده - شما کوسفتند  
 هستید و ملاحیان و البتر پوست و پشم شما تعلق بدعا کو بان دارد - ولی از خوش بختی مردم  
 بعضی نفوس بزرگ پیدا شده و بفرای مردم رسیدند - باید دانست که بزرگی و عظمت  
 نه خود نمائی و حشمت ظاهر است بلکه شخص بزرگ جوای تعریف و تحسین عامه میباشد  
 اقامه در جنبوی حقیقت بذل بجاهدت میکند و آنچه را که میباید بدیگران میدهد :-  
 شخص بزرگ بر علوم دیگران مبالغه و دایره خیالات ایشانرا توسعه میدهد نفوس را  
 از زندان خوف نجات میدهد - و از مجاز ظلمانی گذرانیده بساحت نورانی میرساند

Voltaire ۱



شخص بزرگ مشعل ظلمات و مصباح نجات - هادی بنی نوع انسان است و قایم بر این  
 اشخاص بزرگ فلاسفه و عظامه و مشرک اند که ادواج بشر بر ابعاد دنیوی و اخروی  
 مستغنی ساختند - شعری هستند که نغمات دلاویز و کلبانک فرح انگیزشان نقوس  
 عنق و پستازد - شجاعانی هستند که عقارب چهارپا چهل و خوف را بجسام علم و معرفت کشته  
 و در از چنگال آنها اسوده ساخته اند - مخترعین هستند که بقوه فکر به موجب  
 رفاه مله و نهار فراهم آورده و ایشان را راحت و رفاهت نایل ساخته اند - سر سنه این  
 بزرگان و لاری است که اکنون بدو کر حالش میسر ازیم :-

در روز یکشنبه ۲۱ فروردین ۱۶۹۴ مطابق ۱۱۰۶ هجری طفیل مولد شد که از بس محبت بود نفس  
 نمیکشد و والدینش میخواهند هر چه زودتر ممکن باشد و بر غسل غمید داده و  
 از عذاب اخروی مستخلص سازند چرا که بعضی خودشان اگر غسل غمید نیافتند بس آید بگر  
 برود بیشک روحش عذاب آید معذرت خواهد بود لهذا این سنت را در باره او معمول  
 و به - فرانکها را اروپا - موموش میخوانند - در انوقت مملکت فرانسه بنهایت  
 بدبختی مبتلا داشت - خرافات ملانمایان بطوری شیوع پیدا کرده بود که کلبه علوم و قوت  
 نافع منقور طباع کشته بود - آنها بیکر خودشان را معتمد بخدای رحمن و رحیم میدانستند  
 هزاران مرد مراجهت باط موهمه منتهی میساختند و به شک فخر و سر بردن مجازات میدادند  
 در آن سال نخست فال یعنی ۱۶۹۴ کلبه مصنفین و مؤلفین گرفتار جنگ پادشاهان  
 و ملانمایان بودند و غالب از آنها در تنگای محبس محبوس و بحر عجز و مصادره سیاست  
 با از انملاک نفی شده با اینکه بکلی از دایره عیانت نفی میکردند - همینکه مرغضیان از  
 کشتن و بریدن فراغت مییافتند بسوختن کتب و صحایف میپرداختند موهمات و مصو  
 ملانمایان در کمال رواج و شیوع بود بطوریکه از امور روحانی گذشتن باعمال جسمانیهم  
 اشتغال داشتند مثلا مرضه از فرمان باطباء رجوعی نکرده بلکه ملانمایان را بیا این خود  
 میطلبیدند و آنها هم تعاون میدادند و عجز برین میدانند و عقیده عامه بر این



بود که اگر استخوانه تعاون بد در کوه آرد بکنارند از چشم و لجاد و مصون میماند و اگر یکی از آنها  
 در انبار کند مهند موجب دفع موش میگرد و اگر یکی از افراد خانه نکهد از انداختن  
 و شیاطین داخل نمیشوند و اگر در خزارع دفن کنند برف و ثلث بیاخیزد و  
 رحمت الهی در موقع خود بارید محصول انحرز و عیش از پیش خواهد شد - بارید  
 ملائیکه مدعی بودند که کلپه امراض را بواسطه مس استخوانی از حوار بین و اولیاء و افشا  
 آب و نمک مقدس و مایه بدن روغن دغارف میکنند و گزشتن از آن شفا ی هر  
 مرضی را مفوض بیک از اولیاء ساخته بودند مثلاً سینت والنسین شفا دهنده <sup>ند</sup> <sub>ند</sub>  
 و سنت کرواسیس دافع مرض مفاصل و سنت میکائیل دافع مرض سرطان بودند و  
 سنت جوداس بدفع سرفه و زکام و سنت اوفیلیس بدفع کرم و سنت سیاسینا  
 بدفع کز بدن مار و پش حشرات زهر دار و سنت پولینا بدفع دندان درد - و  
 سنت کلارا بدفع چشم درد و سنت هوبرت بدفع کز بدن سگ طار اختصاص و امثال  
 داشتند - هر صومعه یک نفر جادوگر یا شوید نویس داشت که بخیر و نمک و شمع و بذر  
 غل و سایر اشیاء مبی که میفر و چند - از همه بدتر آنکه متشرعین آنها که کمال اعتقاد  
 بوجود اجته و عفاریت و غول و دیو و شیاطین و جادو بان داشتند هر کس را میخواستند  
 ابداء کنند و بر او مسموم بختن بودند و بدین واسطه معد و مش میساختند -  
 این عصبه باطله بطوریکه در نفوس مردم ریشه دوانید و جایگزین شد بود که ابد <sup>بین</sup> <sub>بین</sub> <sup>استند</sup>  
 آنها اعتماد و اطمینان باقی نماند زن از شوهرش شبهه میبرد و پسر از پسر و پسر از  
 پدر بد گمان بود - این اباطیل کلپه نریای انسانیت را خنل ساخت - ریشه

۱ این اسامی را که ذکر کردیم همه متعلق با اولیاء عیسویان هستند و لفظ سنت بمعنی  
 حضرت میباشد - اگر چه این سخن محکم مذهبی و مرکب از کشتن بود که هر کس  
 مسموم بفساد عصبه بود در اینجا استطلاق میشد و این محکم بسیار در بیجا یات  
 موهوم و زجر و شکنجه کرده از مذهب عاری میساخت



عدل و داد را بر انداخت - عقد مودت و صداقت را بر پد و کاس حیات جوهر انیم  
 نفاق ملوک دانید - بلی بلی اعفادات باطله ایشان چنین و ثمره عاقل گذاردن  
 فکر و حواس انسانی هین بود - فایده اعتماد بر موهومات و اعتقاد بمرخوفات غیبی  
 از این نبود و شکفت آنکه نفاضت کاتولیک و پروتستان اشتداد یافته هرگاه که  
 پروتستان را شیطان پنداشت و هر پروتستانی وجود کاتولیک را مسکن اجنه  
 و عفاریت می شناخت - فی الحقیقه عالم عیسویت در انوقت دو چار کمال بدیختی  
 و شقاوت بود - در انگلستان آتش این بلبه با سمان رفته هر روزه جمعی مردم  
 بیکاهرای کشند و در قانون جنایات دو بیست و بیست و سه جنایت بود  
 که جزای آنها سر بریدن بود - هیت متشرعین اینجا مجازات و باطل حبس  
 و دولت نیز میخواست بزور نان پانزده مرد را اسوده سازد در اسپانیا انکو پریش  
 در کمال افتد و بود و برای مجتهد نفوس مردم هر نوع آلات زجر و شکنجه را استعمال  
 مینمود - در پرتو کال شوان و رجال را بگاه اینکه در روز مقدس گوشت خورده اند  
 زنده میسوختند - در ایتالیا اخوند و عالم نما و ملا و رهبان و راهبان و فقیه و کشیشان  
 دیگر جایی برای کسی باقی نگذاشته بودند و محکمه - انکو پریش نیز در اینجا بر پا بود در  
 المان رجال و شوان را بگاه اینکه با اجنه و شیاطین نزد اخوت و شطرنج مروت باخته بو  
 زنده میسوختند - الغرض خرافات بر تمام ان ساحات فرمانروائی داشت و اینکه  
 و نیز هفت ساله مادرش بسرا دیگر خرامید و مشارالیه برادر دیگری موسوا آرمند  
 داشت که خیلی دیندار و متقی بود و خیلی سعی میکرد برادر کوچکش را فتنه مآب کند  
 پدر و کتر میخواست او را در مدرسه شریعت درس دهد ولی خود مشارالیه چندان میل  
 بدینکار نداشت و در ده ساله کی در مدرسه العلوم - لوی دکراند داخل شد این  
 مدرسه بملا پان عیسو متعلق بود و قبول خودش در اینجا قلیل لغت یونانی و میلانی کالینیه  
 و مقدار عظیمی از خرافات پیورده اموخت در مدرسه مزبور و تاریخ و جغرافیه و ریاضیه

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



باعلوم جدید درس میدادند در هفده سالگی و نیز مصمم شد که بابت مشغول  
 کرد و در سال ۱۷۱۳ مطابق ۱۱۲۵ در خدمت وزیر مختار فرانسه بپایتخت هولند رفته و  
 با اصطلاح سیاسی در جرکه دیپلومات داخل گشت ولی در اینجا به دو شهر عاشق شد  
 و همبکه این راز اشکارا گشت و پرازان مأموریت خارج کردند و پدرش نیز اورا عاق  
 نمود با الاخره و نیز راضی شد که در مسائل شرعی تعلیم بگیرد و یک هفته در اداره یکی  
 از وکلای دارالشریع مشغول محصل بود اما عاقبت منتفر شد از مأموریت سخت در آنوقت  
 مسائل عظیمه خاطر و حواس مردم را مشغول ساخته بود در سال ۱۷۵۲ مطابق ۹۶ هجری بکفر  
 از حکماء فرانسه بعضی عناوین را در باب جبر و تفویض نوشته بود و ملا بان از زمان عفا  
 و پرازی پسندیده مشرکش خوانده و از محضر پاپ حکم تکفیرش گرفته بودند سپس در  
 بکفر دیگر جان سپید نام در عقاید افراط کرده و در مسئله جبر خلی تجاوز نمود  
 بود ملا بان پنج باب زعقاید و پرازی ساخت و قوای تکفیر او و منابعش را  
 از پاپ گرفتند و در سال ۱۷۱۳ محاسب فرانسه از اتباع او مملو بود در خلال این احوال  
 لوی چهاردهم بمرد و نایب السلطنه انوفت امر کرد طومار از اسامی مجوسین و علت  
 حبس ایشان بنویسند همبکه از آنزدوی آوردند و بد بسیاری از آنها بی هیچ جرم و تقصیری  
 گرفتند و لهذا آنها را عفو فرمود غالب این پنجاه کان انقدر در محبس مانده بودند  
 که خودشان نیز سبب حبس خود را فراموش کرده بودند و بکفر ابطال الهائی که سو سال  
 در باسنیل محبس مشهور فرانسه مانده و پیر شده بود از رفتن امشاع و خواهش کرد  
 او را بگذارند که همانجا حیاتش را با تمام رساند و در آن محل بماند تا بمرد در آن اوقات  
 فلز با مورد سیاه نمیداخت و فقط بشعر سرودن اشتغال داشت ولی چند نگذشت  
 که ویرا بنکارش بعضی اشعار و نحو اش متهم کرده و بر تل که سبب صدمه دور از پاریس  
 بود اخراج کردند بعد از مدتی او را بمعافودت مأذون ساختند ولی پس از اندکی باز  
 مأخوذ و در باسنیل محبوسش داشتند تقریباً یک سال محبوس بود و در اینجا اسم



خد را به ولتر مبدل نمود انوفت ولتر در عنوان شباب بود و افکار خود را با نهایت آزاد  
 در حق پادشاهان و شاهزادگان بیان میکرد و در این افکار و افکار میگردید و در این  
 با فضلا و بزرگوار و حکما عالم قرار مراد و تبادل افکار میکرد در آن هنگام ولتر شروع  
 نمود که در مسائل دینی خیال و تفکر کرده تحقیق و شبهه نماید لهذا تاریخ مذهبی را مطلقا  
 و دریافت نمود که اساس مذهب انوفت بر اسمانی بودن انجیل موجود و عصمت و قدس  
 کلیسا و خوابگاه رهبانان بی عقل و شعور و موهومات مقدسین و اخلاط و اکاذیب بعضی  
 مدعیان نفوی و زهد و اضغاث و احلام راهبان و بی شعوری مردم میباشد و غالب  
 عقاید بنویسند سلاطین و ابراء مسجل کردند مثلا مشاهده کرد که امپراطور قسطنطین که  
 تضرع را بذروه اعلی و درجه قصو رسانیده در همان سال که مجلس شورای برپا نمود که با عیسی  
 پسر خدا با انسان بوده زن خود ستان فلسفا و پسر بزرگ خود کرپسین را بقتل رسانید  
 در سنه ۳۲۵ میلادی مجلس مزبور نفوی که عیسی جزو انجیلی خدا میباشد ولتر دید عجایب  
 کسی که زن و پسر خود را از فرط شقاوت میکشد مسئله غلطه قدس عیسی را میخواهد حل نماید  
 و نیز دریافت نمود که امپراطور طبودوسس در سنه ۳۱۳ میلادی در قسطنطنیه منعقد  
 ساخت که متواد روح القدس از پدر صادر شده و امپراطور طبودوسس کوچک  
 در سنه ۳۱۳ در افسس مجلس دیگر منعقد نمود که نفوی را در حضرت مريم مادر خداست  
 و در سنه ۳۵۱ مجلس دیگر در چاکیدن مقرر داشت که عیسی دارای دو غزم بوده و نیز امپراطور  
 یونکا طیس در سنه ۳۶۰ میلادی دیگر انعقاد نموده بصریح کرد که عیسی دارای دو طبیعت بود  
 و مجلسی که در سنه ۳۷۴ میلادی دو لئون منعقد شده بود این مسئله را توضیح نمود که روح القدس  
 نه فقط از پدر بلکه از پسر نیز صادر گشته بود ولتر دید که در سنه ۳۸۱ میلادی و سبیدس  
 طول کشیده تا بزعم ملا نمايان بعضی اشیاء از طرف خداوند به کنسبای مقدسین الهام  
 کرد بدو این عقاید سفاهت آمیز را از خوف و قنوت مملو ساخت است بنا  
 این ولتر مصمم شد که خوانات انوفت را از میان براندازد و با تمام قوای خود این عفت بزرگ



معدوم سازد و لهذا با هر چه واسطه که ذکاوت و عقل انسانی می توانست تعبیر کند بجهت  
 پرداخت تا چندین سال این مرد بکمال بیقراری و بیصبری فرنگستان را از نیلای طبع نقاد خود  
 که عبارت از مفالات و فصاید و حکایات و روایات و تواریخ و اشعار و افسانه و  
 ملونمورد و در همانوقت بمعاملات تجارتی مشغول شده و مال هنگفتی میبندید  
 نامدّت شصت سال انصلا بجهت خانات و موهومات مشغول و جاهد بود که از  
 ابناء جنس خود مستغنی باشد و در این باب نهایت پیشرفت را حاصل نمود چرا که مائ  
 شاهزاده زندگانی میکرد و یکی از قوای قهره ارو پاشد بر جمع خانات و مو  
 هومات از زمان تیر ها جان فرسایانداخت و این سهام جانکد از که نوکشان ذکاوت  
 و قوتشان فکر و زهرشان خبیث بود همیشه طبع فاسد و صابث می نمود اما کتب  
 مدعی هستند که ولش در امور مذهبی چندان توقیر و احترامی که شایسته و لایق میباشد  
 مرعی نمیداشت ولی اگر در وقت ملاحظه شود غیر از این چاره و علاجی نداشت زیرا  
 که ملایان عیسوی مجیدی در عقاید باطله و موهومات کاسده غلو کرده بودند که بالمره  
 بحرف حسنا کوشش میدادند چگونه ممکن است کسر انقطاع بسیار بد که معتقد است  
 همینکه یک قطعه شمعی که مشربک شده می بلعد تمام امانت و اثر واد و شکم خود را میبهد  
 چگونه ممکن است ملایان را مجاب کند که میگوید اگر شمع مقدس بدون حفاظت فاند با  
 خوراک از در جای محفوظی قرار داد ناموش نباید و خدا را بخورد چطور میتوان کسود  
 متقاعد نمود که معتقد است همینکه یک قطره شراب مقدس بپاشد تمام الوهیت را  
 فرامیبرد با وصف ان خرافات و موهومات و ظلم و تعدی که تمام ممالک را فراگرفته  
 بود ولش تا ساطها سال معتقد بخدا بود و هوای حلاوت سخت بر مذ هب عصر خود می نمود  
 زیرا که انمذ هب را مخالف عدل الهی تصور میفرمود مشارالیه ذات حضرت بکبریا پائین  
 مصدر عدالت منبع رحمت سرچشمه فیض و ممکن هر گونه خیر خاند داشت اما  
 کلباسا کاتولیکی وجود زنجور واجب الوجود را بمشابه مجسمه ظلم و بی رحمی مجسم میکردند



سبحان ربك رب العزة عما يصفون ولله بهزین ایام حیات خود را غایت مملو و عاقل  
 مظلوم مساعدت یحار کان و دستگیری در فاند کان استخلاص بیگانه ها و رفع و دفع  
 فتاوی و بنیاد اصلاح قوانین و رفع زجر و شکنجه نو بر اذهان ملایان و نیز کینه نفوس  
 مردمان دلاک و هدایت پادشاهان و متمدن ساختن عالم با مصروف میداشت نشان  
 کان رود که این مراتب مذکوره مقرون با غرق و غلاق میباشد ولی در تعریف و ترهین  
 بر که فیلسوف بزرگ المان گویند نام در حقش سروده اگر بخواهد تعمق بصر اصابت  
 نظر در کثرت فکر سلیقه مدرك تعقل فلسفه علو خاطر فطانت  
 خیال استقامت سهولت فهم ملامت دقت حدت و حواریت بحر جلال  
 لطافت و دروایی قوت دانش کثرت بینش نفاست طبع ظرافت صحت خلوص  
 وضوح طراوت سرعت بلاغت بلند نظر و کمال قدر را مشاهده کنند انوقت  
 و نیز را تماشا نمایند بعضی اعمال او را محض نمونه و مثال درج میکنیم شهر طولوس  
 یکی از بلاد معموره بود و مردم اینجا مانند کلب بی روح با مجسمه های چوبین از مدرك و شعور  
 عاری بودند و بزعم خود شان جسد خشکیده هفت نفر از اولیاء و قطعه از لباس حضرت  
 مریم و مشتی کله و استخوان بعضی ها را که مقدس می پنداشتند در تملک خود شان داشتند  
 چند نفر پروستان هم میان انها از ندکی کرده و بیخیز و تعب میکردانیدند یکی از این پرو  
 ستانها جن کلاس بود که سقراط بار می فروخت و تا مدت چهل سال بدون اینکه خللی  
 باعتبارش برسد بدینکار اشتغال داشت و مردی متدین و مهربان و سازگار بود مشار  
 الیه یک زن و شش اولاد داشت که عبارت از چهار نفر پسر و دو دختر بودند یکی  
 از پسر ها کاتولیک شده بود و یکی دیگر چون از شغل پدر نفرت داشت میخواست به  
 تحصیل شرایع مبادرت کند ولی ناوقتیکه مذهب کاتولیکی داخل نمیشد حصول این مقصود  
 برای او ممکن نبود ولی مشار الیه سعی شد که مذهب اصلی خود را غنی داشته و اجازه  
 دخول مدارس شرعی را حاصل نماید مگر او مکشوف شد و با لاغرمه لشکسته گردیده



مشی در مخزن پدرش خود را گشت متعصبین طولوس انتشار دادند که پدرش محض اینک  
 از کاتولیک شدن مانع نماید بقتل رسانیده و به قیمت این عمل پدر و مادر و یک  
 پسر و یک نوکر و یک نفر مهمان را در قتل ایستاد دستگیر کردند پس مغول را از جمله شهداء  
 و سعاد و محسوب داشته لغت و پرا بکلیسا بردند و مجلس استنطاقی تشکیل دادند و با وجودیکه  
 ابد دلیل و شهودی بر ضد متهمین نبود فتوی دادند که چون کلاس باید اول شکنجه و سپس  
 شود روز دهم مارچ ۱۷۶۲ مطابق ۱۱۷۶ پدر بپایه را با طاق شکنجه بردند و مهر غضب و معا  
 و نش را بصلیب سوختند دادند که موافق فتوی محکم با جوار شکنجه مبادرت کند دست او را  
 بجلقه آهنین که در دیوار قرار داده و چهار قدم از سطح زمین بلند تر بود بسته و پاها  
 و پرا بجلقه دیگر روی زمین استوار کردند و پس از آن بندها و زنجیرها بستند که او را بسته بود  
 کوتاه تر کرده باندازه فشار دادند که هر یک از اعضای دست و پایش از مفصل خارج گردد  
 انوقت بنای استنطاق گذاردند ولی مشارالیه برائت دعه خود را اظهار نمود باز بندها  
 کوتاه تر و بر غضب و وی افزودند این ترتیب را سوال معنای مینامیدند و بعد از آن  
 سوال فوق العاده در رسید ظرفی که محضی بر یک چارک آب بود در دهن او خالی کرده  
 و بدان طریق سی مرتبه هر فطره یک چارک آب در شکمش ریختند و المی فوق العاده بمش  
 الیه رسید اقامت باز ثابت قدم ماند پس از آن و پرا در عراده بقتل گاه برده و بصلیب چوبین  
 بستند مهر غضب چوبی از آهن گرفته پاودست او را هر یک در دو موضع شکسته و  
 گلستان باز ده ضربت بوی زد و بعد از آن او را گذاشت که جان بسپارد بپایه نادوسا  
 نند بود و ناد فطره آخر اظهار تبری می نمود و چون دیدند بپایه جان نمی سپارد آخر الامر  
 و پرا مصلوب ساختند و بدن شکسته خونین و پراسوزانند این راهبه و حشت انگیز  
 برای وحشیان طولوس بمشابه عید بود و بدین هم اکفان کرده املاک آنها نوازه را ضبط  
 کردند و پیر او را و هاسا خند بشرط اینک کاتولیک شود و نوکرشان را بدین شرط مستخلص  
 کردند که در جرکه راهبات داخل گردد و نفر دختر او را بصومعه فرستادند و پیوه را شکسته



او را اواره و بی خانمان کردند و لذا این واقعه را شنیدند در يك لحظه قلبش مشتعل گردید  
 یکی از پسران آن بدبخت را تحت حمایت خود گرفته و در منزلش جای داد و نارنج انفاجه را  
 مفصلاً نکاشته با پادشاهان و ملکه ها و مشاورین آنها و منشر عین مکاشبه نمود  
 و در صورتیکه پولی لازم بود از جیب فوت خود آنرا میداد تا چندین سال فرزندان را  
 از انعکاس اواز و نجواش چنین کلاس ملو نمود و بالاخره بمحصل مأمول نایل گردید آن  
 فتوی ظالمانه منسوخ شد و بیچاره مقتول را معصوم قلم دادند و هزارهاریال برای  
 نگهداری خانواده و مادر اطفال فراهم کردید این نمونه از اعمال ولتر بود  
 یک نفر پروتستان سیروین نام بازو جبر و سه نفر دختر خود در يك يك من در دست  
 و ملای آنها مایل بود که يك از صبا پای او را بمذ هب کاتولیک در آورد و بر حسب قانون  
 ملاها میخواستند اطفال پروتستانها را از والدین آنها گرفته و بدین کاتولیک <sup>خل</sup> داخل  
 ساخته آنها را بزعم خود از باده لک بجاده نجات و سعادت کشانند و بنا بر این دختر  
 کوچک او را گرفته بصومعه بردند چیزی طول نکشید که مشا را آنها مراجعت کرده بدین  
 از ناز بانه خروج بود و عقلش از سر بدر رفته مجنون وار حرکت مینمود بغشاد خیره  
 مفقود گردیده و بعد از چند روز جسدش را در چاهی که چند میل از منزلشان دور  
 بود پیدا کردند این حادثه وقتی مجد و تپوست که چنین کلاس در مجلس بود و فیما بین  
 این دو شهر فقط جوئی مسافرت بود خانواده سروین میدانستند که ایشان را در <sup>معرض</sup>  
 استنطاق میاورند و لهذا فرار را برقرار ترجیح دادند در غیاب ایشان فتوای دادند  
 که اموالشان ضبط و پدر و مادرشان بقتل برسند و اطفال باید در هنگام قتل زیر  
 صلیب بایستند و سپس نگی شوند این خانواده بدبخت در عین زمستان فرار کرده و یکی از  
 دخترهایی که شوهر کرده بود در میان برف کوهها آلب وضع حمل نمود و مادرشان فوت  
 شد و بالاخره وقتی که به سوئیس رسیدند پدرشان خود را در چهار فقره فاقه و بدون هیچ  
 بار آوردید ایشان نزد ولتر رفتند و مشا را التماس اصلاح کارشان و از فضیله همت خود



شمرده و سایل معاشه برای انها تهیه کرده و تا مدت نه سال تمام زحمت کشیده تا ان  
فتوای ظالمانه را باطل نمود در باب این مسئله بیاد شاهان و امرا و بزرگ مراجع کث  
و جوهاتی برای دستگیری ان بد بخان فراهم آورد و از جمله به ملکه کاترین دویسم  
دوستپس هم رجوع نمود در این خصوص خود و لژ چنین بیان نمود که خانه واده سرهین  
بنابر پنج ماه جنوری ۱۷۶۲ مطابق ۱۱۷۶ در عرض دو ساعت غیا با استنطاق شد  
و مقصر گردیدند و حالاکه جنوری ۱۷۷۲ است بعد از زحمت ده ساله محفوف خود  
رسیدند از جمله فقرات متعدده که مشارالیه با استخلاص نفوس محترمه مبادرت  
نموده و انها را از ظلم و تعدی ملائمان نجات داد بک دو هتال دیگر را ذکر میکنم  
اسپیناس نام یک نفر پروتستان معبر بود در سن ۷۳ یک نفر ملای پروتستان را  
در منزل خود راه داد و غذائی باو خوراند و تحش ملائمان کاتولیکی در آنوقت باندازه  
بود که از این عمل در غضب شد اسپیناس را در مورد استنطاق آورده و به حبس ابد محکوم  
نمودند بعد از آنکه بهشت و سه سال در تنگای حبس گذرانید مقدمه و لژ رسید  
و معترضا لیه در استخلاص و مسامحه کامل مبدول و بالاخره ان مقصود مهم را حاصل  
نمود اسپیناس را رها کرده و بخانه واده اش برگردانیدند در سن ۷۶ در شهر ابویل  
صلیب کهنه چوبی که در حبس قرار داده بودند شکسته یافتند و این عمل را از معاصیه  
نصور کرده فاعلش را مستحق مجازات شد بدیداشند از همین مطلب میتوان اندازه  
سفاهت مردم را تصور و فیا س نمود که قدر و قیمت جان را از دوسه تکه چوبی که شکل  
بود کس میداشند بالاخره دو نفر جوان موسوم چوالر دلا بار و داتالند را متهم  
ساختند چوالر دلا بار ثابت قدم ماند و از جای خود حرکت نکرد اما داتالند به پرورش  
که پنجه در سلاک نظام منسلک کردند بپاره دلا بار را به عرض استنطاق آورده  
و او داتالند را غیا با محکوم ساختند که او لا شکجه معتردی و فوق العاده هر  
دو در باره او جازم شود و تائبانها هر دو را با مقراض هین قطع نمایند ثالثا دلا



راست ایشان را در بکلیسای برند رابعاً آنها را بچوب بست و با نقش متانی بسوزانند  
 بعد از آن فاضلها را در کرم حرکت آمد و بمقادیر انجیل که میگوید خدا با خطیئات ما را  
 بیامرز چنانکه ما خطایا را دیگران را غماض میکنیم خواستند قدری مجازات را اعلام سازند  
 و لهذا امر کردند که قبل از آنکه نقش آنها را در آتش اندازند باید سرشان را ببرند این  
 عمل فوجی که پادشاه اسبناف شد و لی انهم تصدیق مجازات نمود و بنابر پنج اول ماه جولای ۱۷۶۶  
 دلا باری را مجازات رسانیدند و قسبه و لژ از حد و ث این ظلم فاحش مجرّم شد بطور مکرر  
 و منائر کردند که میخواست از فرانسه مهاجرت نموده و بکلی از پیچو ملکین که چنین شتایع  
 در اینجا رواج داشت قطع علاقه نماید اولاً رساله نوشت تمام تفصیل این مقدمه را  
 درج نمود و سپس محل اقامت را نالند را محقق کرد و خطی در باب او بپادشاه پرورش شد  
 و ابر از نظام بیرون آورده بچانه خود برد و یکسال و نیم و پرا نکهدار کرده ضمنائش را  
 که نقشه کشی و ریاضی و مهندسی را فرا گیرد و بالاخره بانهایت مسرت برای او سمیت داد  
 مهندس در لشکر فردرک اعظم تحصیل نمود این شمه از افعال و لژ بود در حالیکه  
 مشارالیه هواخواه تربیت عمومی بود و اهل کلیسا و پرا منفور داشتند در حالیکه میخواست  
 همه علوم کلیه دنیا دست رس داشته باشند متشرعین و پرا مردود میدانستند و لژ  
 معارف خواه حقیقی بود و هواخواه میل داشت که معلومات خود را بد دیگران ایثار نماید  
 خلیه بمساوات عمومی اعتقاد داشت و از مخنان او است مردم بمساوات متولد میشوند  
 ما باید تقوی را احرام نمائیم ما با است در خاطر خود این مطلب را بسیاریم که مردم  
 مساوی هستند و لژ از دل و جان مخالف رقیبت بود و میبخت رنگ سفید پوشان آنها را  
 مجاز نمیزاد که سپاهان را حفظ چون سیاه هستند بر بقیه عبودیت آوردند خلیه بفقراء  
 و دهاقین محبت داشت و کمال جد و جهد میفرمود که حیوانات و نسوان و اطفال را از سوء  
 سلوک مصون دارد و لژ بود که بذر آزادی و حریت را در قلب و مغز فرانکلین  
 و جفر من و طامس پاپن افشاند و لژ مذهبش انسانیت و خیرات و میراث بود و او که



اعظم شعراء یافتند کان از زمان نبود ولی انصافاً بزرگترین شخص عهد خودش بود  
 بعد از آنکه ولتر نامدّت بیست و هفت سال در خارج زندگی کرده و در محافل انسانیت  
 حایز اولین مقام عبودیت یافت بیارزش مراجعت نمود عودتش نهایت شکوه و جلال داشت  
 و تمام اصناف و طبقات مملکت از وضع و شرف بزرنا و پیر پید پرائی مقدمش شتافته  
 اعضاء مجلس اکادمی انجمن علمی فرانسه نیز در این مراسم شرکت کردند و حال آنکه گاهی  
 اینگونه توفیر در باره کسی حق خانواده سلطنت معمول نکردند بود و در مجلس پانز حکایت  
 فاجعه نالیف او را صمیمی به این مجسم کرده و انقدر رُکُل بر او افشاندند که تمام بدش مستور  
 بود انوقت به اوج جلالت و ذرّه عظمت و شرافت ارتقاء کرد و اهالی فرانسه در حق  
 او توفیر و تکریم بی پایان میکردند اما سنین عمرش به ۸۴ رسید بود و در اواخر ماه می  
 مطابق ۱۱۹۲ هجری در پاریس انتشار دادند که ولتر در شرف مرگ است و بیارنج سوام ماه  
 من بود پنج ساعت و ربع بعد از غروب این جهان فانی را وداع گفته بسر دیگر خرامید  
 فوت ولتر را از مردم پنهان داشتند و یکی از رفقاییش ترتیبی داد که در دو میل که میجاوز  
 از یکصد میل از پاریس دور است مدفون گردد و روز ۳۱ ماه می نعش و پرامتین بلیا<sup>۳</sup>  
 فاجعه نموده بطوری در کالاسکه نهادند که بنظر میآمد مریض میباشد و یکفر نوکر  
 هکتور او نشسته و ابراهیم نگاه میداشت و شش اسب بکالاسکه بستند و در کالاسکه  
 دیگر سه نفر از اقرباء او نشسته تمام شب بچوکت مشغول بودند و روز دیگر بکلیسای  
 انجاریسپد او را قلازمه دانسان دادند و در حضور ایشان مراسم تکفین و تدفین او  
 بعمل آمد چند دقیقه بعد از آن مکتوبی از مجتهد پاریس بمیلای کلیسایر سپد اکیدا  
 قدغن کرده بود که از دفن ولتر ممانعت کند ولی کار از کار گذشته بود در حقیقت  
 کسیکه تخم ازاد پرادر قلوب فرانسویان کاشت و انهارا بمقوق خود مطلع ساخت ولتر بود  
 نامدّت چهار صد سال مجلس باسپیل بر پا و مجسمه ظلم و تعدی بود و شریفترین نفوس  
 محترمه در تنگای دیوارش مجوس و معدوم میشدند این بنا مجوس همواره قلوب مرد<sup>۴</sup>



دو چار وحشت و خشیت میسخت اولین و آخرین بخت یاد شاهان و ملایمان همین  
 باسپیل بود زندانهای مرطوب و تاریک برجهای مرتفع جوار مخفی و کلات زنجیر  
 و شکنجه که در آنهارت بود مردم را چنان متوحش ساختند بود که میخواستند بعد از مرگ  
 واجب الوجود قایل شوند و در سلسله مطابق ۱۲۰۴ هجری مردم از کثرت مظالم  
 و مشقت و شدت متاعب و مذلت بقتل آمده بر باسپیل حمله ور شده انرا متصرف  
 گردیدند و در آنمهر که همواره صد را به زندان باد و کثر بلند میکردند در سلسله  
 اجازه دادند انعش فرادریستان پندپون که در پارسی واقع و خیلی مشهور و  
 معظم میباشد دفن کنند اگر چه اولاد و پسران یکصد و سیل دور از پارسی بطور خفیه دفن کرده  
 بودند و حال تمام ملت در توقیر و احترام او متحد شده مشایعت کند کافش یکصد و سیل تمام  
 فرا گرفته بودند و هر فضا و دهکده علم و بیرون فرستاده طاقها آتشک بسته بودند و همه  
 میخواستند فیلسوف محترم را تعظیم و تکریم نمایند و قهقهه بیارید و رسیدند یک شب  
 نعش او را بر زمین که سابقا محل باسپیل بود قرار دادند تا سفاک جاء الحق و زهوا الباطل  
 بر همه ظاهر و باهر گردد تا ایفات و نصیقات و لث را جمع طبر مشعبه  
 از معارف میباشد و در شعر و رومان و تاریخ و  
 فلسفه و حتی در علوم و فنون جدید هم کتب نافعه  
 نوشته است ۱



# لارڈ شافتسبری

## دوستدار فقراء

برخی از نوع خواهان که شرح حالشان بر شش محو پرو بنیان آمده متعلق بد رجه و سلی یا از خاندان پست بوده اند ولی موضوع این مقاله یکی از خانواده ها شریف و حسب انگلستان تعلق دارد - لارڈ شافتسبری که اجداد و ابائش تا درجه هفتم دار الف لارڈ بودند در سنه مطابق ۱۲۱۶ در لندن متولد گردید و در هنگام طفولیت نزد پسر از خادمان خودشان یافت در این باب خودش گوید "مشارالیهان شفیق متقی بود و بسیار اشیا را بمن اموخت خاتم را بمطالب عالیہ معطوف ساخت و حتی حالا نیز میتوانم فقرات بعضی ادعیه را که بمن تلقین میکرد مثلاً کرشوم و بعد از فضل الهی اولین خیالات مفیده که در ذهن من مضمیر شد از تربیت مشارالیه بود ، در آن ایام اطفال را با شدنی پیش از حالا بار می آوردند و والدین مشارالیه همچو کان میکردند که اگر طفل باید مطیع و فرمان بردار باشد همواره بایدان پدر و مادر خائف بماند در سن هفت سالگی او را بمدرسه نزدیکی بردند که پنج سال در آنجا ماند و در آن موضوع گوید ، کثافت و زجر و غفلت و بد سلوکی که در آنجا بود را بد از وصف است و از هیچ جهه فایده که جبران آن منافعها نماید حاصل نمیکشت سو آنکه شاید در بدایت حال خاطر مرا از ظلم و بی رحمی متوحش ساخت هنگام مسکن دوازده ساله بود او را برای سه سال در مدرسه بزرگ جوی هارو بردند و در منزل معلم اول سکونت کردند - وضع این مدرسه بامکتب سابق خیلی تفاوت داشت ولی در هم رفته مشارالیه قلیله تحصیل کرد اما خودش میگفت - این نقصه از خودم بود اگر چه بعضی

Lord Shaftesbury

Harrow. I



نام یکی کریم اندر آدمی به کز او ماند سراسر زنگ



Lord Shaftesbury

(لارڈ شافتسبری)

(دوستدار فقرا و محب ضعیفاء)







جوان را تحصیل کرد و بی تنبلی و بازی دوست بودم و موقع تحصیل علم را غفلت نمودم  
 دو سال بعد از آن در صحرای اکن را پسندیدم و آن مدت هیچ کتابی را مطالعه نکرد و عده مستی  
 او اسب و تازی بود - در سنه ۱۸۱۹ مطابق ۱۲۲۵ و پیرا بدار الفنون کرسیت<sup>۱</sup> خرج اکتفوی فرستادند  
 و اولین سؤالی که معلم از او پرسید این بود «ایا میخواهی رتبه علمی تحصیل نمائی»  
 من ارایه جواب دادم «منشوانم بگویم ولی ساعی میباشم - و فی الحقیقه بذل جهد نموده  
 در سنه ۱۸۲۲ مطابق ۱۲۳۸ درجه عالی علم مشوعه و در سنه ۱۸۴۱ مطابق ۱۲۵۷ درجه  
 اعلاهی حکمت را تحصیل نمودم و در انگلستان مرسوم است که اگر پدری دارای لقب باشد پس  
 ارشدش در درجات پدر لقب اول او را بر خود میگیرد و لهذا پیرا لارداشلی نامیدند  
 و بدان اسم بستن بهیست و پنج ساله کی در دارالشوری انگلستان داخل شد تفویض که مشا  
 الیه بمحکومت مینمود میفرود راجع بکلیه امور بود و در غالب موارد اگر افاضات  
 حکومت را غلط میفرمود در صدد مخالفت بر میآمد - و فتنه دیرگاف و پلنگین شکل  
 کابینه داد لارداشلی را عضو کمپینو<sup>۲</sup> که برای تنظیم کمپانی هندوستان معین بود  
 ساختند - بدان واسطه در امور هندوستان بعضی اطلاعات را تحصیل نمود و علاقه  
 تاقه هندوستان پیدا کرد که گاهی نفوذ فئودیند پرفت - اولین کاری که کرد منع  
 سوزاندن بیوه زنان بود که در آنوقت رواج داشت و این عمل را بهرجه و جنایات<sup>۳</sup> حش  
 مینامید پس از آن ساختند که در تمام هندوستان فلاح را اصلاح دهد و در  
 مسئله مالیات غمک نیز بذل سعی نموده و نقشه<sup>۴</sup> ها کشید که اگر بموقع اجرا و رسیدن بودند  
 بی مایه خرج رفاه انملکت میشد لارداشلی جوان ریاست طلبی نبود و مناصب و اختیارات  
 عالی را بطرح نظر نمیگذاشت مخصوصا مواضع و فروتن بود و در آنوقت هیچ نوشته  
 و اما تعریفیات مرا منضجر میسازد زیرا وقتی خواهد آمد که نه تنها فاضل و عاجز باشم بلکه

Christchurch, Oxford. =

Lord Ashley. =



ناتوان بود و مانده بوده باشم اولین نطق عمده که در دارالشوری داد راجع باحوال مجانبین  
 بود و نطق مزبور در مقدمه دوره شورائی او بود فی الواقع در ایجاد و سندار چارگان  
 و مساعد مظلومان بود و از آن روز تمام حیات وی در حفظ مصالح مبتلایان مصروف  
 گردید معزى الهیه در بسط پای نقاط لندن و صحرای انجمنها و از آنکه مجانبین را نگاه میداشتند  
 رفته و حالت کفایت و فلاکت که ساکنین انجمنها بیدان دوچار بودند مشاهده میکرد  
 در انجمنها ملاحظه نمود که مجانبین را به بسطها خودشان زنجیر کرده و از ظهر شبانه تا روز  
 دو شبانه بدون پرستار مانده اند و فقط آب و نان بمسافرتی که دستشان میرسد برآورد  
 انجمنها میکردند مجانبین نند خور با انجمنها که آرام بودند در حیرت کثیف متعین توقف  
 کرده و در تاریکی و رطوبت نگاه میداشتند و در غالب موارد هیچ اتفاق میافتاد که بعضی  
 که میخواستند مالیه دیگران را تصاحب کنند مالکین را اگر چه عاقل بودند و بپایان قلم  
 میدادند و در آن اماکن محبوس میشدند لاریا شلی از آنچه دیده بود بطور متناثر گردید  
 که عهد کرده که از اصل احوال ان پچاره کان دست نکشد مگر اینکه دست مرت زبانش  
 به بندد یا قوانین جاریه تصحیح یابد و انصاف عهد خود را نگاه داشت از مسکالار داشت  
 اصلاح عمده حاصل کرد بد قوانین دارالمجانبین تنفیج و ابنت عموی که بر آن مجانبین معین بود  
 اصلاح یافت و امر شد که برای دارالمجانبین متفرقه اجازه مخصوصی تحصیل کرد و همپس  
 در آنها داخل شود مگر اینکه از کسیکه و پرافرساده حکمی در دست و ضد بنی دو نفر طبیب را  
 نیز دارا باشد مجانبین و توحش تربیتی عاقلانه جاری کرد بد و بر آن احوال قوانین جدید  
 مخصوصی تشکیل گشت که تا پنجاه و چهار سال لاریا شلی عضو آن بود بدون اینکه مشاغل  
 قبول کند - در مسئله که بیست و نه ساله بود دخترا ازل اف کوپرا بمزاجت در آورد  
 و از هر چهار این مواصلت مقرون بخیریت بود و در عرض چهل و دو سالگی که با هم دیگر  
 گذرانیدند حالشان در نهایت سرت بود و بعد از آن لاریا شلی خواستند که مسئله

Earl of Cowper. ۱



اطفالیکه در کار خانجات کار میکردند در دارالشور مطهر مذاکره نماید مغزی الهی  
 میدانست که این کار بیک کثمتش طولانی شدیدی خواهد بود و لهذا با عیال خود مشا  
 که و تمام آن فدای کارهایش که در این عمل لازم بود بپایان و زحمات وارده بر اطفال خورد  
 سال را بپایان نمود و از مشارالیه رأی خواست ، ، خنده میبوره گفت وظیفه است  
 همین است و ما باید فعلاً بنایچه مکنون را بسجسوکذاریم پیش برو و نصرت را تحصیل کن  
 تا قرن اخیر هم باقی و در پسید نژاد را نکلسن با دست با انجام میرسانند و در هر  
 کوخه یک دوک پسیدن موجود بود - و فیه که شروع کردند ماکینه آلات بخار بر آبگا  
 بوند عمارات عظیمه بنا کردند و صد ها عمده را استخراج نمودند چنین استنباط کردند  
 که پسرو خضر کوچک را ممکن است در کار خانجات بکار وادارند و عده بزرگ را از اطفال  
 مفلوک را در اینها ببردند ولی از رفتار بهر همانه که نسبت بدیشان مرغی میکشند بزرگ  
 حیات را و داع میکشند بعضی اوقات در آن اماکن دود سنه اطفال را در یک بستر میخواب  
 میدادند و مجبور میشدند که شب و روز بویب گاکند قبل از آنکه لار داشتی این  
 مطلب را مطرح بحث سازد بعضی مساعی در این خصوص بعمل آمده بود ولی چون نقشتین  
 از اجراء نقشتین تعلل کرده بودند لهذا چندان نتیجه مطلوب حاصل نگشته بود فاعده  
 لار داشتی این بود که هر چیز را بچشم خود ببینند و کار خانجات را معاینه و ماکینه و  
 منازل عمل جات را مشاهده و کارهای آنها را مفصلاً باز ببیند و در بکار خانجات  
 می استاد که اطفال را که بیرون میبایند ببینند و میدید که شواهد تعب و مشقت  
 طولانی از وجنات و میمهای آنها نمودار میشد و ممکن است صدها مفلوک چون  
 و مرضاراد را بجماعت بشمارند یکی از اعضای دارالشورای انجلس بیان کرد که وقتی  
 که خودش طفل بود روزی دوازده الی چهارده ساعت در کارخانها کار کرده و فقراً  
 ذیل از نطق لار داشتی است که در طی آن خواستکار شده ساعات کار را بروزی  
 ده ساعت محدود سازند ، ، مافرض میکنی به فقرای مملکت خود مدیون



هشتم و اگر چه آنها را بی تمیزی و بد اخلاق می نامیم و بسیاری از آنها نیز دارای انصاف  
 می باشند ولی بی تمیزی و بد اخلاقی آنها تا چند درجه نتیجه غفلت خود مان و خیلی  
 موافق رفتار خود مان می باشد حالا فقط مختص فیلی در مناعب آنها را خواستگاریم  
 و در واقع برای زیستن و مردن آنها وقتی میخواهیم و برای راحتهایی که حیات را حلاوت  
 میدهد و وظایفی که از امرین میسر می آید موقعی می طلبیم و لهذا قلباً از درگاه باری  
 تعالی استمداد می کنیم که قلوب آنها سبک نطقی مرا می شنوند بطریق رحم و انصاف متوجه  
 مناد و نتیجه این مسئله را کاملاً تمیز و انسانیّت مجلس شور و اکتدار می کنیم  
 چنانکه نرصد میرفت از صاحبان کار خانجات نسبت به قانونی که در سنه ۱۲۴۶ مطابق ۱۲۴۷  
 هجری پیشنهاد شد خلیه مخالفت بظهور رسید و چون ماده مهمه اول را ذکر کردند  
 اشلی انرا بوزراء رجوع نمود و اگر چه افلاک ما معموله کمتر از آن چیزی بود که مشا را به  
 تمنا داشت اما حاوی بعضی شروط مفیده بود که بجهت تمسکین مرئوسین این اصول عمل را  
 برقرار داشت که عملیات باید ترتیب شوند و در هیچ کارخانه سوای کارخانه ابریشم و  
 بادله باقی نباید اطفال را استخدام نمایند و آنها سبک سنشان کمتر از سیزده سال بودند  
 باید وقت کارشان محدود بر روزی هشت ساعت شود و از باب عملیات ملزوم بودند که  
 هفته اقله دو ساعت آنها را تعلیم دهند چون برای اینکار مفتش معین نشده بود از  
 این رو قوانین فوق بموقع اجرا نرسید در سنه ۱۳۰۳<sup>۱۳۰۲</sup> لاری داشتی<sup>بواسطه</sup> آنچه را که غفلت و تعویق  
 رسمی می نامید خودش بجدید این مدعا پرداخت لاری موصوف بمجلس شور و انجمن  
 اظهار داشت که از سبصد و پنجاه و چهار هزار و ششصد و هشتاد و چهار نفر مشغول  
 کار خانجات متجاوز از نصف ایشان اسوان بودند و بعضی از اطفال باید روزی بسپت الی سی  
 میل حرکت کرده بکار خود بروند و در پنجاه و شش ساعت اهالی قبل از آنکه بسن سالگی برسند  
 این جهان را وداع میکنند انوقت لازم داشتند که ساعات کار را اجبراً بر روزی ده  
 ساعت محدود سازند غالب و ثبات خورده که ان از لاری داشتی عیب جوئی میکردند که فقط



حالت عمل جانرا بنظر آورد و تجار را که مستحق حمایت و رغبت بودند از نظر انداخته است  
و لی مشاوران به دو جواب این سفید اظهار کرده که باید هر کار بر اوقات خود نماید و هر چیزی  
نمی تواند در آن واحد با انجام بماند در مسئله ۱۳ که اندکی فراغت یافت پیشنها کرده که یکپس  
مخصوصی تشکیل یابد و مجال جمیع اطفال که در تحت قانون کارخانجات بنورند غور و برسی کند  
لارده دالھوسیه که اوقت هنوز دارای لقب نشده و اممش مستر فاکس مادل بود و سمت  
نیابت وزارت داخله داشت این یکپس را مستحسن دانسته و چنین تصویب کرد که تقریب  
کامل داده شود و اساس یکپس بران قرار یابد و قبضه لارده اشلی خواست نطق  
خود را بد هد خلی در وقت بود و جلسه مجلس و با ختام گذارده کیسه غبار از رئیس مجلس  
و مستر فاکس مادل و مستر اوارث و خودش حاضر نبود و لهذا لارده اشلی با حسرتی که مقرون  
بپاس بود نطق داده و بیان نمود که در کارخانجات نیا کوئی اطفائی که هنوز هفت ساله  
بودند تا دوازده ساعت بایستند در هوای عفن توقف می شدند و معاودین غالی نانی  
که غالباً سن آنها پازده سال بود و سه ساعت پیش از طلوع افتاب بیدار شده و تا  
۱۸ ساعت در کار بودند و در کارخانجات چیت سازی نیز خلی در هنگام شب کار  
می کردند و لهذا در عین زمستان مزاران اطفال نصف شب بویا و کان خود را بکار می بردند  
در مسئله ۱۴ لارده اشلی بدیدن کارخانجات حرکت کرد و در مریضخانه های اجاق تحقیر نموده بسیار  
مریضان را که زانوها و پاشنه پا و سایر اعضایشان صدمه یافته بود ملاقات نمود و حکماء علی  
این امراض را کثرت کرده و خوراک پست و عدم هوا و نور زخم می دانستند در ضمن این  
که همکش نامدنی مدد از طرف حکومت و صان کارخانجات با لارده اشلی مخالف شد و در مسئله ۱۵  
سرپرست پیل رئیس الوزراء مدد نمود که کابینه خود را منقصل سازد مگر اینکه مجلس شورای

Lord Dalhousie. ۱

Mr Ewart. ۲ Mr Fox Maule. ۳

Sir Robert Peel. ۴



می رای خود را که در قبولیت قانون ده ساعته داده رفتن باید و آخر هم رای مذکور دارد کردند  
 لا در اشلی در نطق ثانوی خوی ظاهر کرد - شاید نصیب من نشود که بمحصل این مأمول نایل شوم  
 مردمان دیگر که بهتر از من بوده اند سابقا بذل جهد کرده اند و من فقط در معاینات آنها خود را  
 مشرکت ساختم و هنوز هم ممکن است که مردمانی بهتر از من در این کار داخل شوند ولی من تا این  
 اندازه خود را قائل میهم که عاقبت در عین بی انصافی و تضاد بکشمی را فرخنده ایم که گاهی  
 خاموش نخواهد گشت در سنه ۱۸۴۴ قدر کارش پیشرفت کرده و ثانوی پیشنها شد که  
 اطفالی که سنشان هشت الی سیزده سال بود روزی شش ساعت و نیم کار کنند و بعد از آن  
 وقتی بیابند که بمدد سه بروند در سنه ۱۸۴۷ مطابق ۱۲۶۳ طرحی که برای محمد علی پاشا  
 شده بود قبول و قانونی جعل شد که اطفال فقط ده ساعت کار کنند و زحمات شبها ممنوع  
 باشد این قانون پس بنایج مقید داد در سنه ۱۸۳۵ مطابق ۱۲۵۰ از هر ده نفر که در  
 کارخانهات مشغول بودند هفت نفرشان ابد خواندن و نوشتن میبایستند ولی در <sup>۱۸۷۴</sup>  
 مطابق ۱۲۹۱ از هر ده نفر هفت نفر تربیت معنوی یافتند و در انگلستان پیش از هر  
 مملکتی در دنیا ذغال را از معادن استخراج میکنند و در سنه ۱۸۴۴ بکسینو بر آن تحقیق اموز  
 معائنات معین شده و اطلاعاتی را تحصیل نمود که مایه وحشت قلوب بود یعنی دختران  
 و پسران هر که پنج سال و بیشتر داشتند مانند حیوانات بارکش بکار میبازد و در <sup>۱۸۷۴</sup>  
 چهارده ساعت مشغول بودند جاده معادن انقدر تنگ بود که فقط اطفال کوچک  
 میتوانستند در آنها بایستند و بایست که آنها را مراند چار و انجام کرده بکشدند بار و دارند  
 کمربند اطراف کمرشان میبستند که زنجیری بدان متصل و از زیر پاهایشان گذر شده به  
 عوارده ذغالی ملحق بود و طفل مجبور میشد که در معابر مرطوب تنگ روی دست و پا  
 حرکت کند در بعضی جاها حاملان ذغال فقط دختران بودند که سنشان میان هفت و بیست و  
 یک سال بود و بواسطه کثرت کرمهایکی لباس جوئی میپوشیدند و بعضی از مردان ابد لباس نبودند  
 در سنه ۱۸۴۸ مطابق ۱۲۶۰ لا در اشلی طرح پیشنها داد که استخدا مانات و ذکوری که کمتر



از چهارده سال داشتند در معادن ممنوع باشد و طرح مذکور مقبول گردید و اصلاح  
 بلوال کارخان معادن داده شد کذا حصه از وقت و زحمات لاری داشتند در حق فقرا  
 اندن مبذول گردید در حالیکه ساعی بود احوال اطفال معدنی را مقرون بر فاساد  
 از بابت نفی که برای مدارس بجائی در اندن حادث گردید مستحض شد و بزودی باید  
 و مرتج انکود بد و خود مش بنفس نفیس در شهر مزبور کرد ش کرده پس کو چها و معابر انرا  
 میدید که غالباً از کثرت شکی و درازی هوا و نور افتاب در انها نبود بسیار که از  
 اطامهای انها مرطوب و کثیف و هوا ایشان متعفن و بعضی از انها بکلی عاری از اثاث  
 البیت بودند و بسا اهالی انها بالباس مندرس روی زمین می خوابیدند از جهت کم  
 هضت می بود و ترقی کرد پانزده مدرسه بجائی دایر شد و دوهزار و سیصد و چهل و  
 پنج طفل در انجا تعلیم می یافتند یکصد و شصت و دو نفر از ان اطفال افراد کردند که  
 سابقاً مرتکب جنایات شده و در محبس توقیف شده بودند یکصد و شانزده نفر دیگر  
 اظهار نمودند که از منزلشان گریخته اند و دو پست و پنجاه نفر دیگر از کلائی تحصیل<sup>سند</sup> می  
 میکردند و دو پست و چهل و نه نفر از انها هرگز روی بشر نمی آید بودند و همواره  
 بر زمین می خوابیدند و شصت و هشت نفر شان اولاد مقتصرین و سیصد و شش نفر بیتم  
 بودند در سنه ۱۸۴۶ مطابق ۱۲۶۲ لاری داشتند رئیس انجمن اتحادیه مدارس بجائی شد و در تمام  
 حیات خود دارای انزبه بود و بدون تخلف در تمام مجالس سالپانه اش حاضر میشد در  
 این مدارس اطفالی را که در نهایت فساد و بدبختی هستند قبول میکنند و نند بجای غیر  
 در احوال انها داده میشود و بر او فاکت مانند اولاد اغنیاء بار آمده تفاوتی از انها  
 ندارند در انجا خواندن و نوشتن و ریاضی و حقایق عیسویت را بدیشان درس مید<sup>هند</sup>  
 و غالب معلمین را و طلبان را این کار میباید و از جهت خدمت خود هیچ  
 مشاغل قبول نمیکند در سنه ۱۸۸۳ لاری شافتر بری بیان نمود اباد را بام ترویج مدارس بجائی  
 سیصد هزار پسر و دختر را بعهده کفالت خود نکر فتم که اگر از انجهت نبود حال در زنده



بدکاران منسلک بودند ما آنها را گرفتیم و تربیت نمودیم و تعلیم دادیم که از خدا و خلق بترسند  
 و آنها را بشغل و خدمت و<sup>۱۸۴۸</sup> داشتیم و بمسجرات بجهت هم فرستادیم و از نفعات الهی  
 سبدهزار طفل را کاسب متملک ساختیم در یکی از ان مدارس شاگردان متفوق شدند  
 بعضی قطعات پارچه مختلفه را جمع کرده و یک رو پوش قشنگی دوختند و انرا به<sup>۱۸۴۹</sup> لارداشلی  
 تقدیم کردند که عرق کبراس بش باشد ولی مشارالیه بانها پت<sup>تیک</sup> آنرا قبول کرده گفت خیر لطفاً  
 من این پارچه عرق کبراس بخواهد بود بلکه تا مادامیکه زنده هستم در هنگام شب بماند شد  
 مرا میپوشاند و وقتی که زپران هستم خیلی راحت خواهم بود چرا که احساست میکنم نزدیک پیران  
 فخر میباشم لارداشلی در هر فرصت مفیدی مشارکت میکرد و سعی بود صحت عمومی را  
 ترقی دهد و میبکفت جداول خوب و هوای پاک و خانههای خوب بخت مند و مفید را  
 آب خوب این قدر داشت داد که بسیار مردم را از اسهالهای خیرات شصت و جوهات<sup>۱۸۵۰</sup> محو  
 اسوده میسازد و تا درجه<sup>۱۸۵۱</sup> اقصیه موجب دفع ناخوشی و بسوی مایه<sup>۱۸۵۲</sup> تخفیف تب میشود و وفای<sup>۱۸۵۳</sup>  
 کمین ساخته بر حیات مردان کارکن میافزاید و بیوه زنان جوان و پنهانرا کمتر میکند و قبیله  
 بر حسب قان حفظ الصحة<sup>۱۸۵۴</sup> سینه<sup>۱۸۵۵</sup> اکسپون مرکزی حفظ الصحة<sup>۱۸۵۶</sup> دایر گردید لارداشلی را  
 برپاست ان انتخاب کردند در<sup>۱۸۵۷</sup> عرض و باد لرزیدن بروز و شدت کرد و پانزده  
 هزار نفر از ان مرض بد و دحیات گفتند در تمام ان مدت که شدت ناخوشی مردم را<sup>۱۸۵۸</sup>  
 تشویش و رعب ساخته و هر کس قدرت داشت از لندن فرار کرده بود مشارالیه  
 در اینجا اقامت نموده و هر محلی را که مرض بدان سلب کرده بود تجسس میکرد و هر<sup>۱۸۵۹</sup>  
 معلومه را برآفرین و دفع ان بعمل میآورد و در دفتر و زمانه خود بنابر<sup>۱۸۶۰</sup> سیمبر  
 مطابق ۲۱ شوال ۱۲۶۰ چنین نوشته<sup>۱۸۶۱</sup> لندن خالی شد مجموعه و باید تراز پیشتر است  
 و عدت اموال دپوز حلی مایه<sup>۱۸۶۲</sup> دهشت شده و مع هذا ظاهر است که پیش از دو ثلث  
 تلفیات بروز نمیدهند در این ناخوشی بحمد الله سالم مانده ام و بفضل باری در این شهر که و<sup>۱۸۶۳</sup>  
 ضایع شدت داشت از وظایف خود دست نکشیده ام و تاکنون مرض مزبور بخودم و



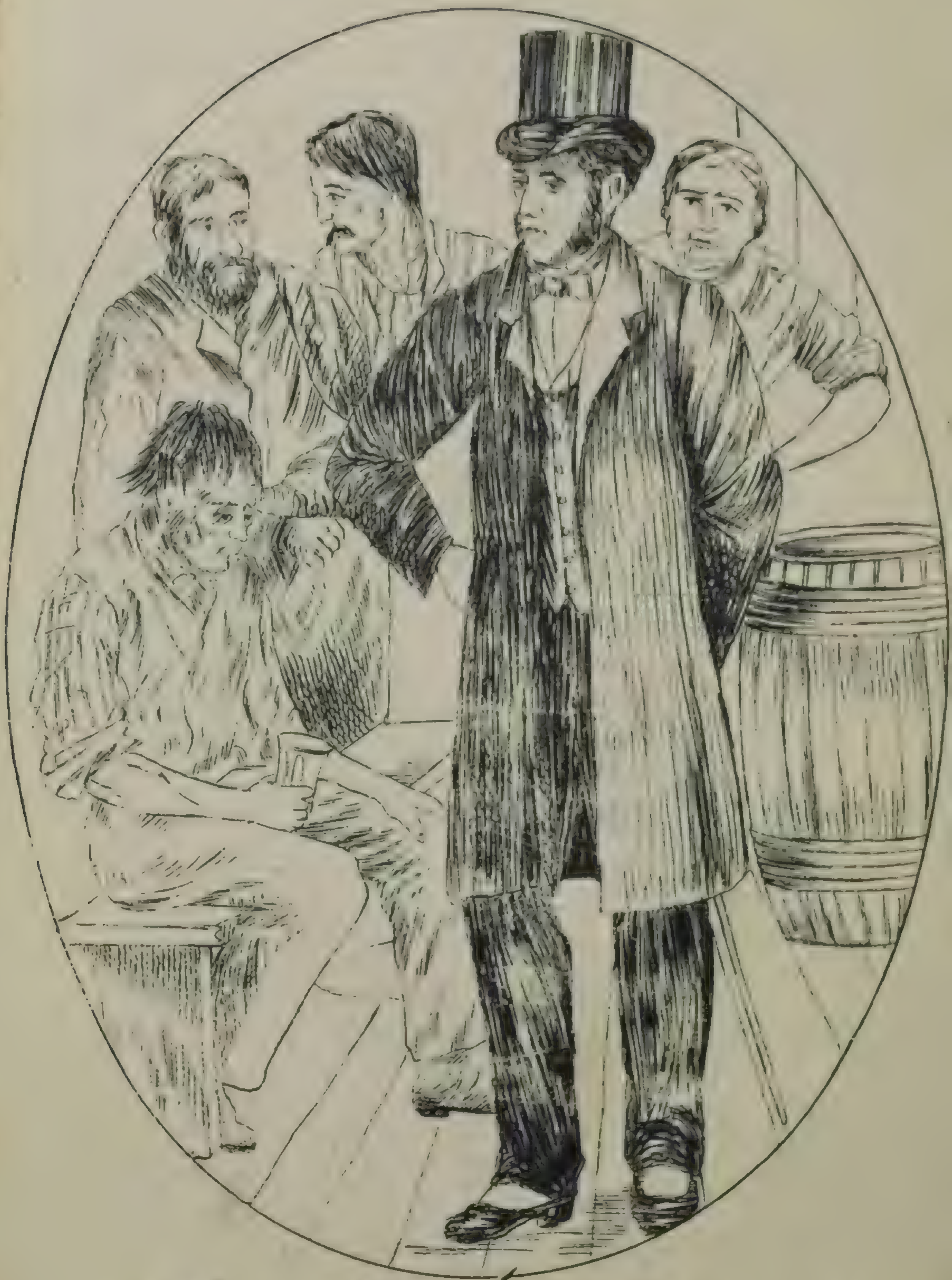
و مسکن نزدیک شده است این نکته را باید هفت نفر نگذاشت که اگر چه مشایخ الهی  
 حفاظت خود بر ذات باری تعالی اعتماد داشت اما از احتیاطات مرستی صرف نظر نمیکرد و  
 مدت بعد از آن در روزنامه خود نوشت امروز ابله گویدم و این مرتبه پنجم است که در  
 خود این کار کردم خانه فراگذاشتن غالباً خلع محض بود و پیر و جوان در اینجاها از دام میگرد  
 و بله دیگر میمانند منازل مزبوره پراز حشرات الارض بود و بدترین شکل در آنها  
 شیوع داشت در سنه مطابق ۱۲۶۷ لاری داشتلی طریقه پیشینها دکرد که خانه هارا  
 کنند و برای تقویت و معاینه منازل عمومی مفلکین معین شوند و نیز معرفی الیه باشد  
 محضی را قبول نمود که اینجمن تأسیس نماید برای اینکه خانه ها از آن خوب را جهت هرفع  
 خانواده بنیاد کند - از انوقت اصلاحات عمده بموقع اجرا رسید در سنه ۱۲۵۱ در ش  
 لاری شافرن بری ششم بود این جهات فانی را و داع گفت و لاری داشتلی لقب املات و پرا دارا  
 کرد بد در روز نهمین پدرش چنین نوشت حال من دارا اسم جدید هستم که کاهی  
 از زو میگردم و در یک دوره جدید داخل شده ام که از خدا میطلبم از امر و ک و مقدر و فلان  
 اگر بتوانم که بفضل وی اسم جدید را مانند نام قدیم مشهور بیاورم و از عنایت و دارای نام بنکی  
 شوم البته باید خلع متشکر باشم لاری شافرن بری در باره هر صنفی از مردم و لوا اینک فقیر  
 و مفلوک بودند بذل الثقات میفرمود بلکه عدّه از مردم که مشهور و سبزی فروشند با طواف  
 لندن حرکت کرده سبزی آلات بمصرف فروش میپاشند و عراده های کوچک دارند که الاغ  
 آنها را میکشد و غالباً وفات میخواند خود بد رفتار کرده غذای قلیله بانهام میدهند بکنفر  
 داعی عیسوی در جرعه آنها رفاه و برای هدایت ایشان خلع زحمت کشید و اخوان چند درجه  
 آنها را بجاده ثبت کشانید لاری شافرن بری نیز محض تشویق ایشان در چندین مجلس متعلق  
 با آنها حضور میسر میسرانید و حق بعضیست محضی که برای فواید خود تشبیه داده بودند اقدام  
 نمود و محض اینکه آنها را وادار کند که میخواند خود خوش سلوکی کنند قرار داد هر ساله  
 نمایندگان الاغ منعقد شود جماعت مزبور از حسن الطایف و بسو مسرور شد یک رأس الاغ



خیلی خوب به لارده معظم هدیه دادند و زلفهای آنها نیز یک تشک قشنگی که کار خودشان بود  
 بوی نفوذیم کردند و خزان کل فروشندن نیز با وجود معظم و قهر و تکریم شاهان نموده و یک  
 دانه پندل دان طلا را بوی محفه دادند مکتوبی که بامضای چهل نفر داند مشهور اند  
 بود به لارده شافرن بری رسیده و در طی آن خواهش کرده بودند که ایشانرا نصف شب در  
 یکی از نقاط بعد و حشمتا کنند ملاقات کند و مغزی اله نیز قبول نمود و اینجا چها  
 صد و پنجاه نفر و در ادب که یک نفر داعی عیسوی مشغول بود اظهار امر عظمه می نمود همه آنها  
 شریکان قهار بودند و یکصد و پنجاه نفر از آنها در خانه بر بودند لارده شافرن بری  
 زبان را بند زد کثوره آنها را بصیحت فرمود که از اعمال شقاوت خود دست بکشند و بسیار  
 از ایشان با چشم اشکبار قبول کردند که نصیحت ویرا بکوش هوش بنوشند و مهاجر نکند  
 و از آن چهار صد و پنجاه کس چهار صد نفر جنا پاتر ترک کردند اگر چه غالب آنها اینجا  
 داعی مزبور از طریق جنایت مجاده هدایت تمایل کردند ولی اظهارات لارده شافرن بری  
 خیلی در آنها اثر کرد چنانکه پیش از این مذکور شد لارده شافرن بری  
 همیشه میخواست که هر چیز را بچشم خود ببینند و در این باب میگوید من در لندن بجاها  
 مردم و مغان ها در داند و هر جای کثیف می رفتم و این مشهوراتم یک قوه بمن میداد که بطریق  
 دیگر نمی توانستم آنرا تحصیل کنم و در هر باب میتوانستم از تجارب واقعی سخن بگویم و غالب  
 اوقات چیزهایی از مبتلا بان می شنیدم که برای من خیلی ذیقیمت بود من بعاذات و خیا  
 و افعال آنها مسبوق و با احتیاجات حقیقی ایشان مطلع میشدم و هزاران مرتبه به کوه  
 الهامی نشستم و چاهی صرف کرده مشغول صحبت میکردم و بدم مستر ارسمن که یکی از رفقای  
 او بود غالباً با لارده شافرن بری بمنزل فقر افتاده و بیچاره بیماران ششستر بنویس انجیل  
 میخواندند و غالب اوقات لارده معظم باو میگفت ارسمن بیانا از افوزده بنما مشغول  
 شوم دختر کوچکی مستمات ثنی که در مکتب صناعت مشغول تحصیل بود مکتوبی  
 به لارده شافرن بری نوشته بودند عاگرد که یک بسنی برابر ای خانواده فقیر که

Tim ۲ Mr: Crisman. ۲





لار دشا قبر بری است که در مغارهٔ فردان رفته و  
(آنها را نصیحت میکنند)







در همانوقت منزلی برای خود تهیه کرده بود مرحمت فرماید - لاری معظم جواب

ذیل را با نوشتن      بنایم ۱۱ فروردی ۱۸۷۶ مطابق ۲۰ ذی قعدة ۱۲۸۷

بنی کویک عزیز من - از وصول مکتوب ظریف شما بابت اظهار امتنان کنم و  
استعار نمایم که انشاء الله البتة میام و منزل جدید شما را تماشا کرده خودتان اینز ملاک  
خواهم کرد اینک خواسته بودید که بشیر جدیدی برای خانه نویدم مطمئن باشید که  
انرا خواهم داد و در صورتیکه نخواهید دو بشیر میدهم و انهارا باید عرایض بنی  
بنامند - من مسرورم مشاهده کنم که شما این طور خوب مینویسید و علاوه بر این  
مسترت دارم که استماع نمایم شما دختر خوبی هستید و انجیل را خوانده نماز خود را ادا میکنید  
و دوستدار حضرت مسیح میباشید - امید که هواره نظر لطیفش بشما معطوف  
باشد - دوستدار شفیق شما - شافتر بری

یک سال پیش از فوت لاری شافتر بری در هنگامیکه جوانی اندرسه را توزیع مقرر  
بنی که در انوقت دختر بزرگی بود در انجا حضور داشت و وقتی که مشارالیه را بمعزی  
البه معرفی کردند اگر چه در انوقت صدایش ضعیف شده بود اما از کمال شغف صوت  
خود را بلند کرد که در هر نقطه از آن خم بزرگ شنید میشد و گفت عجب عزیز من شما  
هستید بنی من خوشحالم شما را به بینم لاری شافتر بری دوستدار صمیمی معارف بود  
نیز در پیشرفت امور مذهبی هم کمال سعی داشت و همینکه انجن انجیل انکلیس و طریقه را <sup>سپید</sup>  
کردند مشارالبه بر باست ان برقرار کردید و نامادامیکه حیات داشت همه ساله در جشن  
انجیل حضور بهم رسانید و در مسند ریاست قرار میگرفت انجن نیز بود در اشاعه  
نصرتی بجاهدات کرده و ملبونهای کتب را در تقویم ان این نشر کرده و فقط در هندو  
کتب خود را بهیمه زبان ترجمه نموده است در سنه ۱۸۷۲ دو مصدق عظمی بر مشارالبه وارد  
کردید یعنی در ماه دسامبر دختر محبوبش متات کنستانتس امپل که مدتی مریضه بود در  
جنوب فرانسه این جهان را بدرود گفت و در ماه اکتوبر عیالش فوت شد لاری شافتر بری



عمری طویل بود و وقتی که هشتاد و سه ساله بود لقب متمدن محترم لندن با آزادی شهزادن  
 باو دادند و این لقب منحصر باشخاص مخصوص بود که فوق العاده محترم بودند در آن موقع کار و معظم  
 بیان نمود اگر بفضل اعلی قادر بوده ام که کاری بکنم اجراء انکار نه از قوت و رشادت خودم  
 بوده بلکه از تأییدات آسمانی و توقیفات رحمانی بوده است بعد از چند بیان نمود در بیاید  
 عمر من بنهایت اشتیاق راغب بعلوم و فنون بودم و نا انقدر تعشق بان داشتم که هر چیز  
 دیگر را فراموش کرده و خواطر خود را فقط بدان معطوف نمودم ولی بعد از آن این تعشق رفع  
 کرد بد و میل به معارف پیدا کردم و امیدوار بودم که نه فقط با دیگران که در ادبیات مهارت  
 داشتند هم چشتی کرده بلکه کوی سبقت را از آنها بر بایم به این طور بسیاری اشیاء در  
 نظرم جلوه گر میشد و محو میکرد زیرا که مقتضات من غیر از اینها نبود و آخر الامر می بینم  
 که در اینها عمر طویل من در فلسوف و نه مصنف هستم بلکه پیرمردی میباشم که سعی نموده و توفیق  
 خود را در رتبه که خداوند و پر اکاشته بانجام رساند نادقیقه آخر بنحسب و تعب مشغول  
 بود و آخر عمر خود را در فلکستن که در ساحل جنوبی انگلستان واقع است گذرانید و بکلی  
 از ریخ و عذاب اسوده مانده با وجدانی خالص و خالی از شوائب در حالی که پیران و دختران  
 عزیزش در اطرافش گرد آمده بودند مانده و با قلبی مطمئن انتظار بروت می کشید روز اول  
 اکتوبر ۱۸۸۵ مطابق ۲۱ ذیحجه ۱۳۰۲ نوکزش چیزی باو داد و وقتی که مشارالیه انرا گرفت  
 گفت لطف شما زیاده و این آخرین کلماتی بود که اندیشه جانیش جاری کرد بد چند دقیقه بعد  
 از آن بدون هیچ اضطراب و سکرات و وحش از بدن مفارقت نمود در وقتیکه تمام  
 ملت انگلستان از مصیبت او محموم و مغوم بودند غالبی از مردم اظهار کردند که باید  
 نعش او را در کلیسای بزرگ وست منستر دفن نمایند ولی نظر بنحو اهتشی که در بین  
 احضار نمود بود او را پهلوی قبر نفش در کلیسای قریه خودشان مدفون نمودند  
 ولی در کلیسای اعظم وست منستر مجلس ترحیم منعقد نمودند و بسیاری از اعضا

Westminster. ۱



خانواده پادشاهی و وجوه بزرگان و اعظم حضور بهم رسانیدند و در جزو مشایعت  
کنندگان مبعوثین مدارس مجانی و سایر ادارات خیریه که لاد شافتر بوی در پیشرفت آنها  
ساعی بود آمده و هر یک بهیچ که کلمات مناسب برانمقوم بود در دست داشتند و در  
جنازه اش از جمله اکلیل متعدده مصنوعه از گل بگل سترگی بود که کاغذی بدان ملحق  
کرده و رویش نوشته بودند یادگار دوستانه دختران کل فرزندش است اگرچه او  
از کلبه خجرات و میراث لاد شافتر بوی سخن برانیم شتوی هفتادین دفتر شود و بهین  
قناعت میکنیم که بگوئیم عرسانه که برای ترویج امور مذهبی یا اجتماعی یا اخلاقی تأسیس می  
شالیه ریاست آنرا حاصل میکرد یا بهیچ دیگر بدان ارتباط پیدا نمود اگرچه خواهیم مثالی  
از مساجد مثالی بنامائیم بلید بگوئیم که علاوه بر تأسیسات خیریه مذهبی که معظم له با آنها  
مربوط بوده بسیاری دوا بر خیریه دیگر از احشای بهره مندی شدند و قریب پنجاه سال  
باجعه از آنها مربوط بود و از بدو افعال خود در پیشرفت آنها در دفع منفی نمود مشارالیه ریاست  
این دوا بر خیریه را داشت - انجمن مساعدت و ملجأ اطفال - انجمن مدارس مجانی - انجمن مدرسه دختران  
کل فروش - مدرسه مجانی در فاکس کورث - مریضخانه اطفال بیمار - مریضخانه نسوان - انجمن کودکان  
فقر - بیم خانه لندن - اتحادیه مدارس مجانی - اتحادیه اخلاقی - مریضخانه هاپونی برای امراض اسهال  
مریضخانه هاپونی برای اطفال ناقص الخلقه - انجمن رفاه حال رنج بران - و انجمن جوانی مجانی  
بعضی ادارات خیریه را که مشارالیه ریاست آنها داشت بدین قرار است - مریضخانه چلی  
برای زنها در لندن - مریضخانه عمومی برای امراض اسهال - دواخانه قنر بوی - انجمن اعانه  
بیکان که دو چار پریشانی هستند - اداره خیریه عمومی نوکران - مریضخانه المان در لندن  
انجمن اعانه معمرین عیسوی در لندن - مریضخانه نسوان لندن - انجمن دایکان ملی در لندن -  
اداره مرضای پایتخت - مریضخانه مدد سکس - مریضخانه ملی برای امراض قلبی - انجمن  
نوع خواهان در دهل - انجمن اعطای مستمری به کودکان پرورستانی - مریضخانه هاپونی  
برای زنها و اطفال - خجرات هاپونی برای عیال داران - و کالج طبی خیریه هاپونی



بعضی ادارات دیگر نیز که لارڈ شافتزبری سمت سپرستی آنها را داشت بدین قرار است  
 انجن کوران عبسوی - انجن خبریه ذابہ کان - مرپنخانہ مرٹکاسیل - انجن دارس مجانی و دعوت عکس  
 انجن نگاهدار یکتا انگلیسے - مرپنخانہ عجز نک کراس - و انجن لندن برای آموختن بکوران  
 لارڈ شافتزبری نہ فقط احتیاج خود را بہ شهر و ملک خود اعطاء داده بود بلکه در امور خیرہ  
 سایر ممالک توجہات نامہ مبذول و مساعی کاملہ معمول مینمود - مثلاً در مسئلہ استخلاص اطفال  
 از حکومتی مملوک الطوائفی کہ انرا میان خود تقسیم کرده بودند بصورتی کہ بعضی از اشیای  
 کہ ناپلئون جبراً از فرانسه خارج کرده بود در منزل خود جگاداد - در سنہ ۱۸۶۱ و ۶۳ کہ پولند بہا  
 از مظالم روس بتنبک آمد و شورش کردہ بودند لارڈ معظّم درختان آنان حتی المقدور کوتاہ  
 نفرمودہ و در محفلے کہ در لندن بتاریخ ماہ مارچ ۱۸۶۳ منعقد کردہ از نظر خود حضار  
 بھیمان آورد و فرمود - ایاد رانگلستان صاحب دل راستگوی با خلوصی و شرافتی هست  
 کہ فی الحقیقہ کمال ہمدردی را با اہالی وطن خواہ پولند نہا شتر باشد من این تہضت  
 پولند یا نرا شورش و عصیان نمینمایم زیرا بنظر مایہ عصیانچہرہ است کہ برخلاف کسی کہ  
 ذمّتی باشد معمول کردہ ولی این تہضت ہمانا شورش عظیم پر جلال جماعتی است  
 کہ از فرط بدبختی و ظلم بھیمان آمدہ و از مظالم و تعدّات

بی نظر طاقتشان طاق کشتہ از شامیسر سم

کہ اگر جمیع صحایف تاریخ را بہم زدہ

و ملاحظہ فرمائید

کجا ہر تعدّات

امپراطور

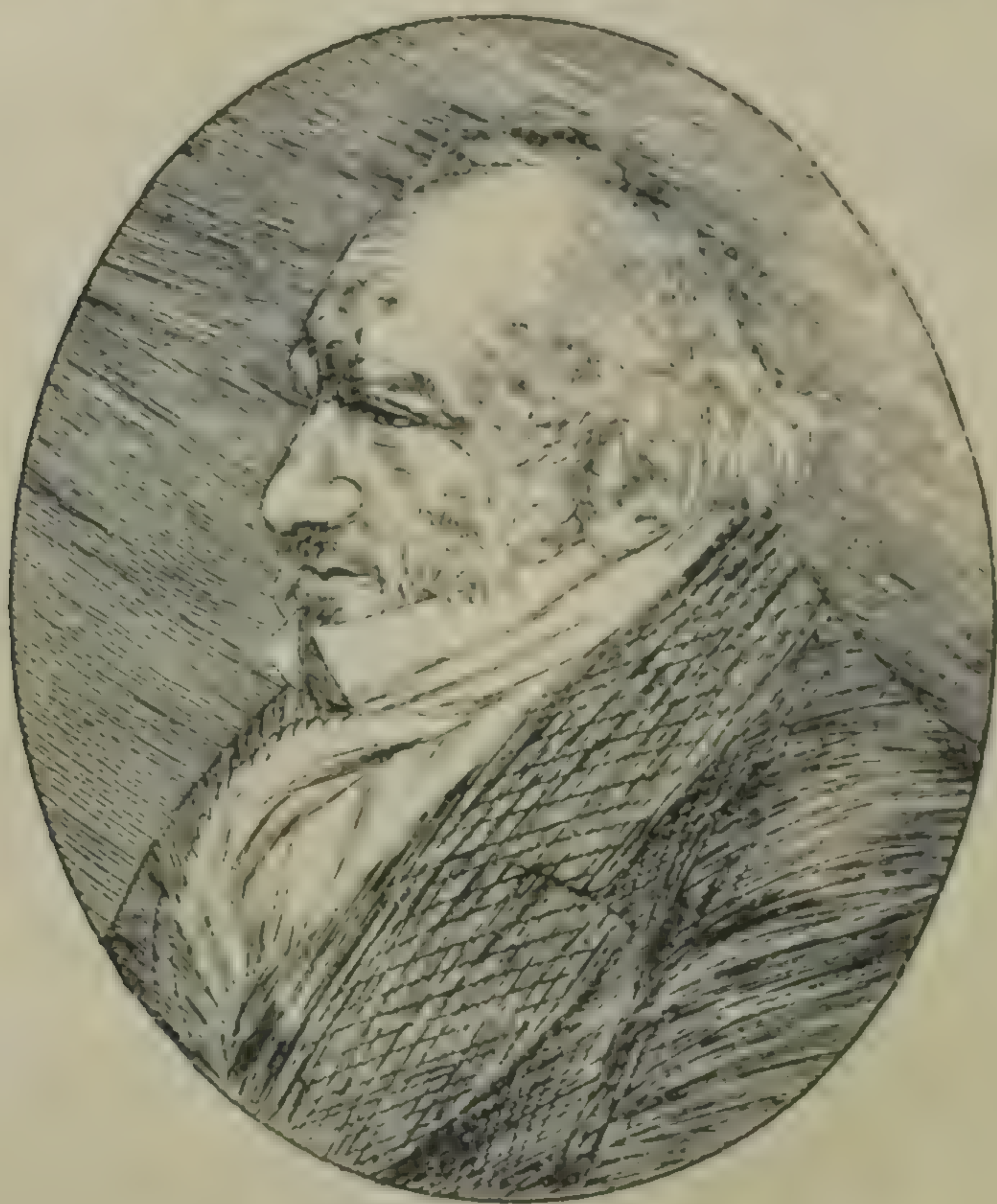
در حق اہالی شجاع بی ملجا پولند میکنند

می بلیند

شرح فوق از کتاب (شافتزبری و سوانح و افعال و کہ شرکت (پارتیج) اشاعہ و ترجمہ شدہ



زنده جا وید ماند هر که نگو نام نیست؛ اگر عقبش ذکر خیر زند کند نام را



*Sir Moses Montefiore.*  
سر موزس مونتفیور. — نوع خواه یهودی

(در زمان کهولت)



البورکرامول بنجدید دخول یهودان در انگلستان اجاز داد بدانملکت آمدند و پیدایش  
 تاجوی ساکن لندن بود که بخرید و فروش اشیای اشتغال داشت و در سنه ۱۷۸۴  
 مطابق ۱۱۸۸ هجری که باعیال خود بشهری از انگلستان رفت بود که کلاه پوشائی بفروشد  
 موسس در آنجا متولد شد و همبکه پایشن گذارد او را بمدرسه در لندن فرستادند  
 و عمویش هم لغت عبری و حکمت الهی و تاریخ قوم خودشان را باو تعلیم میداد بمجربیکه  
 از مدرسه خارج شد و را بمعاونت تاجوی که مالک کلاه میفروخت مقرر ساختند  
 و مذکور است که در عنفوان شبابی مثنی بلند و ظریف داشت و اطوارش دلپسند  
 و خصائصش بیک بود که قلوب دیگران را خلع جذب می نمود موسس چندان در انگل  
 نماند و مقصدش این بود که دکان صرافی باز کند و نوط دولتی و سهام تجارتی بفروشد  
 در آنوقت عیسویان لندن در بیستم معاندت بر یهودان میکرشستند و هیچ یهودی  
 نمیتوانست در آن شهر کافای باز کند - اگر چه دوازده نفرشان را آذون داشتند که دکان  
 صرافی مفتوح سازند ولی در هنگام دخولشان بدانکار با پیشتی مبالغه گزافی بعنوان مصداق  
 بدهند - موسس خیل نژد و نفزعوی متمولش بحسب بود و همبکه مشارالیه را دریافت  
 کردند که میخواهد پیشتر صرافی اختیار نماید بک هزار و دویست پوند که برای انجام کارش  
 لازم بود باو دادند و مشارالیه بطوریکه در این عمل پیشرفت نمود که برادرش که تجارت ابریشم  
 داشت و میختر شد و تجارتخانه با اسم برادران متوفیور باز کردند در آنوقت و حتی چند  
 قبل هم یهودان لندن منقسم بدو فرقه شده مساجدشان علیحد بود و لغت عبری را بطور  
 مختلف تلفظ میکردند آنها بیکدیگر و جنوب فرنگستان بودند چون خوش سلوکی با آنها کرد  
 بود متمول و با علم شده بودند ولی یهودان شمالی در روسیه و المان بطوریکه وقوع گرفتار  
 ظلم و تعدی بودند و لهذا مفلوک و بی علم ماندند یهودان جنوبی آنها را بنظر حقارت  
 نمیگرفتند و از مصاحبت آنها شکر داشتند همبکه موسس بین بیست سالگی رسید او را

Oliver Cromwell ۱



بدخول مسجد یهودان بر تو کالی مأذون داشتند اقامه یکران با پسینه بر حسب معمول  
 بیست و بیست پنج سالگی در آنجا داخل شوند مع هذا اشار الیه مستمرا بمسجد میرفت  
 و پایند قوانین دینی و مواظب مراسم مذهبی بود در ۱۸۱۲ مطابق ۱۲۲۷ که موسس  
 بیست و هشت ساله بود - جودیت کوهن - دختر یکفر یهودی المانی را بعقد خود  
 در آورد و اگر چه فرقه یهودان جنوبی از مزاجت با یهودان شمالی اجتناب میکردند  
 ولی مطلب موسس این بود که آن منافقتر از میان بردارد و آخر بمحصل این مأمور  
 نایل گردید - مهریه جودیت ده هزار لیر آنکلیسی بود که عیالت از شصت هزار تومان  
 است - این زن و شوهر خانه پهلوی منزل ناظران روحیه (چیلد) گرفتند که او هم یهودی بود  
 و بعد از آن بزرگترین صرف عالم شد و مشا الیه خواهر جودیت را متماث (متما)  
 کوهن بحاله از دنیا برد و با موسس هم پیش بود - چندی بعد از آن ابراهیم  
 منوفیور همیشه روحیه را از نو می نمود - برادران منوفیور در تجارت ترقی کردند  
 و مقبول شدند در ۱۸۲۴ ابراهیم فوت شد و موسس آنوقت چهل ساله بود و  
 بدین خیال افتاد که از کار دست بکشد چرا که خودش بلا ولد بود و برادرش که  
 در کار تجارت با او شراکت داشت مرده و خود بکوششها مانده بود و قشیر که از هائیش  
 در این باب استشاره نمود مشا الیه گفت خدا تو را شکر کن و قانع باش سال دیگر شغل  
 صاف را متروک ولی رابطه خود را با چندین کمپانی عمومی برقرار داشت و از آن بعد  
 عمده امالش همین بود که افراد نوع را عموماً و یهودان را خصوصاً از رفاهیت و آسایش بر  
 خود دار سازد منوفیور مدت مدیدی شایق بود بر فلسطین عسافرت کرده آثار و بقایای  
 قوم خود را مشاهده نماید ولی همیشه از سنبل این مقصود باز میماند بالاخره در ۱۸۲۷ مطابق  
 ۱۲۴۲ بارزوی ندیم خود رسید و قبل از آنکه حرکت نماید بمسجد رفت در عبادت مشا  
 Nathan Rotschild. ۲ Judith Cohen. ۱  
 Hannah Cohen. ۳



نمود در آن ایام هیچ راه آهن وجود نداشت و فقط معدودی کشتیهای بخاری موجود  
بود و از این رو مسافرت و سیاحت خیلی تأتی و خرج داشت و کذلک مسافری از  
دزدان دریای و صحرادر مخاطره بودند متوفی و عیالش برای تولد خودشان از ما<sup>طه</sup>  
نا اسکندریه چها صد و پنجاه لیرای انگلیسی پرداختند که تقریباً بیست برابر وجه بیست  
که حالیه پرداخته میشود چون یهودان قدیم تا سنوات بسپای در مصرا قامت کرده  
بودند از این رو همینکه متوفی در اسکندریه پیاده شد بیست کا خود در لندن  
چنین نوشت - اکنون مادر کشوری پیاده شده ایم که فی الواقع کواره قوم خودمان  
میباشد در اینجا اسلاف ما عظام و تعدادات دوچار شده ولی رفته رفته رشد  
کرده ملت قوی شدند و حضرت قادر مطلق آنها را هدایت فرمود بعد از پنج  
روز مسافرت به جافه رسید و جنوبی فلسطین رسیدند و اگر چه در آنوقت حاکم<sup>لش</sup>  
انملاکت مقرون با غلشاش و نا ائمنه بود ولی حکمران اینجا سرایزی فرستاد که ایشانرا  
در عرض راه بهت المقدس محافظت کند - متوفی و مشاهده نمود که از عظام و تعدادات  
عثمانیه نظام عدو که از خانوادها بود میتوانست کار معیشت خود را راه بیندازد<sup>ند</sup>  
و غالب آنها از خیرات و تبرای که از سایر ممالک رسیده معاشه میکردانند روز  
شنبه هنگام فجر متوفی و مسجد رفته و برای سلامت رفقای غایب خود صدقه  
و نیاز داد و در آنوقت چنین نوشته - خیالات عظیمه که آنوقت بخاطر من بطور  
نمود بسپا بود چرا که خود را در ارض اقدس یافتیم که مسکن پیشین و مصداق مذهب و مقر  
جلالت سابقه ما بود ولی اکنون دریغ است که عنیع ظلم و جور میباشد قبل از آنکه از اینجا  
حرکت کند متوفی و کمال سعی نمود که متاهل یهودان پور تکال و المان احسانا و شناس<sup>ند</sup>  
فراهم آورد و آنها را بطریق پکانکی و اشقی بکشاند بعد از سه روز بطریق حال<sup>ف</sup>  
حرکت کردند از ماطره در کشته چنانکه که حامل بعضی نوشتجات و لای بعنوان پور<sup>لش</sup> افکار

Duke of Clarence . ۱



که بعد از آن ولیم چهارم شد بود مسافرت نمود و یک روز بعد از آنکه مرا سلاطین  
 مزبور به شاهزاده معظم رسید از منوفیور تمنا نمود که بملاقات ایشان آمده در باب  
 امور مشرق بعضی اطلاعات را بعرض برساند - تا سنه ۱۲۹۹ مطابق ۱۲۴۵ هجری  
 شمس در انگلستان داشتند و در سنه ۱۲۳۰ منوفیور و رفقا به عرایض به دارالشوری  
 انگلیس مرتب کرده بامضا پشوران و عیسویار رسانیدند و در طی آنها استدعا کردند  
 که قیود موجوده را از پشوران بردارند و اظهار اباد بکران مشترک الحقوق سازند و اضافات  
 عرایض مزبوره از طرف دارالشوری رد شد ولی در سنه ۱۳۰۱ مطابق ۱۲۴۸ هجری  
 از مجلس عمومی گذشت ولی مجلس اعلا آنرا قبول نکرد - غالب ترندیانی که بالاخره مقبول  
 و مطبوع میشود از طرف مجلسین مزبورین بجهتین طبع در مورد اظافه مسلوله میگردد  
 در سنه ۱۳۰۵ مطابق ۱۲۵۲ هجری منوفیور را بمرئیه شریف منتخب کردند و همایش  
 و برای تقلد ان منصب لازم میآمد سوگندی یاد شود که اخراش این کلمات بود - من بدین  
 عیسو سوگند یاد میکنم - ولی قانونی در مجلس گذشت که مشایبه از این بیاعتنا  
 گردید - در سنه ۱۳۰۷ مطابق ۱۲۵۴ هجری منوفیور را بمرئیه شریف منتخب کردند و همایش  
 مشایبه برپاست دو جماعت مبعوثان بحضور ملکه جوان انگلستان منتف شد که علیا  
 حضرت را در موقع جلوسش بر تخت سلطنت تبریک و تعنیت بگوید و ملکه معظمه را  
 تبریک آنها قبول و امتنان خود را بمشایبه اظهرا و ضمانت کار نمود که در وقت  
 طفولیتش منوفیور نسبت با و احسا کرده و کلید طلائی را بوی داده که هر وقت بخواند  
 در باغ با صفای مشارالیه که کار دریا واقع شده برود - منوفیور در مراسم تاجگذاری  
 هم بسمت شریف مشارکت کرد در همان سال روزیکه ملکه برای جشن انتخاب بکر یک  
 لندن بشهر آمد لقب سیر - را به منوفیور مرحمت فرمود - در سنه ۱۳۰۸ مطابق ۱۲۵۴ هجری  
 هجری که شغل سالبانه شریفان نصرت رسید مشارالیه بار دیگر به فلسطین مسافرت  
 نمود و در عرض آنجا فواید عظیمه منافع و افزه به پشوران انملکت رسانید و در آنجا



استماع نمود که طاعون در بیت المقدس شدت دارد و از اینجه در وازه شهر را  
 بر روی واردین بسته اند بسپای از یهودان که در اینجا ساکن بودند از فرط  
 کرسنگی نزد یک بھلاک و از شدت ظلم عثمانیها دوچار کمال مشقت بودند  
 میروسس میخواست به تنهایی به بیت المقدس برود و عیال خود را در محاطه  
 بگذار ولی مشایخ آنها قبول نکرده اظهار نمود که باتفاق شوهر از تلافی هر مهملکه و  
 خطر پروا ندارند و در اجراء خیرات و میراث بیچگونه زحمات اعتنائی نمیکند  
 در بیرون که بندر شمالی اینجا است پیاده شده و از اینجا تا بیت المقدس از راه  
 خشک مسافت کردند چون افواهی بود که در آن قطر حوای بسیار است لهذا عیال  
 مشغور برای محافظت یک قبضه طپانچه با خود حمل می نمود و این نخستین مرتبه  
 بود که مشایخ آنها در عمر خود اسلحه برداشت در شهر زاهد یهودان در کمال  
 شغف و شادمانی پای کوبان و هلهله گان دست زنان سپید و مقدم شاستان<sup>نفتند</sup>  
 توپها شلیک کردند در اینجا هر مرد و زن و پسر و طفلی که سنش متجاوز از سیزده  
 سال بود پال که تقریباً مسای هفت قران بود اعطا کردند و بطرف طفلی که کمتر از  
 سیزده سال داشت نیم پال دادند و هر مرتبه می نفر از آنها در منزل خود داخل  
 نموده و بعد از اعطاء عطا پناه را مرخص میکردند و این اعانه در حق مسلمین و یهود  
 بالتساوی مبذول شد در طبریا پس جمعی کثیر مقدم آنها را پذیرائی کرده و مؤثر<sup>بلک</sup>  
 نواخته فریاد زنده باد حای ما بلند میکردند و در انجام بهمان ترتیب عمار دادند  
 و در حق یهودان و مسلمانان بتسای رفتار کردند اگر چه در بیت المقدس  
 طاعون شیوع داشت ولی ایشان مصمم شدند که ببا اینجا بروند و مردم هم  
 و رؤسا و از خد میخواستند و همینکه وارد شدند حکمران و اعظم شهر  
 باستقبالشان شرافت با فوج سوار و نظام و همه گونه عزت و احترام داخل شهر شدند  
 و تعظیمات و تشریفاتیکه در حق ایشان معمول شد رباره پادشاهی<sup>هیچ</sup> محفوظ نگه داشتند و



کوچه ها شهر خیل نیک و از سنک و او را خانهای غریبه ملوک شده بود و در محله  
یهودان تمام معابر و در پیچه ها و بامها خانه ها پر از تماشاچیان و دستة موزیک  
و سر و دخوانان مقدما نوازند پرانی کردند و بعد از آن تمام ناظرین بکمال  
سرعت دست زدند - سر موسس چنان مبالغه هنر کفیه در زان و طبر با پس  
مصرف داشته بود که انقدر وجهی که میخواست در اینجا بدهد برایشان باقی  
نماند بود و چون بیت المقدس دکان صرافی نداشت مشا اله بر وانی بر  
بیروت صادر نمود چون مظنون بود که یهودان فلسطین غالب و قات خود را  
بطاعات و عبادات مصرف میدارند لهذا همکیشان ایشان در سایر بلاد  
از آنها دستگیری و معاونت میکردند و از اینجا بیکر عده آنها و بفرز و فساد و محمل بود  
که تنبل و عطاک را شبوه خود ساخته از شغل و کار هیلو مافی کنند از این و سر موسس  
میخواست که در صورتیکه ممکن شود از ظلم و جور محفوظ بمانند و جوانان آنها عطف نظر  
بفلاحت کنند مطلب عمده مسافر قش همین بود انوقت فلسطین در حوزة محمد علی  
پاشا مصری بود و بنا بر این سر موسس با سکندریه رهسپار شد و در ضمن ملاقاتیکه  
با پاشا معظم نمود نشسته خود را با و خاطر نشان و اظهار کرد که برای رفع فقر و فاقه که یهود  
یهودان بدان مبتلا بودند میبایست مأمور شوند اراضی بجا از زرع نمایند پاشای  
موصوف استخفا خود را اظهار و وعده نمود که کتبالم انرا تأیید و تصدیق نماید سر موسس  
احصائیه سر شمار یهود فلسطین را که مخوی بر اطلاعات دقیقه راجعه به فریدی از  
افراد آنها میبود با خود آورد و مشا داله و عیالش بعد از غیبت ده ماه مراجعت کردند  
از زمان قدیم تحت تاشا بیست یهودان وارد شده که خون افراد ملل دیگر را در عهد بزرگ  
مذهبی خودشان که موسوم پاسا و راست بکار میبرد در شش درجه برورد و در  
پیشروانی مفضود الاثر گردید و در دمشق هم یکفر کشتیش فرانسوی بانو کرش بطور خفیه  
کرخت و مردوی این واقع در قرب عهد پاسا و بوقوع پیوسته علی الفور مردم فریا



زدند که یهودان اند و نفر را کشته اند تا خوششان از خبر نان عید بکار برند یهودان را  
 در معرض شکنجه آوردند تا اقرار کنند که کدام شخص در این قتل موهم مرتبط بوده و از شدت  
 زجر و شکنجه بعضی بیگناهان را قلم میدادند و بعد از یکماه استنطاق هم میاموشد که ایشان <sup>نکلسنا</sup>  
 بر سندی حکمران انجام امایل بود که مقدمه را برگز و جوع کند - همینکه این خبر بان  
 رسید خیلی موجب تأثر و تشویش گردید و سر موسس مجلس از یهودان معبر را منعقد نمود  
 که بدولت انگلستان و فرانسه و اطرش با داشت فرستاده مطالبه کنند که نفوذ خودشان  
 در حق یهودان شرق معقول و مبدول دارند - جناب لاردر پالمستون که رئیس وزارت  
 خارجه انگلستان بود فوراً وعده داد که بنمایند کان در اسلامبول و اسکندریه و سنوری  
 داده شود که برای رفع انظار هر گونه عسائی ممکنه مبدول دارند و کذاک قرار شد  
 که مکسپون مخصوصی بریاست سر موسس بشرق فرستاده شود - همینکه مکسپون عزیر  
 در ضمن مسافرت خود بهار سبیل رسید مطلع گردید که در ورس نجوسپین مستخلص  
 شده و حکمران انجام معزول گشته است در ورس خودشان بمصر استیازه نمودند که به  
 دمشق مسافرت کرده و شخصاً با نجوسپین مذاکره نمایند ولی چون قونسول فرانسه مخالف  
 این معینه بود پیشرفتی حاصل نگردید - چند بعد از آن محمد علی پاشا تکلیف کرد که نجوسپین را  
 عفو نماید ولی سر موسس این مطلب را قبول نکرده و عهد مقصودش این بود که پاشای <sup>معظم</sup>  
 الیه بیگانه ای ایشان را قبول و اظهار نماید بالاخره اینهم بدست آمد و کذاک عهد گرفته  
 شد که حمایت عمومی بر یهودانی که تحت حکم مصر بودند مبدول گردد - انوقت خبری رسید  
 که سلطان عثمانی محمد داسامی ابیضه تصرف در آورده و اهالی دمشق باز بهیجا آمد  
 و عازم شده اند هجوی بر یهودان نمایند بمجور این خبر سر موسس بر اسلامبول مسافرت  
 نمود که از سلطان توثیق و تصدیق حقوقی که از محمد علی پاشا تحصیل شده بدست بیاورد  
 هیئت مکسپون را ببلطف پذیرائی کردند و سلطان وعده داد که همیشه از حمایت <sup>یهودان</sup> او

Lord Palmerstone.



منفع و با سایر دعاها پسر با مساوات مسلوب خواهند شد - اعلی مرتبت معظم اظهار فرمود  
 اقا بان من میدانم که چگونه از نوع خواجی خالصانه که شمارا با این پای تحت کشانید و در آن  
 کنم - و قیصر که در اسلامبول بودند سر موسس بتماشای مدارس یهود رفت - در اینجا <sup>طفا</sup>  
 زبان عبری درس میدادند ولی غالب آنها عارف بلغت ترکی بنوردند و این مطلب بسیار  
 موارد اخبار از تحصیل خدمت دولتی اعانت میگرد - سر موسس بوجع اجتماعت نکرد  
 کرد که لغت ترکی را در جمیع مدارس شان در پیش بنمایند - هنگام مراجعت سر موسس کمال  
 شغف شاد مغارخ داد زیرا که ملاحظه نمودند که نه فقط لغت فوق فوری بر دشمنان خود  
 حاصل کرد بلکه مرتبه اعلای سبک و اجتماعی را نیز احاطه پذیر شد اندک روزی را برای  
 سیاحت حق تعالی معین کرده همه افراد اجتماع در مسجد حضور میسر میسازند و نظرف  
 فقره قشنگی را بعنوان یادگار بر سر موسس هدیه دادند - اگر چه کمپسون مزبور خیلی  
 خرج برداشت ولی سر موسس بکهنارود و هیئت ابره برای مشار جش از کیسه خود  
 عطا فرمود - محض شجاعت را میباید بودان فلسطین رواج دهد سر موسس بکشد  
 مطبوعه بر بیت المقدس فرستاد و کارخانه بزرگ کان باغ را در اینجا پرت نمود - او  
 سه نفر از یهودان بومی اینجا را بانگلیستان آورد سبب شد که فن فنی کاملاً  
 بدیشان تعلیم کرد - کذلک سایر حرف و صنایع را ترویج داده کالاهات و ادوات  
 فلاح را بچندین نقطه انملکت فرستاد و در بیت المقدس و خانۀ تاسیس نمود  
 طبیبی را بجهت مواظبتان روانه فرمود - و نیز برای اعانه صیلا بان هر چه که محله  
 یهودان در از مهر با خراب کرده بود و جوهانی جمع آوری کرد و سال دیگر سلطان مراکش  
 عریضه مفصله مربوط باحوال رعایای یهودی او نوشت - در سنه ۱۸۳۶ هکیشان او خوا<sup>ش</sup>  
 کردند که بسمت مبعوث بحضور نیکلای دوئم امپراطور روس بروند زیرا که سه سال  
 قبل از آن امپراطور موصوف فرمائی صادر و بجمع یهودانیکه بمسافت سی و پنج میل از  
 سرحد المان و اطرافش سکونت داشتند امر کرده بود بداخله روسیه انتقال نمایند



و علت این مطلب همچو مذکور میشد که یهودان در قاجاق اجناس مشارکت کرده و  
و تقواها بدو نداد و عسور میکرد بزانند - این فرمان روزگار بسیار از آنانرا سبیه  
و تباه نمود - اول سعی شدند بعضی دولتدار و پادشاه شوند که در حقیقتشان اعدای عمل  
اوردند ولی چون در این خصوص پیشرفت نکردند سر موسس قبول نمود بیطرز بود  
برود و اوقت در هر یک از مساجد یهودی انگلستان برای انجام مقاصدشان اعیان  
مخصوصه خواندند - سر موسس و عیالش بروستپره سپید شدند و در اینجا پیر  
مشایان و شریفات بی پایان در حق ایشان مرغی کشت و کالسه خود امپراطور را  
برای آنها فرستاده و مشارالیه را مهمان شخص شاهنشاه محسوب میشدند  
در ضمن ملاقات با امپراطور نمودند علیحضرت معظم بزرگوار موسس اطمینان داد  
که برای اصلاح احوال یهودان روستپره نهایت اشتیاق دارد و از او خواهش  
کرد که پیش از معاودت با انگلستان بشهرهای روستپره که یهودان در آنجا اجتماع  
داشتند برود و نصایح نافع با ایشان بدهد - بر حسب نصوب امپراطور رفت  
نموده اسبها چار و دلی را برای سواری خود بکار میرد و چون مراسلات دولتی  
از مرکز با سم حکام ایالات و ولایات آورده بود از این جهت کمال تکریم و توجه را در حق  
وی مبذول میداشتند - فرمان سابق الذکر را موقوف داشتند و یهودان حق  
محصول املاک دادند - همینکه سر موسس با انگلستان معاودت نمود مجدداً پیر برای  
شایانی در باره وی بعمل آمد - اعضا خانواده سلطنتی در جشنی که با احترام و  
منعقد شده بود مشارکت کردند و ملکه انگلستان لقب پرافتخار ساخت در  
سال ۱۸۴۹ باز بفرستادن مسافرت کرد و در طی این سفر مرض و بایروز کرده بود و سر  
موسس سعی شد برای معاونت اهالی اینجا اعانه جمع کند ولی چون به نفع این  
مقصود موفق نگردید خودش با عیالش به بیت المقدس رفته متجاوز از پنج  
هزار لیره از پول خود را میان محتاجین تقسیم کرد بدو اینکه بقیه را به مدحی آنها



ملاحظه داشته باشد بواسطه جنگ روس که در سال ۱۸۵۴ و ۱۸۵۵ مطابق ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ هجری رخ داد یهودان اعجاب قدر نبودند که اعانه میسوی خود را به یهودان فلسطین بفرستند و علاوه بر این چند سال زراعت انقطر خراب شد و مرض طاعون هم بروز کرد - سر موسس باز دفتر اعانه باز کرد و بیشتر از پیشتر پیشرفت نمود یعنی بیست هزار لیره جمع آوردی کردید - از حسن اتفاق یک نفر یهودی هم در امر یکا فوت شد و معادل چهل هزار تومان ابرو موسس مندرج ساخت که بفرنجی صلوات دادند برای فواید یهودان فلسطین مصرف دارد - مجدداً سر موسس و عیالشان ناحیه روانه شدند و وقتی که از اسلامبول عبور میکردند مشاورانیه حکمی از سلطان عثمانی تحصیل نمود که او را مقدرت میداد در فلسطین زمینی ابقیاء کند و لهذا در چندین محل بابتیاع اراضی پرداخت - در بیت المقدس شالوده مریمخانه گذارد و طرح دارالبحره هم نهاد و مدرسه دختران و مکتب صناعت و افتتاح کرد و برای فایده جماعت یهود چندین افتادات دیگر معمول داشت در سال ۱۸۴۴ مطابق ۱۲۶۰ مسخره او و سلیمان را و طلب شد که ریاست بلدیة لندن را تحصیل نمایند و اگر چه بدتر نباشد انتخاب کردند ولی چون قادر نبود که سوگند میسوم بیاورند و بگویند - بدیانت حقّه علیسوگنتم مخورم از این رو نتوانست انعهده را منقلد شود - سال دیگر سر موسس که رئیس کلای یهود بود سفارش نمود که وفت آنزید برای آزادی یهودان قضیه شود و خودش و بارن روچیلد بملاقات سر ابرن پیل رئیس الوزرا عرفت تأکید کردند که لازم است در این خصوص قانونی جعل شود - اگر چه در بار الشورط طرحی پیشنهاد کردند ولی بیشتر از این نتیجه نداد که یهودان را بدخول از آن بلدیة مجاز ساخت و با وجودیکه این مطلب اندازۀ عابیه پاس بود ولی جماعت یهود با تشکر از املقی نمودند - در سال ۱۸۴۶ مطابق ۱۲۶۲ - لاردر جان رسل رئیس الوزرا شد و وفت

Lord John Russell



ی هائسال بادن روچیلد بیعت و کالت دارالشوری از جانب اهالی لندن منتخب  
 گشت ولی بواسطه همان سوگند نتوانست بمقام خود نایل شود - بعد از آن لاردمعظم  
 در دارالشوری تصویب نمود که باین کمیسیون تشکیلی یافت و در رفع موانع رعایای یهودی  
 انگلیس مذاکره کند - سرابرت پیل اولاً طرح مزبور را مخالفت نمود ولی سپس نطق  
 بلینی در مساعدت اندازده و اظهار کرد که اگر سر موسس ضمیمه است بکمکشان خود اعلا  
 دارد که هرگونه ایجا قات قدیمه در اینجا از یهودان می نفع و شخص یهودی در حقوق مدنی  
 با افراد عیسوی بکمال مساوات میباشد البته بحث مشارالیه بیشتر موجب جلب  
 و جذب خواطر می شد - طرح مزبور از دارالشوری عمومی گذشت ولی مجلس اعیان  
 انرا رد کردند و سال دیگر نیز همین طور معمول داشتند - در سال ۱۸۵۱ سر داود سلیمان  
 بعنوان دارالشوری بوکالت گریپن ویچ منتخب گردید و مشارالیه نیز باظهار او خود  
 قیام نمود و وقتی که سوگند می خورد این جمله را - بدیانت حق عیسوی سوگند یاد میکنم -  
 حذف نمود و از این جهت ویرا باضد این مصداق و مجبور باخراج نمودند - نامدی که  
 پیشنهاد رفع موانع یهودی صورت قانونی یافت ده سال منقضی گردید - غالب  
 اصلاحات بهمین نوع تأخیر می باید و حضرت سید بعد از کشمکش طولانی حاصل میشود  
 بعد از چندین روز که از جشن سال پنجاهم از دو اجشان گذشت خانم منوچهر این  
 جهان فانی را وداع گفت و او را در حوالی مسجد یهودان در رامز گیت که کار دریا واقع  
 است مدفون ساختند - بعد از آن سر موسس رقبه سفید بنقلید عارف و هو  
 و اچیل که در راه جوپو و بیت المقدس است روی انقبر بنا گذارد و بنام پد نام نهاد  
 ایها بک کالج عبری در رامز گیت و یک باب خسته خانه نزدیک لندن تأسیس نمود  
 فوت سلطان عبدالحمید موجب توهم شد که مبادا اجاشین وی فرمانی که در حق یهودان  
 بمر موسس اعطاء شده بود ابطال نمایند لهذا سر موسس سفری دیگر به قسطنطنیه نمود

Ramsgate & Greenwich



وسلطان جد پد یعنی عبد العزیز خان و پرا اطمینان داد که رعایای یهود پیش همان  
 حقوق و امتیازاتی را که سایر رعایای عثمانی از آن منتفع میشدند بالمساوات خواهند  
 داشت. در اوایل قرن شانزدهم یهودان مراکش بنو سبط یهودان جبل الطارق از سر موسس  
 اسند عا کردند که در حق آنها مساوات فرماید و ایشانرا از زحمت و مصیبت ناز و  
 برهاند. بجل این مفصل آنکه در ساحل غربی مراکش یک نفر اسپانیولی بغتاً مرده  
 بود و مأمورین انجمن یهودی اسند تمهت کشتن و پرا بمسلمانان مراکش بنند مبار داشت  
 اسپانیای در این خصوص اقدامی بنماید و چون شخص متوفی یک نفر نوکر یهودی داشت  
 از این رو صوی الیه را متهم ساختند که آقای خود را زهر داده و مسموم ساخته  
 هر قدر انکار کرده فایده نبخشید و و پرا این قدر شکجه کردند تا اجباراً بیان نمود  
 ز هر آقای خود داده و چند نفر دیگر را هم که با و اظهار کرده بودند در این جنا  
 متهم ساخت اما و فتنه که و پرا از شکجه رها کردند باز بر ائت دفعه خود را اظهار داشت  
 مع هذا و پرا بیک از اشخاص که نام برده بود بقصاص رسانیدند و این واضحه  
 کافه اهالی انجمن از بر ضد یهودان شورانید و موجب هیمان ایشان کرد بدین  
 یهودان مراکش به برادران خود در جبل الطارق التجاء و انعام از سر موسس  
 اسند عا کردند که به تخلص ایشان بپردازند و اینها را از این مهلکه بزرگ که خطر  
 عظیم بجهه انجاعت داشت فارغ بسازد. یهودان مراکش از حمایت هیچ دولتی  
 منتفع نمیشدند و لهذا غالباً بلبائات عظیمه و نوائب و خیمه برافرا دارند میامد  
 و اگر چه در این مورد هیچ شک و شبهی نبود که محبوسین بیچاره بوی الذمه منباشند  
 اما مأمورین انجمن از رهائی ایشان امتناع داشتند. سر موسس بوزارت خارجه  
 انگلیس رفت و فوراً لکراف بسفیر انگلیس در مراکش مخبره شد که کلیه نفوذ خود را  
 در حق یهودان السامان معمول دارد و سر موسس خود شش بنزاجوم ملاقات سلطان  
 مراکش حرکت نمود که برای جماعت یهود ترفیئه حال و اصلاح احوالی تحصیل نماید.



در واکش مقدم و پزایانهایت شاد و کمال مستر و شوق پذیرائی نمودند و  
 بزودی از کلبه بلاد معشر مراکش صیبت مبعوثین مجد مت وی آمدند - بقیه  
 محوسین مزبور بن را مستخلص داشتند و وفینکه سر موسس به پایتخت مراکش رسید  
 شخص سلطان بود و قصر سلطنت را برای اقامتش معین کردند - همینکه درباری  
 منعقد شد اهل محصور سلطان شرفیاب گردید اعلیحضرت معظم خلیه اظهار  
 بداشت فرمود که شخصی را که اسمش بکمال خوبی نزد وی معروف بوده در دربار خود  
 به بلید - سر موسس از جانب رعایای عیسوی و یهودی مراکش عرضیه محصور ملک معظم  
 تقدیم نمود و بعد از چند روزی فرمانی صادر گردید که در آینده در باره یهودان  
 و عیسویان با مساوات بدل انصاف شود و بعد از آنکه سر موسس مجد دایملافان سلطان  
 نایل شد و از ان اعلیحضرت خدا حافظ نمود بموطن خود عودت کرد در مملکت رومانیای  
 که در شرق اروپا واقع است تعداد فراوان در باره یهودان میشد و جماعت کلی  
 از سر موسس درخواست کردند که بدان مملکت شرافت و حتی المقدور مساع  
 جمیع خود را در باره مظلومین مبذول دارد - لهذا در سنه مطابق ۱۲۸۴ هجری  
 بدان صوبه عزیمت فرمود ولی چون اهالی انجامه روحی ارضدیت و معاندت داشتند  
 چندان کاری از پیش نبرد و علاوه بر آن بعضیها میخواستند و پراقتل رسانند و  
 بقدری باضد نفرز منزل وی اجتماع کرده بهرزه سرائی مشغول بودند و مشارالیه  
 تهدید بقتل میکردند ولی ابد خوف و بهی بخاطر خود راه نداد و در پیچه را باز کرده  
 فریاد برآورد که اینک من حاضر هستم - اگر میل دارید بر من شلیک کنید بخارید  
 من بر عایت انصاف و انسانیت با پنجا آمده ام - جمعیت مزبوره فقط براونگاه کرده  
 مکرر فریاد برآوردند و بدینگونه و پراغرضی برسانند حرکت کردند بعضیها  
 یهود با چشمهای اشکار بنزد وی آمد و فریاد میکردند که ما را میکشند ولی سر موسس  
 با نهایت حلم و وفادار اقلی داد و بیهوش کرد که بر خدا توکل کنند و محض تشکیک



قلبشان ابر گرد کالسکه سر بازی برای وقفه کنند و عصران روز در تمام معابر عمومی گشت  
نمود در ششده مطابق ۱۲۸۸ برای دستگیری یهودان ایران دفتر اعانه باز کرد و نفرینها  
یکصد و چهارده هزار تومان فراهم آورد و توزیع نمود سال آینده بیست و پنج پون  
مسافرت کرد که نطق بزرگ آمیزی بحضور امیر اطوار الکسندر ثانی تقدیم نماید و  
اورا با کمال محبت و شفقت پذیرائی کردند و خیلی مسرور شد که از زمان مسافرت  
اولیه خودش تا انوقت اصلاح عمده در احوال یهودان داده شده در ششده ۱۸۷۴ مجدداً  
و برابر باست و کلا جماعت یهود منتخب کردند ولی چون در سن نود سالگی بود از  
نفلدان رتبه جلیل امتناع نمود - نظر بخیر مآث شایانی که مجوزه افسانیت نموده  
بود مبلغ دوازده هزار پوند را بعنوان یادگار جمع آوری نمودند و بخواهش خود  
انوجه را در اصلاح حال یهودان فلسطین مصرف داشتند و تمنا نمود که چند  
خانه اشیاع نمایند و در جلو آنها قطعه زمینی را برای کاشتن سبزی آلات  
بکندارند و انهارا وقف خانواده یهود سازند - در ششده ۱۸۷۵ ۱۲۹۲ هجری که  
بسن نود و یک سالگی رسیده مسافرت هفتمین و آخرین بفلسطین نمود و بعد  
از معاودتش در رامزکیت بعزلت گذراست ولی معهد از حوادث دنیا عموماً  
و از سرگذشت طایفه خود خصوصاً واقف بود - دخول سر موسس بسجده  
سالکی باعث کمال مسرت در حوزه یهودان شد و متجاوز از هفتصد تلگراف  
و یک هزار و پانصد مراسله تبریکه بمشارالیه رسید و از انجمله تلگرافی از ملکه  
و یکتور پادشاه مضمون بود - همه اشیاء در موقع دخولشان بسن صد سالگی  
مبانی که مفید و محترم بوده بزرگ میگویم - و یکتور پادشاه -

خابره بهین مضمون نیز از ولبعهد انگلستان بمشارالیه واصل گردید و چندین  
نطق بزرگ از طرف جماعت یهود باو تقدیم کردند ولی خود مشارالیه باندازه

۱ Victoria



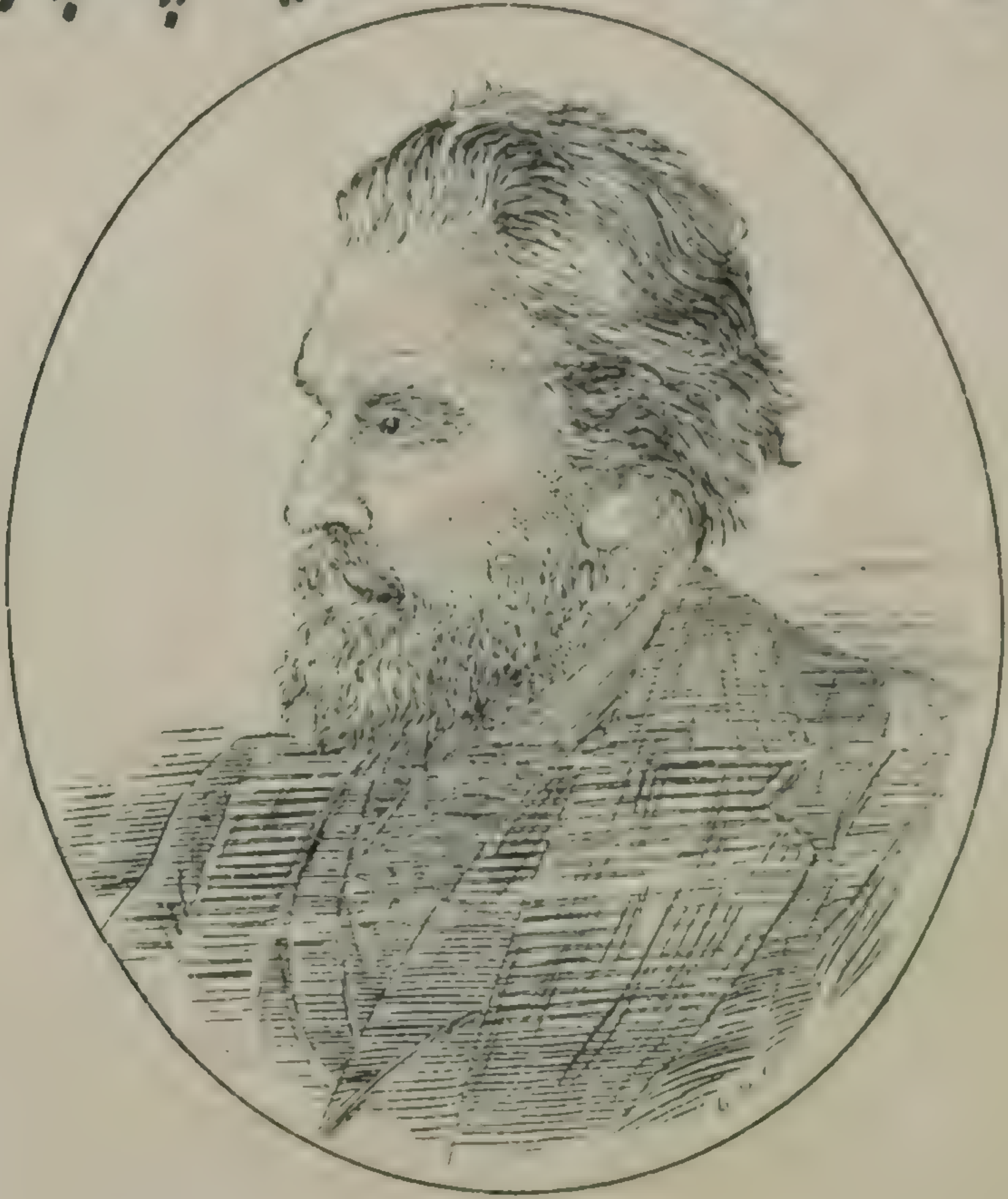
دو چار ضعف و نفاخت بود که در ضمن ملاقات و خواندن نطق از ایتادین عیسی  
داشتند - در سنه ۱۸۵۰ مطابق ۱۳۰۳ که لیسن یکصد و یک سال رسیده بود این  
دنیای فانی را وداع گفت و برای دیگر شنافت - سر موسس یکی از بزرگترین  
نوع خواهان دنیا بود و در باره او گفته شد که حتی بد و بان بادیه مصر و سقایی  
که مشک خود را از رود جیحون بر میگرداند اسم او را شنید و از انچه در آنجا بود و تنگ  
باد میگردند - شرح فوق از کتاب موسو - سر موسس ضنوفی - که شرکت پارتیج اشلاده <sup>بجای</sup>

## جارج مور

جارج مور در سنه ۱۸۶۱ مطابق ۱۲۲۱ در کوکستون اکبر لندن متولد گردید پدرش  
که یزرع کوچکی داشت هوای اطفال خود را بنصایح پدران هدایت و بجاهد سیکو کار  
و درست رفتاری دلالت مینمود - جارج میگوید غالباً وفات گفته ام که کما  
میکنم پدرم در عمر خود حتی بکر نبه هم دروغ نرفته - فقط وقتی که مشا الهه مرا  
چوب کاری کرد از این جهت بود که دروغ گفته بودم و هرگز وقتیکه او را بچشم میا <sup>وردم</sup>  
نمیخندم - در آن ایام مدارس انگلستان خیلی از مدارس حالت اجناسیت تر بود معلم  
جارج پیرمردی بود که شرب خمر و لوعی تمام و در غیبه مالاکلام داشت و هر روز  
سه چهار مرتبه اطفال میرفتند که انرا برای مشا الهه بیاورند جارج اظهار  
میدارد - معلم می می الهه مسطره کلفته داشت و دروس لازم را با ان الی مغز  
ما فرود میگرد یعنی مسطره را با کمال شدت بر میخواستند و غالباً انرا بر سر همان پرتاب  
میگرد از این رو عجب نیست که جارج غالباً از مدرسه طفره رفته بازی اشتغال  
داشت و تا اندازه که میتوانست وقت خود را بکشتی گرفتن و بردن خنهای خیلی بلند  
سوار شدن و سایر بازیها مصروف میساخت - بعد از ان بابرادر خود در نزد



برگ عیشی گور خوش فرست؛ کس نیارد پس تو پیش فرست



George Moore.

---(جارج مور)---

(تاجرنیکوکار)







کار میکرد ولی فقط غذا و لباسی از آن عمر عایدش میشد و محض اینکه  
 برای خود وجهی تحصیل کند همینکه مزرعه برادرش را درو کرد و  
 مشایخ خود را بزار عین آن حوالی اجیر نمود و اجرتش از روزی یکقران  
 شروع شد و همینکه بستان ده سالگی رسید روزی سه قرانی بوی  
 میدادند و چون بستان قوی داشت و قنبر که بدوازده سالگی رسید  
 کار یک مرد میکرد و روزی شش قران با خوراک عایدش میشد  
 در سیزده سالگی از مزرعه دست کشید و در و بگتن شاکر بازی  
 شد و اگر چه در منزل از باب خود میخواهید ولی در همه خانه غذا  
 نمخورد و رفت و رفت و با شرب غم و غمی پیدا کرده و براس  
 مشق بسیار بدی داد و از آنجا که جارج غم از فسق و فجور چیزی در  
 اطراف خود نمیدید و هم بدین قبايح مایل شده تقریباً هر شب بیاز  
 کجخانه اشغال و گاهی تا بامداد بدان کار امر وقت مینمود همینکه  
 از بانش این مطلب استماع نمود در پیچید و آنکه جارج صبح زود از آن داخل  
 بخانه میشد میخ کو بید ولی جارج روی بام رفت و از در میخ کو که بسته  
 شده بود داخل آمد صبح آینده که روز میلاد مسیح بود ناله و سر کلایسا  
 بنواد را آوردند و همینکه جارج آنرا شنید عصبی تاز و روی پدید آمد  
 و بقول خودش با آن نغیث روح افزا خیالاتی بطن و حسنیاتی خوشتر  
 در وجودم حادث شده بد کاری خودم را ملتفت گردم و در همان حال  
 متذکر احوال پدرم شده خائف گشتم که مبادا دل و پیراشکسته و ریش  
 سفید او را با غم و اندوه بلب کور رسانم و مصیبتم شدم که قهار را تر لکنم

George Moore —

Wigton (۲) Cumberland (۲)



و از فضل الهی با جوار ان عزم موفق گردیدم - بعد از آن بجای اینکه در  
 مهمانخانه غذا بخورد بایک خانواده منزل گرفته و بزودی محبوب قلوب  
 آنها گردید - همینکه مدت اجرت نامه وی با تمام رسید مصمم گردید  
 که بلندن مسافرت نماید هر چند اقوامش مخالفین معنی بودند لهذا  
 اعتنائی ننکرده و بدان سمت حرکت نمود - در آنوقت جوان صحرائی نوزده  
 ساله بود و بلهجه صحرائی تکلم کرد و لباس بدی در بر داشت و پس از آنکه  
 در لندن محلی برای اقامت خود طتیّه نمود بجستجوی کار پرداخته در  
 ظرف یک روز بدکان سی نفر برآورد رفت اما مساعی وی نتیجه وثمر ثمری  
 ننکرید عاقبت هیچ خیال کرد که اشتباه کرده و عازم کشت پیش از آنکه  
 تمام پولش مصروف شود بامر یکا مسافرت کند ولی در همانوقت یک نفر  
 از اهالی مکه بلند مقیم لندن که خانواده ویرام پیشناخت با استخدام وی  
 مبادرت کرده و سالی سی لیره برایش مقرر نمود مورد مجبور بود که  
 در این محل جدید کارهای خیلی سخت بکند ولی هرگز کار و شکایت نمیکرد  
 و بعد رسه شبانه رفت از توجهی که بمخصیلات خود مینمود تا در جات  
 شقی خود را تکمیل کرد - بعد از آنکه تا مدت شش ماه بانکار اشتغال  
 داشت روزی خانمی با دختری در اداره او بایش داخل شدند و همینکه  
 مورد تحقیق نمود که ایشان چکاره اند یکی از رفقایش بوی گفت که شما الیها  
 عیال و صبیته را با ایشان هستند - مورد اظهار نمود ،، اگر گاهی من در  
 عرم تأهل اختیار کنم این دختر باید زن من باشد - رفقایش بے اندازہ  
 براو خندیدند و بوسی و برامورد مسخره و مضحکہ ساختند ولی مورد جرات  
 خاطر بکار خود پرداخت و هیچ محلی با اظهارات آنها نگران داشت - روز  
 بروز بر مجاهدت و استقامت و ثبات قدمش مبالغه نمود و بعد از سنوات



عدیده که بعضی و محنت کار کرده بود عاقبت دختر مزبور را بحال نکاح  
 خود در آورد و جارج مورد بزدی از کار کردن در دکان خسته شده از  
 میکرد که بشغله عالیتر اشتغال نماید و بعد از آن در مخزن نواری باقی منتهی  
 شده سالی چهل بودند عایدش میشد - در بدایت امر بواسطه اطوار  
 و رسوم صحرانیتش صاحب ان مخزن چندان از وی راضی نبود و روزی  
 با و اظهار نمود که بسیار سفهاء و احمق از کبر لند با داره او آمده اند و از  
 قرار معلوم مورد مزبور اسفند لستفها و احمق الحمتاء میباشد - جارج را  
 عرق غیرت بحرکت آمده با جدی وافر و جملدی متکاثر به شغل خود چسبید  
 و بجای اینکه کافی سابق مورد خنده و معرض مضحکه کرد و خیلی از ذکاوت  
 و شوقی که بکار داشت و بر آن مجتهد میکردند - بعد از آنکه یک سال در  
 آنجا خدمت کرد شغل دلال شهر بر ابوی تکلیف کردند و وظیفه اش  
 این بود که در اطراف شهر لندن گردش کرده امتعه ان اداره را ترویج دهد  
 بهترین شغلی که بحال مورد مناسبت داشت همین بود و مشارالیه بیشتر  
 از دلالان سابق امتعه میفروخت - پس از هجده ماه ویرا به پور پول  
 و منچستر فرستادند و در آنجا هنوز بیشتر خود را مشار با این اشخاص  
 و اگر چه در آنوقت فقط بیست و یک سال داشت ولی ذکاوت مرد چهل  
 ساله را ظاهر میساخت و از چالاکی و تودستی بر همه رقباء خود سبق  
 میکرد - تمام روز بکار مشغول بود و عصر تنخواه خود را جمع کرده شب  
 هنگام بمسافرت میپرداخت و تا چندین هفته روی کالسکه میخوابید  
 ولی در انجام بخواب خوش رفت و خوب میآرمید - در اپرلند نیز طبعا

Liverpool ۱  
 Manchester ۲



طوری پیشرفت کرد و همین مطلب سبب شد که تجارتخانه - کروکاک  
 و کاپیتانک سالی پانصد لیره با و تکلیف کردند که بوکالت آنها مشغول  
 شود در آنوقت مورد فقط سالی یکصد و پنجاه لیره عایدش میشد ولی  
 جوابی که بآنها داد این بود که بشرطی از کار خود دست میکشد که و برادر  
 شرکت داخل سازند - آنها هم قبول کردند و در سنه ۱۸۳۰ مطابق ۱۲۴۶  
 که مور ۲۳ سال داشت تجارتخانه مزبوره با هم کروکاک و کاپیتانک و مور  
 موسوم گردید - آنوقت مجامعت مور بیشتر از پیشتر شد با طراف و  
 اکتاف حرکت از شهری بشهری دیگر مسافرت و بترویج شغل خود مبادرت  
 میکرد معهودا همیشه بادوستا و مشتری باز خود بمودت و مخالفت سلوک  
 میداشت و از حسن مقالات خویشا نشانرا مسرور و مبساخت و لذا هر جا  
 که میرفت و بر محترم میداشتند - در سه سال اول فقط یک ربع از  
 منفعت ربوی دادند ولی بعد از آن چون تجارت آن اداره تا در جات  
 ترویج یافته بود فواید حاصله را بمساوات تقسیم کردند - در سنه ۱۸۳۵  
 مطابق ۱۲۵۱ که مشارالیه دارای چندین هزار پوند بود بهمان دختری که  
 در عنوان شباب دیده و گفت بود که ویرا بمزاجت خود میاورد تکلیف  
 نکاح کرد ولی مشارالیه امتناع نمود - هر چند از این مطلب بسی متاثر و مکدر  
 گردید ولی باز در کار خویش ثابت قدم ماند و لشکست نکشت بلکه با تمام  
 قوای خود بترویج شغل و تجارت پرداخت - پنج سال بعد از آن باز تکلیف  
 مزاجت بمشارالیه نمود و چون تلقی بقبول شد بی اندازه مسرور گردید  
 در سنه ۱۸۴۴ مطابق ۱۲۶۰ اطباء متجربین نمودند که برای صلاح مزاج بمسافرت  
 بجزیره رود و بامریکار بسیار شده در آنجا تفریح و کار را با یکدیگر مجتمع ساخت

Groucock & Copes Coke. 1



و در عرض سه ماهه بسیاری بلاد معظمه مسافرت نموده هر جا که میفرست  
 دوست و آشنا پیدا میکرد و بسیاری روابط تجاری که بر آن تجارتخانه  
 خودش کمال فایده داشت برقرار مینمود - تا اینوقت مورد چندان  
 اعتنائی بامور مذهبی نداشت و بایفا امر اسم دینداری نمیپرداخت  
 ولی رفتن و رفتن لزوم دیندار بر املتفت کردیده و بیشتر از پیش بجهت  
 آن اقدام مینمود در همین اثناء برادر زن وی از این دار فانی بسرای دیگر  
 رفت و این حادثه خیلی مایه اندوه و افسوس وی گشت - شریک بزرگتر  
 مستر کروکاک نیز در آن اوان بدو و این جهان گفت - مورد محضر راحت  
 و رفاهیت عیالش عمارت رفیعی در خیابان قصر کنسپنکتن ایتساع نمود  
 و آنرا از هر جهت مکمل نمود و نیز در کبرلند نیز ملکی خرید و میخواست  
 آنرا بهیلاق خود قرار دهد - زود بعد از آن عیالش از صحت مخوف  
 و بعلاکت و کسالت مبتلا گردیده و نمیتوانست که از آن عمارت قشنگ و  
 ملک جدید استفاده نماید - خود مورد میبگفت: «مدتی طول کشید  
 تا وقتی که من توانستم در آن محل افس بکرم - و آن عمارت بزرگ ابدًا بر  
 راحت مانپرزود - در شش ماه مطابق ۱۲۷۵ عیالش فوت شد و مشار  
 الیه در نهایت حزن و اندوه بود و بنظر میامد که عظمت و بزرگی آن  
 عمارت بر افسردگی و وحشت او میافزود - طبیبش سفارش کرد که بجهت  
 آروپا مسافرت کند بعد از آنکه سه ماه در سفر بود بلندن مراجعت  
 نموده و مزاجش خیلی اصلاح یافته بود - همینکه بوطن خود عودت کرد  
 تلکرافیرادر منزل خود دید که اهالی ناشکهام باو کرده و خواهش نموده  
 بودند و کالت ایشانرا در دارالشورای علی قبول نماید ولی مشارالیه  
 امتناع کرده و کلاهل خود را بدینطور بیان نمود - اولاً علم و تربیت من



باندازه نپست که با آن عهد بزرگ برابری کند و خیلی هم از نظر  
کردن در محضر عمومی منتقم - ثانیاً من میتوانم از جهات دیگر خیلی  
مصدق خبر شوم تا اینکه بگویم که لایق ناسنگها م اقدام کنم (مثلاً این کار را از  
عبادات و طاعات باز میدارد و بیست و نیا پیش حق تعالی موفق  
نمیسازد - حتی در بدایت حال هم مورد باغمال خبر به میرد اخذ مثلاً  
وقتی که او را بلند آمد برادرش - و بلیام در کار حمالی مشغول بود و  
چون مشارالیه این امریکه و ضعیف البنی بود جارج مورد بمعاونت  
او پرداخته شبها امانات مردم را بجای برادرش حمل میکرد - کذا لک شرف  
نمود که در بلاد کبر لند ادارات کتابخانه عمومی دایر سازد و از جهات دیگر  
نیز همواره بجهت سعادت هموطنان ساعی <sup>و مجاهد</sup> بود و خیلی توجه داشت که  
مدارسی برای اطفال تجر سیاح تشکیل دهد و بالاخره بدان مقصود  
عالی نایل گردد مدارس مزبوره تأسیس یافته و مخارجشان به نسبت  
پنج هزار پیره - که یکصد و پنجاه هزار تومان میشود - بالغ شد - چهار  
صد نفر از جوانان در دستگاه تجارت وی درلندن مستخدم بودند  
و محض اینکه افکار آنها را تنویر و اذهان ایشان را تزکیه دهد بک نفر از  
ملائیان عیسوی را موظف داشت که هر صبح و شام نماز جماعت بکزارد  
و بعد از آن قلوب آنان را بموعظه و نصیحت متوسل سازد - خودش هم  
غالباً میامد و در حلقه اجتماع داخل میکشت و بک دستگا کتابخانه  
برای ایشان تأسیس کرد که متجاوز از یک هزار جلد کتاب در آن موجود بود  
و علاوه بر جلالت ماهانه بیش از چهل روز نامه برایش میرسید گذشته  
از اینها فضلا و دانشمندان را دعوت مینمود که در اینجا خطابه ها بفرمایند

William — Nottingham —



نافع بدهند و برداشش و معرفت جوانان به فرا بپند - علاوه بر اینکه  
 خودش تا مدت بیست سال در امور خیریه نهایت مکرمت و سخاوت  
 مبذول میداشت مع ذلک برای جمع اعانه که جهت تأسیسات خیریه  
 لازم بود بنفس نفیس حرکت میکرد و در این کار تا اندازه و لوع و اصرار  
 داشت که هر وقت باران داشت دستاش به رفت بخوبی مینفهمیدند  
 که مقصودش چیست و از وجنات و بشراش میدانشند که چه حاجتی  
 دارد - مکالمه ذیل نمونه مذاکره است که با دوست خود مینمود  
 رفیقش - خوب من هم در حالاد بکر چه خبر است  
 مور - بلی حالا برای کدائی آمده ام  
 رفیقش - البتّه من این مطلب خوب میدانم ولی برا چه کار است  
 مور - برای مریضخانه عیّانی است که هر کس بتواند بدن سفارش  
 و توسط دران داخل شود - بیست <sup>لیره</sup> زنایعالی میخواهم  
 رفیقش - این مبلغ خیلی زیاد است  
 مور - هر چه هست من این مبلغ را با اسم جنایعالی درج کرده ام و  
 امیدوارم که التقات خودتان را مبذول میدارید  
 انوقت برای بهمان مبلغ میگرد و باز جهت حصول اعانه بجهای دیگر  
 حرکت میکرد - بعضی متمولین که فی الحقیقه دارای لاف و الوف بودند  
 از بذل اعانه امتناع میکردند و این مطلب باعث تکرر و پنجش موری شد  
 و بارلی خسته بمنزل مراجعت مینمود ولی روز دیگر باز مجلب اعانه میشد  
 و تا وقتی که وجوهاش لازم تحصیل نمیکرد دست بر نمیداشت - بر فقّا  
 خود اظهار میکرد - من نباید دلسرد شوم زیرا که در جاده نیکوکاری  
 قدم زده کارهای حضرت مسیح را سرمشق خود قرار داده ام - ندانم



میکنند شش که اوقات مشارالیه بکار و مراسلات و ملاقات و جمع آوردن علان  
 مصروف نباشد و همواره از یک مجلس مجلس دیگر رفت و آمد و امور خیریه  
 و کارهای نافع مذاکره و مشاوره و معاونت مینماید مثلاً از مد رسه  
 خیریه پتیمان عمر ضحانه بجائی میرفت و از مجلس خیریه مذهبی به محفل  
 مدارس مجائی و از آنجا با داره خیریه <sup>جوانان</sup> مجلس و سپس به مجمع کارگران میباشنافت  
 و بعضی اوقات بجای اسپیکر نصف شب برای معاونت زنان فقراء نفقا  
 میکشست میرفت - کرار ابرو اصرار میکردند که وکالت دارالشورای  
 انگلستان را از طرف شهر لندن قبول کند ولی امتناع میکرد و جوابش  
 این بود - خیر من پیشوایم وقت خود را بکاری بهتر از آن مصروف دارم  
 خیلی اشخاص قابل هستند که بدخول مجلس مایل هستند ولی معدود  
 معاونت و دستگیری اطفال بی کس بجای پدر و راضی میباشند کار  
 من همین است و میخواهم بهمین حال بمانم - مورد همواره ملایم و جوانان  
 بود که طالب کار و شغل بودند و هر وقت نمیتوانست ایشان را در  
 دستگاه خود معین و منصوب نماید سعی میشد که نزد رفقای  
 خود متوجائی برای آنها تحصیل کند و در این خصوص زحمات بی نهایت  
 بر خود هموار میکرد و پس از آنکه جوانان دارای شغل و محلی میشدند  
 مشارالیه بمواظبت و مراقبت احوالشان مداومت مینمود و عادتش  
 این بود که اسامی جوانان و محل اقامت ایشان را در دفتر قری که مختص این  
 کار بود مینوشت و ظهرهای یکشنبه آنها را بنهار دعوت میکرد  
 هنگام عصر بر حسب میزان اول آنها را بکلیسا میبرد و بنصایح خیریه و اظهارات  
 مشفقانه ایشان را <sup>هدایت و</sup> دلالت مینمود - در روزنامه او بسیاری نکات و شایسته  
 مانند مرقوم ذیل است - بهیست و در نظر از جوانان که کار و شغل برآ



انها پيدا کرده بودم با تمام اهل خانه صوفی و سنی بنهار دعوت کردم - گاهی  
 فراموش نمیکم که اول وقتی که بلند زانمدم کسی نداشتم که مرا بجانۀ خود دعوت  
 کند و پند برائی نماید - غالب اوقات مور بیدارن مواضع نسبت انداخته  
 روزی چنین نوشت - چون دایه ای مسیحی نزد فقراء رفته و آنها را از بد  
 بختی و فلاکت نجات دادم - بحسب کثافت و فقر و فاقه دارند - از بد  
 آنکه نفوس انسانی در آن کثافت و فلاکت چنانی میباشد بسی متاثر و متجه  
 گردیده و از خیرات و مبرات که بی عاها و بدون تحقیق و تدقیق معمول میگردد  
 اظهار تنفر مینمود و میگفت - من بشن دارم که خیرات عمومی که بی عاها و بد  
 تحقیق نسبت بفقراء مبدول میشود چندان فایده حقیقی ندارد بلکه مایه  
 تولید تبلی و عطاالت و موجب سستی و رخاوت میگردد و بک رسنه  
 درویش بیکار میراشد و عادات مضرة میان فقراء و حادث میگردد و آن  
 فلاکتی را که باید رفع کند از دهاد میدهد - من هم مانند کار و بروهام  
 گمان میکنم که مشرب خمر و ادر احتیاج و دایه جنایت میباشد - مورد  
 عقیده بر این است که بهترین وقتیکه میتوان فقر را تا تعلیم داده نجاتی است  
 که جوان و خورده سال هستند و از این رود و تأسیس مدارس مجانی  
 و یتیم خانه ها کمال تقویت و نهایت مساعدت مبدول داشت در ۱۸۶۶  
 مطابق ۱۲۸۳ مور بسمت امین صندوق مدرسه تجا فیلد لین  
 مقرر شده و دفتر اعانه جدید باز نموده خودش سالی یکصد پوند  
 در آن نوشت این تأسیس مشتمل بر مدارس اطفال کوچک بود که  
 اطفال شیر خوار را که مادرشان در هنگام روز بکار مشغول بودند

Lord Brougham (۱)

Field Lane (۲)



پرستاری میکرد و مکتب پسران و دختران داشت که شاگردان در  
 اینجا خواندن و دوختن را فرا میکردند - عاریت مزبوره برای آنان  
 و مردان بیکس پلک نوح ملجا و پناهی بود و زنهای ناوقت در اینجا اقامت  
 میکردند که بحصول شغلی موفق میشدند - این اداره مشتمل بر <sup>نظارت</sup>  
 مخصوص بود که از یک پنس رویا لایعانه میکرد و معبد داشت  
 که هفتصد نفر در اینجا اجتماع میکردند و مجلس مخصوص <sup>داشت</sup>  
 که جوانان جمع شده و محاورات و مذاکرات مفیده که باعث تزکیه  
 اذهان ایشان اقدام میکردند - فقراء و بیگسان هواره در مد نظر  
 مورد بودند و بعضی اوقات از کثرت فکری که در باره آنان مینمود بخواب  
 و راحت نمیرفتند و تا اندازه که میتوانست از سعی و مجاهدت دریغ  
 نمیداشت - یکی از طرق حسن خیریه که مورد اختیار کرده بود این بود  
 که کتب و مجلات نافع را خرید و میان فقراء تقسیم مینمود و وقتیکه کتابی در  
 نظرش مطبوع افتاده و میداشت که مطالبش بحال مردم نافع و سودمند  
 میباشد علی الفور عده کثیری از آن ابتیاع و انهاران نزد مردی که گمان میکرد  
 خیلی منفعه می شدند انهار میداشت و کذلک بعضی از انهار ابدست  
 فروشان میداد که بفروش رسانند - پلک از جهات و اسبابی که مورد  
 میتوانست تا این اندازه باجاء خیرات موفق شود این بود که خیلی بوقت خود  
 مواظبت مینمود و در کارها و وعده های خود پلک دقیقه هم تاخیر نمیکرد <sup>کذا</sup>  
 در مراسلات خود نیز خیلی مواظبت داشت و جواب خطوط را با پسندی  
 که بر میکشت مینوشت - در دستگاه خودش میتوانست بیست نظر  
 اداره را نقیض کند و هیچ سهو و غلطی از نظر دور بین او مخفی نماند  
 همانطور که در صحبت و تکلم چست و چالاک بود در اقدامات خود شرم



جذب و چپاکی داشت - مشاورانیه سریع التحریر و طلیق اللسان بود و هرگز  
از چیزی مانند کله حال متعجب نمیشد و هر وقت کسی اظهار میکرد که از عهد  
کار بک بد و تحول شده بر نیاید بی اندازه عنایت میکرد کردیده و راتوبیخ  
میکرد و توصیه مینمود که هرگز با این گونه معاذ پر مشغول نشود و خود را  
بدنام سازد بلکه با کمال جد و جهد با انجام آن کار پر داخته عواقب و موانع را  
از میان بردارد - مورد مالکی در کبر لند خریده و عمارت آنرا که خیلی نفیس و  
قشنگ بود تعمیر کرده بطرز قرون اخره مکل و مرتب نموده در آنجا هر گونه  
نهضت خیریه را تشویق و ترغیب مینمود و جاهد بود که حسنیات خودش را  
در قلوب همسایگان خود جایگزین سازد و بمان طوریکه کار او افتاد و اتمند  
خود را در انجام ضایعات میکرد فقره بیچاره کار این با کمال سستی و خوشحالی  
مهمانی مینمود و بعضی اوقات هر هفته یکبار او با چند نفر از اصف چاه  
دعوت مینمود - بازار عین و دهقانان محاطه مینمود و هر وقت شاهد  
میکرد که اختلالی در امور ایشان راه یافته کمال جد و جهد را با صلاح  
آن معمول میداشت و بهیچ وجه از معاونت آنان فرو نمیکزاشت - محض  
اینکه بکار و شغل خود شوق و ذوقی داشت با شد هدایا و انعام مخصوصی  
برای بهترین باغها و بهترین کلهها و بهترین سبزی آلات میداد - مورد و  
منزل عالی داشت که یکی در لند و دیگری در کبر لند واقع شده بود  
ولی چون عیال و اطفالی نداشت همیشه از سکونت آنجا متوحش بود و چنین  
مینوشت - چون خودم تنهادران منازل هستم خیلی وحشت بر من مستولی  
میشود بالاخره با خانمی جلیل و کامله تلاقی کرده و برایمزا و جث تکلیف کرد  
و اگر چه مختاره او را از قبول آن تکلیف مشاع نمود ولی بالاخره چون مشار  
الیه الحاح و اصرار کرد مشارالیها و برای پذیرفت در مسئله مطابق ۱۲۷۸



خانم مزبوره را که مستحاکم بر یکس و همیشه مسنر بر یکس یکی افتامورین نکلیس  
 در مد راس بود بنکاح خود را و در این مزاجت از هر جهت مقرون  
 بکمال خیریت و بهجت بود و مشارالیهادر هر کار خیر و برامساعدت و معاونت  
 مینمود. حاج مورد روز نامه خود نوشته. امروز پیر زنان را بصرف چاهی  
 دعوت کردیم و خوشترین روزی که من و عیالم در کبر لند گذرانیدیم همین بود  
 بعضی اوقات نوکران خود را ضیافت میکرد و تمام ایشان را بامادر خود و معلم  
 مدرسه بخارج شهر میفرستاد که در اینجا خوش بگذرانند و از روز خودش  
 در مدرسه بتعلیم اطفال مبادرت میکرد و عیالش با خانگی از دوستان  
 خود بطبیع غذا مشغول میشد. در شبانه جنگ سختی میان فرانسه و المان  
 واقع شد و تا چندین ماه پاریس در محاصره افتاد. هیچ اذوقه ممکن نبود در آن  
 شهر داخل شود و اهالی اینجا بطوری مضطر و لاعلاج شدند که بانهایت مسرت  
 سگ و گربه و موش و تقریباً هر چه بدستشان میامد میخوردند و حتی بعد از  
 آنکه شهر مزبور تسلیم گردید باز مردم در کمال بدبختی و فلاکت بودند. در  
 لندن دفتر اعانه باز کرده یکصد و بیست هزار لیره انگلیسی. معادل هفت  
 صد و بیست هزار تومان فراهم آوردند و موردی که یکی از اعضاء چالاک و  
 مجدان هیت خیریه بود شخصاً به پاریس رفت تا اعانه مزبوره را تقسیم و توزیع  
 نماید و الا هفتاد تن نان و پنجه هزار لیره بدینجا فرستادند و وقتی که مردم  
 برای تقسیم اعانه اجتماع میکردند و اظهار مینمود که گاهی در عمر خود  
 هیچ اشخاص بخت و ضعف و اندک پده است. فقط نانی از بدبختان تحصیل  
 کرده بودند مرکب از سیاه دانه و خاشاک بود و سه ربع آن خور و خاشاک  
 و ربع دیگر آرد سیاه میبود. در بازار اینجا فقط چند سگ و گربه مرده  
 برای فروش بود آرد و سبزی آلات اهدا در اینجا وجود نداشت و تمامیت



چهار ماه بالمره شهر تحصیل نمیشد - توزیع وجوهای خیریه از صبح  
زود تا نصف شب طولی کشید و رفت و رفت ده هزار نفر مردم تمام  
شب را بامید و انتظار اینکه فردا صبح باز وجوهای خیریه توزیع میشود  
می گذرانیدند و تا روز دیگر مترصد و منتظر میماندند - بعد از آن پایش  
بیشتر دوچار صدمه و بلبه کرد بدیع بعضی اعضا هالی بید بن انجاموجبات  
زحمت و مشقت برای مردم فراهم آورده اینبه عمومی و شخصی را آتش  
میزدند - مور مجد دایار پس مسافرت و تا وقتیکه تمام وجه خیرات مصرف  
کر دید در اینجا اقامت نمود - و قق که بوطن خود عودت نمود خاطرش از  
تذکار اندوه و مصیبت مردم مملو بود ولی از این مطلب خوشنودی داشت  
که در وقت زحمت و بلبه و ظایف خود را نسبت بنوع خویش معمول داشته  
و از آن جهت بیچوجه فرونگذاشته - در سنه مطابق ۱۲۹۳ آثار و اعلام  
مرت برخواطر مور مستولی کرد بدو در اوایل آن سال اظهار نمود که شاید  
این آخرین سال حیوتم باشد - در نهم ماه جون چنین نوشت - من نباید  
فراموش کنم که حالا هفتاد سال دارم و شاید دیگر در این دنیا چندان وقت  
و مهلتی نداشته باشم - بالاخره حرکتش ناگهان در رسید یعنی روزی  
یادوستی در یکی از معا بر کار الپشل - ایستاده بود که ناگاه دواسب  
رها شده باکمال سرعت و شدت بدانطرف دویدند و یکی از آنها الکدی  
مخت بد و زده و پرا از پای در آورد - و قق که او را بخانه او بردند عبال  
و بستگانش بتسلی وی پرداختند ولی مشاور الپ اظهار نمود که ابداً از  
مرت خوف و هراسی ندارد و بخوبی میدانش که دم آخرش در رسیده -  
اگرچه قوه فاعله اش از میان رفت و چند ساعت از تکلم عاجز ماند ولی



باز در کمال مسرت و شادمانی بعبودت خود باقی بود و انتظار مرگ نمی گشتند  
 ظهر آن روز که ناقوس کلیسای باوژ - بصداد آمد و خبر وحشت اثر قوت  
 او انتشار یافت همه مردم قرین اندوه و حسرت شدند - ز پر بادکاری  
 که در کلیسای کارلوسل محض تکریم و توقیر او بر پا کرده اند این کلیات را  
 درباره او نوشتند - قوت قلبش بی نظیر پاک نفسش بی

عذر بود - خلق کریم و رحم عمیم داشت از حیث نسب پس یکی از فقراء  
 بود و بناز و نعمت و ثروت و دولت متولد نگشته بود ولی از کثرت  
 ذکاوت بمحصول ثروت موفق شد و همواره آنرا در راه خیر مصروف  
 داشت - مشارالیه بنده مطیع خدا و پیشرفت کلیه امور خیریه  
 تابع و پیرو حضرت عیسی بود -

حیوة مورد سر مشق شریفی میباشد - باوصف اینکه نسبتش بسپست و  
 احوالش در نهایت فلاکت بود مع هذا از فرط ذکاوت و صحت عمل  
 بمحصول شرافت و ثروت نایل شده و چنان بربنیک نامی زیست نمود  
 که محبوب عموم شد - از صداقت و مجاهدت متحصیل ثروت نمود و  
 از حسن عقیدت و پاکی فطرت بنهیج ثروتش را مصروف داشت که  
 ظلمت و فلاکت نوع انسان را مرتفع و منطفع نمود -



## جان کینو

معدودی از مردم مثل جان کینو گرفتار زحمت و عسرت و دچار رنج و مشقت بوده اند - ولی مع ذلک از کثرت جد و جهد و ثبات قدم و حسن اخلاق بر کلیه متاعب و نوائب غلبه کرده و بر تبه مفید محترمی نایل گردید - مشارالیه بتاریخ ۴ دسامبر ۱۸۰۴ در پلاپوت متولد گردید و خیلی علیل و نحیف بود - پدرش زنجار بود و مادرش غالباً مجبور و بی کشت که بیرون رفته کار بکند و قوتی برای خانواده خود تحصیل نماید - و اینکه چهار ساله بود جدّه اش او را بجانۀ خود برده و با محبت مادرانه و شفقت صمیمانه بحال او توجه نموده او را بنمزرارع میبرد که بچیدن کل و گردش غله مشغول شود یا او را بساحل دریای میبرد که حرکت امواج را مشاهده و ملاحظه نماید - در سن هشت سالگی او را بمدرسه فرستادند و نمیتوانست مستمراً برود و بنوعی اختلال مزاج مانعش میشد و هم جدّه اش از ادای مشاھرهِ عاجز بود - اول مشارالیه بیست و سه و بعد از آن بمدرسه دیگر رفته و چیزی در آنجا نپایان بخش و خواندن و نوشتن او خیلی بد بود - فیما بین هشت سالگی و ده سالگی در چهار مدرسه رفته و تمام تقریبی که باور رسید منحصر باین بود - جدّه اش کمال سعی و کوشش میکرد طفل را مشغول و سرور سازد و کلیه امثال و حکایاتی که میداشت با او میگفت و بک نفر گفتاش خوش طبع هم که در آن حوالی میماند در باره او بزمین قرار میداشت - و قق که شنید حکایات مزبوره بطبع رسید و در کتب مندرج میباشد با کمال اشتیاق هر فلسفه که بدستش میرسید بابتیاع آنها مصروف میداشت و از همسایگان



نیز کتاب بهار بیت می گرفت و در اندک مدتی کبکی را که بدستش می آمد  
 در همان معبری که توطن داشت قرائت می نمود - و چنینکه فقط ده سال  
 بود جدّه اش از کثرت فقر و فاقه مجبور شد که با دختر خود یعنی مادر  
 جان کین و اقامت نماید و این طفل مخفی و ضعیف که کمال شوق بکتاب  
 داشت بمنزل خود شان که از شناخت پدرش مظلوم و تارک شده بود  
 تأمّدت و دو سال این طفل بیچاره باید و خود که شغل معماری داشت  
 کار کرده و ناز و رفاه بود در ده سالگی داخل شود که روزی در حال  
 زنبیلیه بر از سنگ بیام خانه میبرد پایش لغزیده و از ارتفاع سی و پنج فوت  
 در فضای انخانه افتاد - اگرچه بالاخره از آن صدمه جان بد برد  
 ولی مدتی ناخوش و بگری بود - قوه سامعه اش بکلی معدوم گردید  
 بعد از آن ابد او از و صدائی نمی شنید - مدتی طول کشید تا اینکه  
 فهمید قوه سامعه اش و داع کهنه و مرض گری دو چاروی شده  
 اگرچه میدید و فقايش صحبت میدادند ولی گمان میکرد که نجوی میکنند  
 بالاخره آنچه را میخواستند باو بگویند نوشتند و بدستش دادند  
 ولی مشارالیه را دهشت و وحشت عارض شده با کمال تعجب فریاد  
 زد - چوای نویسم و صحبت نمی دارم - سپس انخبر و وحش را  
 کتباً باو ابلاغ کرده و نوشتند - شما که هستید - وقتی که کپشوا  
 بستر بیمار می برخاست ابدانم پشوانست فایده و نفعی به پدر خود رساند  
 و جدّه اش باندازه فقر و محتاج بود که نمیتوانست و بر اصرار عدت و معاش  
 نماید و از انجا حرکت کرده بجای دیگر انتقال نمود - حالت پدرش  
 روز بروز بدتر می شد و چندی آن پسر بیچاره بفقر و فاقه و کسرت  
 و تنگ دستی گرفتار مانده از شدت سرما میلرزید و با پای جروح خونی



الود بکوششها میخیزد - بالاخره همسایگان بحال او توجه نموده و پیرادر  
 کداخانه پلاهیوت فرستادند و انوقت سنش پانزده سال بود - خوشبختانه  
 آن طفل بدبخت بیکس دوست و باری پیدا کرد و در پیش کداخانه خیلی  
 بحال او رجعت آورد - اولین کاری که کرد این بود که کفش دوزی بیاموزد  
 و در اندک وقتی کمال مهارت را در آن حرفه حاصل نمود - یک سال بعد  
 از دخولش در اینجا شروع کرد روزنامه از شرح حال خود ثبت نماید و  
 کلیه مکارم و محبتهای که از طرف جدّه اش بدو مبذول شده بود برشته  
 تحریر آورده در هجدهم اپریل ۱۸۱۹ مطابق ۱۲۳۵ هجری نوشت که مشایخ الهیها  
 این دارفانی را وداع گفته است - اندوه و حزنی که از حدوث آن ساخته  
 حاصل نمود زاید الوصف بود و بطوری مکرر و مریز جگر گشت که بفریاد  
 و توصیف نمایند پسران بدخلاق آن اداره با جان کین و خیل بدر رفتن  
 میکردند ولی یکی از رؤساء اینجا نسبت بوی محبت و عطوفت نموده  
 کتب خود را با و عاریت میداد و او را بنوشتن عقالات تشویق میکرد  
 و نکارشات و پرابها برین ابراز و قرائت مینمود - بعد از آنکه دو  
 سال در اینجا اقامت کرد او را نزد کفایشه موسوم بودن بشاکردی  
 نهادند که حرفه مزبور را تکمیل نماید - انوقت هفده ساله بود و بانه <sup>تسبیح</sup>  
 تاسن بدست و یک سالگی بشاکردی باقی بمیاند - این مطلب اولین  
 قدم خود به سمت ترقی پنداشتنه و بابت نوع مخوف و استیکار در روز  
 نامه خود چنین نوشت - پیش از این ساکن کداخانه نپستم بلکه شاگرد  
 کفاش میباشم - ولی این امیدهای عالی و خیالهای منعالی بزودی  
 مبدل بیأس گردید و همین شغلی که با کمال اشتیاق اولین قدم خود به سمت  
 ترقی میپنداشتم سخت ترین و ناگوارترین حصه عروسش بود - از باب اشتغال



بی رحم و غدا ری سنت دل بود و این پسر<sup>م</sup> کر را بدینجهت انتخاب نموده  
 بود که شاید کری وی از اظهار شکایت ممانعت کند و ویرا از حصول  
 عدل و انصاف محروم سازد - غالباً اوقات مجبور شد<sup>ن</sup> به ساخت که شایسته  
 یا هیچ<sup>ی</sup> ساعت کار کند و بدون رحم با و میزد - حالت ان بیچاره  
 باندازه دوچار شد<sup>ن</sup> و مشقت بود که عازم شد خود را بکشد و شقا<sup>وت</sup>  
 و بدینجی خود را خاتم بدهد - ولی چون از حسن حظ بنوشتن توانا بود  
 از این روش حال خود را کاملاً نوشت<sup>ن</sup> بعد لپه فرستاد - رؤساء  
 عدلیه از حسن تحریر وی متعجب<sup>و مسرور</sup> شدند و نمیشو<sup>ا</sup> انستند که آن کنند که  
 بک نفر شاگرد بدینجی کر بتواند بدین فصاحت و بلاغت خود را بآنها<sup>خیالات</sup>  
 آورد لهذا او را مستخلص کرده و مجدداً بکراخانه فرستادند ولی عشق  
 و شغف کپی و به حصول علم و دانش چنان بود که حتی هنگامیکه نزد افظالم  
 غدا توقف داشت فرصت بدست آورد<sup>ن</sup> مطالع میگرد - چگونگی احوا<sup>ش</sup>  
 در این وقت معروف و مشهور گردیده و بعضی مقالاتش در یکی از جراید  
 اتحاد رج گشت - بعضی دوستداران عالم انسانیت دفتر اعانه باز کرده  
 و او را از کراخانه بیرون آورده و ترتیبی دادند که پیشتر بتواند از لذت مطالع<sup>ه</sup>  
 متلذذ گردد - دو از ده ماه بدینطور گذرانید و بعد از آن مستر گروز  
 نام دندان ساز ساکن اکثر تکلیف نمود که کپی را بشاگردی خود مقرر  
 نماید و شرایطی مطبوع و مستحسن با او مرتب داشت که برای مطالعه  
 و تحصیل وقتی کافی داشته باشد - هنگام اقامتش نزد مشارالیه  
 اولین کتاب او را که موسوم به مقالات و مراسلات بود انتشار دادند  
 مستر گروز مایل بود که حرفه پر منفعت خود را ترک کرده و داعی عیسوی  
 شود لهذا کپی در سنه ۱۲۵۸ بمدرسه بزرگ انجمن دعوت در اسبندگش<sup>ن</sup>



لندن رفت که فن طبع بیاموزد - در سنه ۱۸۲۷ او را بمبایطه فرستادند  
 که اداره مطبعه ان انجمن را سرپرستی نماید و هجده ماه در آنجا اقامت نمود  
 همینکه کپنویان انگلستان مراجعت نمود مشاهده کرد که دوست شفیعش  
 مستر گروز قهتیه می بیند که بمشرق برود و مردم را بدین عیسوی  
 دعوت نماید - کپنو نیز قبول کرد که با او برود و معلم اطفال شد  
 بعد از مسافرت طولانی از وسط روسیه در ماه اکتوبر ۱۸۲۹  
 مطابق ربیع الثانی ۱۲۴۵ به بغداد رفت که در آنوقت بشهر صد  
 مسجد مشهور بود و در ماه اپریل ۱۸۳۰ مطابق شوال ۱۲۴۶ مدرسه  
 ارامنه افتتاح گردیده هر دو وی انها کمال امیدواری بحسن اشقیای  
 خود داشتند ولی مرض طاعون تدریجاً بمیت بغداد میآمد و  
 زود بدیاج سرازیت کرد - در مدت دو ماه قریب سه ربع اهالی  
 یعنی عتقا و از هشتاد هزار کس این جهان را وداع گفتند و بعضی  
 اوقات عدّه اموات هر روزی بس چهار هزار نفر رسید - اشخاص  
 که داخل خانها میبردند در دجله میپاشیدند تا بجانب سفلی  
 شط بروند و انهایی را که در معابر میبردند بحال خود می گذاردند  
 تا هزاران سکانی که در انجام بکشتند آنها را طعمه خود سازند - کراراً  
 فقرای بیگس در معابر دیده می شدند که باستغاثه کف نانی طلب می  
 کردند و در خانها ها صند ها مردم ترک حیات می گفتند و پشت  
 بامها صند ها مردم دیده می شدند که دست تأسف را بیک دیگر  
 ساشیده فریاد میزدند - قسمت چنین است - قسمت چنین است  
 عیال مستر گروز بطاعون مبتلا شدند و زایش بعد از هشت روز  
 فوت نمود و از اعضا ان خانواده که ۱۳ نفر بودند فقط ۵ نفر باقی ماندند



بالآخره خود مستر گروز مبتلا شده ولی بعد از ناخوشه سختی عافیت  
 یافت - هنوز طاعون رفع نشده بود که بلای دیگر بران شهر وارد گشت  
 یعنی دجله طغیان نمود و خانها را برده و پانزده هزار نفر زهر او را در فتنه  
 هلاک شدند - نصف خانه مستر گروز منهدم گردید ولی اهالی  
 آن قبل از وقت فرصتی بدست آورده جان خود را ایستادند بر آوردند  
 نوائب و بلا پای اینجا منحصر باین نبود بلکه بعد از طاعون و سیل شهر  
 مزبور در محاصره افتاد - شرح آن اینست که سلطان عثمانی با پاشای بغداد  
 منازعه کرد و پاشای حلب را بر کوبی وی فرستاد - تا مدت دو ماه  
 بغداد هدف تیغ محاصره بود و بالآخره تسلیم گردید و امنیّت حاصل  
 گشت - در ماه جولای ۱۸۳۲ مطابق صفر ۱۲۴۸ مستر گروز و کپتو  
 هر دو متفق الرأی شدند که برای کپتو مناسب است بانگلستان عزت  
 کند زیرا که لزومی برای تعلیم و تدریس نبوده ولی مسافر قش از طریق  
 ایران ۹ ماه طول کشید - مشارالیه بلباس شرقیان ملبس گردیده  
 و چون اقامت خود در بغداد معرفت کامل با طواری و رسوم و عادات  
 و خصال شرقیان حاصل کرده و این مطلب بعضی از کتب و پرازی قلم  
 ساخته بود - در ماه جون ۱۸۳۳ مطابق محرم ۱۲۴۹ کپتو بانگلستان  
 رسید - اینجن اشاعه علوم مفیده که چند سال قبل احداث شد  
 در تحت ریاست مستر چارلس نایت بود و مشارالیه نسبت به کپتو  
 محبت تامه پیدا کرده و او را موظف نمود که مستمرّ ابرای خریدنی  
 مکار بن مقاله بنویسد و سپس تمام اوقاتش بنیابت مدبرانجریه  
 مصروف گردید - در ماه سپتمبر ۱۸۳۳ کپتو تا همل اختیار نمود و  
 این مطلب خیل بر راحت و مسرت او افزود - چهار طفل برایش متولد



شدند و بکمال دلسوزی مینویسید - هرگز صدای یکی از آنها نشنیدم - دران اوقات کتابی موسوم به حواس مفقوده اشاعه داد و بعد از آن کتاب دیگر موسوم به - سیاحت نوشت و این هنوز کارهای مهم برایش آماده بود و مستر نایت او را بنوشتن دایرة المعارف مختصری که موسوم به پنی سیکلوپیدیا بود بگماشت - و قتی که بعد از آن مستر نایت عزم خود را بر تألیف انجیل مصور جزم نمود انجام انرا بر کپنو محول داشت و سالی دو و نیم و پنجاه لیره انگلیسی باو داد و قتی که کار مزبور انجام یافت و انوقت جائزه خوبی باو عطا نمود - همینکه در سال ۱۸۲۸ ان کار بتمام رسید کپنو بنوشتن تاریخ فلسطین شروع نموده و سه سال بدان مشغول بود - بعد از آن کتاب موسوم سیاحت عیسوی را انتشار داد ولی چون امور مالیته مستر نایت دوچار اختلال بود از این نقطه سه جزعان بطبع رسید - کپنو مجبور شد غزلها که ابتیاع کرده بفروشد و خسارت هنگفتی از این معامله بر او رسید در انوقت شهرت کپنو باطراف و اکثاف پیچیده و مسرت بلك و شرکاء ساکنین ادنبرك او را موظف داشتند که تاریخ فلسطین را از زمان مسیح تا الان بنویسد و بعد از اتمام این عمل کتاب دیگر موسوم به دایرة المعارف انجیلی را که دو جلد بود نوشت - از انجا پس که در کتب بلاد اروپا مشهور گردید و دارالفنون کسین لقب فیلسوف را بدو اعطاء و از این جهت قرین افتخارش نمود - سپس ده نمره از مجله معروف - بمعارف مقدسه نوشت - از سال ۱۸۴۶ مطابق ۱۲۶۱ تا ۱۸۴۹ مطابق ۱۲۶۷ از کثرت زحمات و کار و فقر و اضطراب ببالایم روحانی و اسقام جسمانی گرفتار بود و دوستانش در پلاطموت بمعاونت وی برخاسته و فتر



اعانه باز کردند و پرنس البرت شوهر ملکه و یکپور پامبلخی معننا  
 به مرحمت فرمود - در سال ۱۴۹۱ بنویشتن کتاب اخیر خود  
 مبارک بود و در مرتبه انرا بطبع رسانیدند - هنگامیکه کتاب  
 عزیز در تحت طبع بود چندین نفر فضلا بزرگ و دوستان بانفوذش  
 عرضیه بدولت انگلیس نوشتند استدعا نمودند که در حق کپی بیدل  
 مرحمتی شود - در عا دهمین ۱۵ مطابق محرم ۱۲۶۷ لار دجان در سِلِ صَد  
 اعظم انگلیس خطی بدین مضمون نوشت - <sup>باو</sup> علیا حضرت ملکه امر فرمودند  
 در ازاء کتب مفیده که نوشته اند خدمات نافه که به عالم معارف کرده اند  
 سالی یک صد پاره از کپی خودشان بشما اعطا شود - ولی محل افسوس است که  
 از این عطیه که کمال استحقاق بدان داشت متلذذ و منتفع نکردند  
 از کثرت کار و وفرت تشویش صحت مزاجش اختلالی بهم رسانید -  
 صدای که از زمان طفولیت بدان گرفتار بود باندازه شدت یافت که نمی  
 توانست بیش از نیم ساعت پشت میز بنشیند - اطباء گوارا  
 بلا اخطار کردند که عجز از استراحت تامه چاره و علاجی نیست ولی  
 جوازش همیشه این بود - من باید اول کاری که بدان موظف هستم بتمام  
 رسانم و اگر بدانم در حالیکه قلم در دستم هست مهمرم باز کار خود را  
 ترک نکرده و تا دقیقه آخری که خدا مرا حیات داده مشغول خواهم بود  
 بدین طور تا یک سال دو چار کشمکش بود و عاقبت همینکه کار  
 خود را بانجام رسانید حیاتش نیز بتمام <sup>و انتهای</sup> رسید یعنی بجزدی که کاتبش  
 تمام کرد احوال او خیلی مختل گشت و رفقای معارف خواه او اعانه  
 جمع کردند که بتواند یک سال در نزهتگاهی از المان استراحت نماید  
 و باز نوهفت طفل خود بدیاجاشتافت - در کافستانتیک پسر



و بخت دخترش در مدت هفت روز فوت شدند و منعاقب آنها خودش  
 نیز در ۲۵ نومبر ۱۸۵۴ مطابق ۴ ربیع الاول ۱۲۷۱ بسرای دیگر شناخت  
 عده بزرگی از اهالی بمشایعت جنازه امش شتافتند - احوال این شخص خیلی  
 قابل توجه و دقت است - اگر چه شخصاً طفل فقیر و بی کسی بود و از فواید تربیت  
 و منافع علم و معرفت منافع نکشت بود اما از کثرت جدّ بهمد و خصال  
 حمید و ملکات عالیہ بمداج علمیّه ارتقا کرده و چندین کتاب از خود بیکارنها که در کتاب  
 خود شنا نافع و سودمند بودند -

## ۱ جوزف لیورسی

هر چند میخواستیم این رساله مختصر را بپایان آورده از تطویل و اطناب  
 صرف نظر کنیم ولی چون این مقاله اثباتی تا در جات شتی بحال مسلمانان  
 مفید و قابل توجه میباشد از این رو بدو رج - احوال این مرد بزرگ  
 مبادرت میکنیم - پیش از شروع بموضوع لازم است اظهار شود مفاسد  
 شرع برادر باب فطانت و ذکاوت واضح میباشد و سزاوارست که در شرح طهار  
 اسلام بحرمت آن امر شده اینست که مفاسد آن امّ الخبائث لا تعد ولا تحصى و  
 باندازه اینست که هیچ وجه در محبت ما مسلمانان نمیکند - همه عقلای عالم  
 در این موضوع متفق و باوجودیکه بقوانین اسلام پای بند و معتقد نیستند مع  
 هذا با کمال بیغرضی این حکم نافع را تحسین و تمجید کرده حکمت و اصابت انرا  
 تسلیم دارند - فرمایشات اولیاء و علماء و فضلاء اسلامی در این باب  
 بطوری و فور و شیع دارد که هم در این مختصر مقاله نمیکنند و هم از  
 کثرت اشعار در نزد مسلمانان تکرارش تطویل بلا طائل و تحصیل حاصل

(۱) Joseph Livesey



میباشد - اما گفتار دانشمندان خارجه هم برای مسلمانان جدیست  
 و تازکی دارد و هم برفان ظاهری سازد که حکمت این حکم مبارک تا چه  
 اندازه مسلم و مقبول قلوب فضلاء عالم شده است - یکی از فضلاء  
 انگلستان گوید - شرب خمر شناخت میله و منبع غالی جنایات و فلات  
 این مملکت است - لایز بروهام یکی از امراء و دانشمندان انگلکت  
 گوید - شرب خمر مادر احتیاج و دایه جنایت است - دیگری از بزرگان  
 فرمايد - شرب خمر دست و امر تقش و چشم را پر آب و خواب آدم را  
 مغشوش ساخته باعث اخفا و احلام و کثافت تنفس و نسیان کامل گردد  
 در امثال عبرتست - جائی که شیطان نمیتواند خودش برود شراب را  
 بر نیابت میفرستند - دیگر از خود مندان سرايد - آنکه شراب را  
 دوست دارد نباید محل اعتماد کرد و زیرا که از عهد حفظ اسرار بر  
 نباید - خمر نه فقط انسان را دپوانه می کند بلکه بحالت سبعت تنزل  
 میدهد و اگر تو بدان دوستی داشته باشی البته عیال و اطفال و  
 احباب با تو دشمنی خواهند داشت - شیکسپیر چندین گفتار نفیس  
 در این باب دارد و از انجمله فرماید - دروغا که انسان چنان دشمنی را  
 در دهان خود بگذارد که عقل و خردش را از دپده و او را از اوست  
 بی کانه سازد - چرا آدم باید با کمال شور و شعف ذوق و طریحی  
 به شامد که ویرا بچواند انتفال دهد - کسیکه باده خوار و می  
 کسار است در بد و امر حق میشود و چیزی نمی گذرد که جوان می گردد  
 مفاسد این امم الخبائث و امم الفساق چنان ظاهر و باهر گشته که با وجود  
 عیسویان بر حسب ظاهر باستعمال مسکرات مجاز هستند حالا  
 که تنایج و خمر و ثمرات مضره ان مطلع شده اند با کمال جد و جهد



تن آدمی شریفیت بجان آدمیت؛ نہ ہمیں لبائیں تھاستان آدمیت



*Joseph Livesey.*

(جوزف لیوئی)

(اولین مروج پرنٹر گاری)







و دفع ان اقدام دارند - در هر مملکت و هر شهر و هر قریه و قصبه  
 انجمن مخصوصی تشکیل داده اند که اعضایش بترك مسکرات متعهد شده  
 و در اشاعه این طریقہ حق المقدور سعی و جاهد میباشند -  
 این انجمنها که موسوم به محفل پرهیزکاری - هستند از اروپا و امریکا  
 باسیا و افریقا اشاعه یافته و اعضا آنها بچندین ملیون نفوس بالغ  
 میباشند و در مواقع معینہ جشنهای باشکوه گرفته و بابت ذوق  
 و شوق ناگفتنی خطاب به ها و نطقهای غرادر حرمت مسکرات و لزوم  
 ان میخوانند و علاوه بر این اقدامات و عملیات مقداری هنگفت کتب  
 و رسالات و لوازمی که مفاسد شرب خمر را بایمانی فصیح و بلیغ تشریح  
 می کند طبع و انتشار میدهند و محض تشویق و ترغیب بکران بصر  
 بک از اعضا خودشان که در پیشرفت این امر سعی جمیل بظهور  
 رسانیده نشانهای مخصوص اعطاء و بشارت ایشان ضیافتها شایان  
 میدهند - پیشتر این ذوات محترمه که بر حسب استحقاق باید از آنها  
 خبر خواه نوع بشر نامید جوزف لیوزی بود که اکنون مخضری شرح حال  
 درج میکنیم - مشارالیه در سال ۱۷۹۴ مطابق ۱۲۰۹ هجری در قریه  
 نزد بک پرستون از بلاد انگلستان متولد شد و پدرش شجاع  
 فقیری بود - جوزف برادر و خواهری داشت اما هر دو فوت  
 شدند و زود بعد از ان والدینش نیز از این حیات مستعابدار  
 قرار انتقال یافتند - در سن هفت سالگی جوزف کوچک بی پدر  
 و مادر و خواهر و برادر بود و معلمش منحصر بر پیره زنی بود که مکتب  
 داشت - بیستم مشارالیه را انجمنه جدش بردند و پیر مرد بساختن

Preston. (۲) Temperance Society. (۱)



منسوبتجا پنبه اشتغال داشت و با وجود بیک جوزف خلی کوچک  
بود مع هذا معاونت جد خود اقدام مینمود ولی کارشان ابد پیش  
رفت نکرد زیرا که هر دو بی علم بودند و اطلاعی نداشتند از آن کار  
بنابر این آن کار را متروک ساختند و برپسیدن و پیمان پرور شدند  
و چون خیلی بفقیر و فاقه دوچار بودند از عهد استخدا م نوکر بر نی  
آمدند و جوزف با مورخانکی مانند شست و شو و نجث و در وقت  
و غیره متوجهی شد ولی هرگز از تصدی این احوال کله و شکاپت  
نداشت و در او اخو عمر خود می گفت - اگر باز فلاکت و ضیق معیشت  
برایم دست دهد همیشه همچو احساس میکنم که در حالیکه دیگران  
از وقوع اشکالات و زحمات متحیر و مضطرب مانده و شاید از گرسنگی  
بفلاکت میرسند من میتوانم بکمال راحت زندگانی کنم - بجز بیکه بجد  
کفایت توانائی و مقدرت حاصل نمود پشت چهره و پیمان در پشت  
و قاعدت هفت سال در گوشه سرخاب مرطوبی که فقط دکان ایشان  
بود بتجمل زحمت و مشقت اشتغال داشت و این عادت موجب حلا  
مرض مفاصل شده و ویران دام الهی رقیبین رنج و الم نمود - و قنیکه  
و برابکار طاقه بندی کما شدند قادر شد که قلیل وجهی برای خود  
ذخیره کند و بدین وسیله بعضی کتب برای خود ابتیاع نمود عشقش  
بمطالعه آن قدر مفرط بود که اغلب شبها بعد از آنکه جد و جوییش  
بخواب رفته بودند بیدار میماند و بمطالعه می گذراست و چون هیچ  
شمع و چراغی نداشتند از این رو نزدیک بخاری نشست و بدان  
طور کتاب خود را می خواند - مشارالیه ندرت تابد و آن اسب که گاهی در  
جلو خود نگهدارده بخوردن غذا مشغول می شد و کذاک هنکا می کرد



پشت کارخانه ریشمان باقی می نشست کتابی پیش روی خود می نهاد و در آن  
 واحد دست و پا و چشم وی همگی مشغول بودند - همچو بنظر می آمد که  
 نادانی و شرارت در آنوقت عمومیت و شرب خمر در هر جا رواج داشت و جنگ  
 اشاعه پیدا کرده بود که غالب شبها ساعت کلپسا می ایستاد و زنک  
 نمیزد و همه مردم فردای آنشب بیهوش می گشتند - در شب هم متولی  
 کلپسا باز مست بود - در شانزده سالگی لپوزی بخانه واده عیسوی  
 دینداری مراوده و آشنائی پیدا کرده و بعد از چندی مستمر با آنها  
 بکلپسارفتن بعبادات و طاعات قیام می نمود و از آنوقت بمذهب خود  
 مقید و پایبند بود - همینکه بستن بپشت و یک سالگی رسید تا اهل  
 اختیار نمود و چون آنوقت ماکینه آلات و کارخانجات وجود نداشت  
 و بادست کار می کردند مدخلش خیلی قلیل بود و ازوقه هم بسیار گران  
 بود و بنا بر این صحبتش را خیلی بهم رسید - طبیبش اظهار نمود که  
 باپست بهتر زندگی کند و اگر قدری نان و پنیر هنگام عصر بخورد فایده  
 کلی حاصل خواهد کرد - آنوقت پنیر را از قرار و قریه یک قران می فروختند  
 ولی هیچ در یافت نمود که اگر یک قالب پنیر را تماما بخورد قهمتش فقط  
 هاشاهی خواهد بود و خیالش بد اینجار رسید که یک قالب بخرد و بعد  
 آنکه بحد کفایت جهت خود بر داشت بقیه را به همسایگان فروخت  
 و مشاهده نمود که از دوسه قالب ۳ قران منفعت برده - اینوجه  
 بیش از مد اخل وی از عمر ریشمان باقی بود و این فقره و پرا تر غیب  
 نمود که حرفه پنیر فروشی اختیار کند - چهره ریشمان باقی خود را  
 بهمسایه فقیر می هدیه داد و بعد از چندین سال آنرا از مشاوران  
 اتباع کرده و از تخت آن مینر پری ساخت و بعنوان پادشاه گشت



وی گفت - وقتی که من در قبر خود ار پیدا<sup>۱۲</sup> ام این مہر طبعہ اطفالم یاد  
آوری کند کہ پدرشان مرد فقیر<sup>۱۳</sup> بوده و وظیفہ کہ بیش از ہر چیز برانہا  
وجوب و لزوم دارد اینست کہ ہرگز فقراء و افرا<sup>۱۴</sup> موش نکند - ہر  
روز دوشنبہ لپوزی بہ بولتون کہ بیش از بلیٹ میل از منزلش رفت  
داشت میرفت کہ در بازار انجایفر و ختن پیراشغال نماید و چون در  
انوقت ہیچ راہ اہن وجود نہ داشت باہستی تمام امنسافت را پیادہ طی  
کند ولی رفتہ رفتہ وجہی ذخیرہ کردہ پابوئی ابتیاع نمود و بالتیج  
کارش پیشرفت کردہ نسبتاً متمول و باثروت شد -

بعد از ان لپوزی عمر خود را بہ نیکو کاری مصروف داشت و از سخنان  
اوست - حیات عہسی یک سلسلہ برکت بود و باطراف حرکت و  
بہ نیکو کاری مبارک مینمود و اگر ما بخرج میدہیم کہ تابع او ہستیم  
باہستی مسلت او را پیروی و سجاہای حمیدہ او را اقتفا کنیم - لپوزی  
تعلقی بہ کل داشت و اسب و ساہرچوانان زبان بستر را بسے دوست  
می داشت و بی نوع خود را بیش از ہر محبوبی داشت - ہر قدر مردم  
فقیر تر بودند در نظروں وی قدر و عزتشان بیش بود مخصوصاً اطفال<sup>۱۵</sup>  
بطرف خود جذب مینمود و ہوارہ با ایشان بطریق رافت و محبت  
مسلوک میداشت - نیکی صفاش باندازہ بود کہ ہمیشہ بعضی مقوا<sup>۱۶</sup> ہا  
کوچک در جیب خود حمل مینمود کہ این عبارت بران نوشتہ بود -  
محض اشاعہ نظافت مستر لپوزی بھر دلای کہ سر این طفل را بتراشد  
پنج شاہی میدہد - و ہر وقت اطفال را کہ مویشان نا تراشیدہ بود  
ملاقات مینمود یک عدد از انہا را بوی میداد - مبلغ عدد از وقت



خود را بملاقات فقراء و ضعفاء مصروف میداشت و همواره ساعی  
بود که ایشان را فواید روحانی و جسمانی بخشید و حتی المقدور موجبات  
اسایش و رفاه آنها را فراهم آورد. مثلا وقتی فقیری را دید که بابت  
پراپله روی زمین خوابیده و بر هیچ و الم گرفتار بود - فوراً بمنانه خود شتافته  
بستر نرم خودش را با چندین شمد در کالسکه نهاده و نزد آن پیاپی  
آورده بدو داد و همین عمل باعث تشویق بعضی خیرین و بنیکوکاران شده  
انجمن مخصوصی موسوم به - بستر خیرانی - تشکیل یافته هزاران فرارش  
پاکیزه بفقراء بدبخت عاید گردید - در آنکستان که هوا خیلی سرد است  
هنگام زمستان مردم از سوختن زغال لایب هستند و زغال را در کوبنها<sup>۲</sup>  
که میکنند بک صد و وازد و قدر دارد بفقراء میفروختند ولی واقعا  
وزن کوبنها نقص داشت و منتهایش بر نود الی یکصد و قدر میرسید -  
لیوزی کارهای مخصوص را پراز زغال کرده برای فقراء میفروستاد و  
امر میکرد که قبل از تحویل دادن آنها را وزن نمایند - همینکه جنک  
امر بکاش و ع کرده و مردم از کسب و کار بازماندند زراعت پنبه  
در پرستون و و به تنزل نهاده اهالی ایجاد و چار بدبخشی و فلاکت شدند  
لیوزی مجلس عمومی تشکیل داد که برای معاونت آن بدبخشان چاره و تدبیری  
کنند و از مجلس مزبور نتیجه مطلوبی حاصل گردیده مبلغی هنگفت فراهم آمد  
و متجاوز از پنج میلیون بلیط برای غذا و زغال و لباس و غیره از حضار برفقرا داده  
شد و در یک وقت چهل هزار نفر را از ورطه مذلت و فلاکت رهانیدند  
چون لیوزی و کالت انجمن بلد تیر داشت همه همت خود را بر این گذاشت که  
منازل کثیفه مضرة را خراب نماید معابر کج و معوج را درست کند و  
خیابانها را پاکیزه و منیع بسازد برای ضعفاء و فقراء و در کوچهها کوسنها



بکنارد و چشمهای آب خوراک را برای مردم و حیوانات مفتوح سازد -  
 در سنه ۱۲۸۰ لپوزی اعلانی اشاعه داده بعضی از اهالی شهر را دعوت نمود  
 که اجتماع نموده مشورت کنند که آیا مناسب است اداره را برای تعلیم و  
 تدریس کارکنان مفتوح سازند یا خیر - فقط شش نفر حاضر شدند که چراغ  
 ایشان منحصراً شمع کوچکی بود ولی از آنجا بیک جهت داشتند بزودی دار  
 تاسیس یافت که حالا مفیدترین اساس موجوده آن شهر است و کما فی الحال  
 محتوی بر هزاران مجلدات نافع میباشد - یکی از ارباب وهای لپوزی این  
 بود که مدرسه خصوصی باز کند و کارکنان را در روز یکشنبه که فراغت  
 داشتند درس دهد - قلیل مدتی بعد از آنکه عیال گرفت مدرسه  
 مزبوره را در خانه خود افتتاح نموده خودش بنفسه مباشرت تعلیم و تدریس  
 و عیالش متصدی تدریس زنان گردید و از آنجا بیک رشته رفتن و رفتن عده  
 محصلین از دیاد پذیرفته منزلش برای انجاعت کجایش نداشت خانه  
 مخصوصی گراپه کرده و در آنجا بانکار خراشغال و در زید - در آن اوقات  
 هر نسخه از جواب تفریبات قرآنی قیمت داشت و بنا بر این کارکنان از  
 حصول آن محروم بودند - لپوزی بدین معنی پی برده اطاقی باسم -  
 قرائتخانه عمومی - افتتاح نمود و اجرت قلیلی از واردین می گرفت - پیش  
 رفت این کار باندازه بود که مشارالیه شش قرائتخانه دیگر را در  
 نقاط مختلف شهر افتتاح نمود - لپوزی از بدایت حال به قدر  
 قیمت مطبوعات عمومی را و جراید خصوصاً پی برده و قبل از آنکه بسن  
 ۲۱ سالگی برسد چندین مکتوب مفصل به جراید محلی نوشت و بعضی  
 اوقات لواحق را بجهت بفساد اخلاق عمومی نوشتند بطبع می رسانید و  
 بر در و دیوار شهر می چسبانید - رفتن و رفتن از لواحق بر سالان -



پرداخت و یکی از رسالات اولیه اش که بر ضد شرب خمر نوشته  
 موسوم به نگاه بزرگ بود در سال ۱۲۵۱ لایحه مشهوره خطاب به فقیر  
 ترین طبقات - اشاعه داده و تفریباً در هر امر راجع بتربیتاً معاشه  
 نصایح مفیده بانهاده بود - در سال ۱۲۳۱ مطابق ۱۲۴۷ هجری شرح  
 بنشر مجله ماهانه - هذبه که اخلاق نمود و این مجله از افداجلاتی بود  
 که مردم را با جناب از شرب خمر دعوت مینمود - مشارالیه مدتی  
 مدید شایق بود که جریده مرهومی انتشار دهد و در سال ۱۲۴۴ مطابق  
 ۱۲۶۰ هجری بدان ارفونایل گردید یعنی روزنامه - پرستون کار دبان  
 دایر کرد که بمرو را پام خیل اهمیت بهم رسانید و اکنون یک از جرید  
 نمرة اول انتملک است - تمام این کارها را در عین سرگرمی بشغل  
 خود انجام میداد عمده شهرت لبوزی از این است که یکی از قدیمترین  
 و غیورترین اصلاح خواهان انگلیس بوده و مخصوصاً در جلو گیری شرب  
 خمر مساعی جهل مبذول داشته - در سال ۱۲۴۲ مطابق ۱۲۶۲ بعضی بنکو  
 کاران امریکا اجتماع کرده و بر رفع و دفع شرب خمر همت نمودند و در  
 سال ۱۸۲۹ هفصت مزبوره بانگلستان سرایت کرده انجمنهای عدیده <sup>تشکیل</sup>  
 یافت و اعضا آنها متعهد و ملتزم شدند که از مشرب باث مسکونه اجتناب  
 نمایند ولی شراب و آب جورا با اعتدال استعمال کنند اما بعضی از مردم را  
 عقیده چنین بود که بایستی هرگونه مشرب باثرا ممنوع سازند - در سال ۱۸۳۲  
 یکی از رفقای لبوزی موسوم جان کیک از دکان مشارالیه عبور نمود  
 و لبوزی او را تکلیف نمود که داخل بیاید و از او سؤال نمود که آیا اجتناباً  
 جمیع مشرب باث را قبول میکند یا خیر - کک جواب داد که بانهایت مسرت  
 بپذیرفتن این مطلب حاضر است - هذال لبوزی عهد نامه نوشته و برقی



خود داد که امضا نماید و بعد از آن خودش نیز امضا کرد - چند روز بعد از آن که این موضوع در جلسه خصوصی انجمن پرهیزگان مذاکره شد فقط شش نفر راضی شدند که عهد نامه مزبوره را که بمضمون ذیل بود امضا نمایند - ما امضا کنندگان ذیل قبول میکنیم که از کلیه مشروبات مسکون خواه شراب خواه غیر از آن باشد اجتناب کنیم مگر اینکه برای دوا باشد یکی از اولین اشخاصی که در این جرعه داخل شد ماهی فروشی بود موسوی و یحیای تریز - و شبی در اطاقه مد سیه که انجمن پرهیزکاران در آنجا مجلس مخصوصی منعقد کرده بودند آمد و همینکه مقالات سخنوران را شنید با کمال شعف در این حلقه داخل گردید قبل از حرکت عهد نامه را امضا نمود و چون طبعی غیور و نطقی فصیح و بلیغ داشت تا چند سال با طرف حرکت کرده در مضرت مسکرات نطقها داد - خدما که این ماهی فروش بدینا در این خصوص بعالم انسانیت کرده خیلی قیمت و دارای اهمیت است و اگر چه شخصاً فقیری و بی سامان بود اما خدمتش از بزرگی غالبه متمولین و باثروتان فرونی داشت -

پوزی در بسیاری از بلاد انگلیس خطاب به ها عمومی داده و در رد مسکرات را د معنی داد تا دم آخر نیز به ترتیب و ارسال رسالات و ... راجع بدین موضوع مشغول بود و هر کس بملاقاتش میرفت دستنه از آن اوراق را بدو داده توصیف نمود که در پیشرفت انقضای بندل بجهود نماید - حیاتش بکمال مسرت و خوشی به پایان رسید یعنی اطفا و اولادش همه بگردوی جمع شده و بانهایت شعف و توقیر بتسلوی میپرداختند - همینکه یوم مولودش در رسید از جمیع نقاط مملکت اخبارات و مراسلات تهنیت آمیز با و اصل کرد بدو مخصوصاً هم شهر



توقیرات و تکریمات وافر در باره وی ابراز نمودند - بتاریخ دوم ما  
 سپتمبر ۱۸۸۴ مطابق ۱۱ ذی قعدة ۱۳۱۵ این دار فانی را وداع گفت  
 و در آنوقت عمرش به نود و یک سال رسیده بود -  
 مساعی جمیده و مجاهدات حسنه این وجود محترم بی اندازه در جمیع  
 انسانیت مشكور میباشد و ذکر خیرش در افواه و السنة ملل مندی  
 شایع چونکه پیش از او هیچ کس تا آن اندازه در دفع مفسد شراب خمر  
 کوشش ننموده و تا آن درجه پیشرفت نکرده بود -

## خاتمه

در رساله که برخی مند رجات این کتاب را ازان منتخب کرده ام سخن را  
 به بعضی مضامین مفیده و اظهارات نافعه خاتمه داده است و بنده هم  
 با قداوان شبیه پرداخته و این مختصر را بکامیبه افزودم -  
 علت نگارش این رساله همین است که بعضی با همه خوانندگان را به پیروی  
 محاسن اخلاق و محامد اوصاف تحریک شود و ایشانرا با قضا بزرگان و اقتدا  
 بنیکوکاران مهیج گردد - حسن بزرگواری در قلوب آنان پیوراند و ایشانرا  
 بمجادة ترقی و تعالی بکشاند - یکی از عده امال انسانی همان تحصیل نام نیک  
 و ذکر جیل است که برخی در حصولش از بذل مال و منال دریغ نکنند و  
 جمعی هم از دادن جان مضایقه نمایند و اگر کسی اندکی تفکر و تعقل نماید  
 البته ملتفت خواهد شد که اهمیت همی مقصودی پیش از مال و نقود است  
 زیرا که آن یک هر گونه زحمات و مشقت بر صاحبش وارد میباشد و این  
 یک ویرادر هر حال محترم مینماید - در تعریف این مقصود بزرگ هر یک  
 از حکما و علما و شعرا و ادبا سخنها گفته و در معانی سفند اند -



شیخ مصلح الدین سعد شیرازی فرماید

نیت و بد چون همی بیايد مرد  
 نیت آن کس که کوی نیکی برد  
 زند جاوید ماند هر که نگو نام نیت  
 کن عقبش ذکر خیر زند کند نام را  
 نام نیکی کرها ند را دے کذاک  
 به کزو ماند ساری زر نکار  
 زند است نام فرخ نوشهران هنوز ایضا  
 گرچه بسی گذشت کوشهران نما  
 بنام نگو کنیم رواست دیکری گوید  
 مرا نام باید که تن مرتکب است  
 اگر بخوام اقوال همه انهاراد را این موضوع ذکر کنم مثنوی هفتاد من کاغذ  
 شود - این است که مشهور میشود در جمیع قرون و ادوار و در هر قطر  
 و امصار بنی نوع انسان در جلب نام نیت بی انداز و ساعی و جاهد  
 بوده و بطریق سبیل و ذریعه که توانسته خود را بان مقصود مهمم -  
 رسانیده است - یکی نام نیت خود را بواسطه نشر عدل و داد و دفع ظلم  
 و بیداد مخلد و مؤبد ساخته و دیکری بتعمیر بلاد و رفاه عباد بر قایت  
 نامی افراشته - یکی در مصر بنای اهرام و اسفنگس را مایه تأبید نام خود  
 ساخته و دیکری در شیراز بنای تخت جمشید یا پرس پلایس بدان  
 مقصود عالی نایل گردیده - یکی دیگر در هندوستان عمارت تاج محل  
 که مایه غبطه ملل است برای بقای نام خود ساخته و دیکری سد  
 اهواز را بهمان قصد و عزم پرداخته است - مختصر همه آثار بزرگ دنیا  
 خواه قدیم و خواه جدید از سد اهواز - تخت جمشید - بپشتون کرمانشا  
 اسفنگس و اهرام مصر - تامدارس خالبه - دارالفنونهای بزرگ -  
 اکادیمیهای معظم - مریضخانههای عده - انجمنهای خیریه و سایر  
 تأسیسات نافعه که در جمالت متمدنه موجود است همگی بدون استثناء  
 برای حصول آن مأمول بوده است - عبارت ناشی و حسنات واحد



وکل الی ذاک اجمال پیشتر - امروزه بکانه طریقی که برای بنیاد مقصود  
موجود است همان معاونت نوع و بنیادی باین جنس میباشد و چون در  
اینوقت حاضر هنوز نفوس بشری با علی درجه تمدن حقیقی و انسانیت  
واقعی اعتلاء و ارتقاء نکرده و بانواع فلاح و مذلت و چار و باقسام  
مشقت و زحمت گرفتار است لهذا برای ابراز حسن انسانیت عرصه  
و سبب موجود است و انسان باید این چند روز عمر را غنیمت شمرده  
بتمام قوای خود در طایفه بشری بکوشد - هر کس خود را از افراد پست جماعت  
و ساکنین پست مملکت میدانند باید همیشه متذکر باشد که نسبت  
با جماعت و مملکت وظیفه بزرگی مدیون است و بروی فرض میباشد که در این  
ان مقصود یعنی نوع خواهی از هیچ جهت فروگذار نکند - علاوه بر این اساس  
معاش انسانی بر اصول تعاون و تعاضد قرار یافته و دوام آن به حسن  
رعایت آن اصول منوط و مربوط است که اگر در این خصوص اندکی از افراد  
بشری فتور و قصوری رخ دهد البته نظام عالم و تربیت زندگی بنی آدم  
به هم خورد حیات بیهوش میگرد و راحت و زحمت متغیر شود - بنا بر این  
مشهود است که در هر جا این تعاون و تعاضد بیشتر است سعادت و رفاه  
مردم افزونتر میباشد و در هر جا که تعاون و تعاضد کمتر است تعب و  
الم مردم بیشتر - آری بنی آدم اعضا یکدیگرند که در این پیش از یک کوه  
چه عضوی بدو آورد روزگار دیگر عضو هاشم اند قرار  
تو که زحمت دیگران ببینی نشاید که نامت نهند آدمی  
بنابر این مراتب می بینیم که هر کس در هر جا نسبت با افراد نوع بنی و احشای  
نمود فوراً ذکر خیرش در افواه و السنه جاری و در اطراف و اکفاف  
سای می شود و اگر از در دقت و صحت ملاحظه شود مشهود میشود



که نام نیت از هر چه بر ذیقیمت تر و بادوام تر میباشد - نام نیت است  
 که بعد از ثبات ثبات ابقاء ذکر جمیل میشود - نام نیت است که مطرح  
 نظر و مطرح بصر عقلاً میباشد - نام نیت است که صاحب خود را در هر جا  
 و در حال بین اقران و امثال سر بلند میسازد - نام نیت است که بهترین  
 ثمره حیات انسانی و در واقع حیات جاودانی میباشد - نام نیت است  
 که صاحبش اگر چه بظاهر مرده ولی در حقیقت زنده است و لو اینکه در  
 فقر و خنثی اما در قلوب اولوالالباب ارمیده است - هر کس دارای  
 نام نیت است هم خود را در این جهان سرفراز ساخته و هم ابناء جنس  
 خویش را بفرایده مهمه نایل داشته است - هر کس جز نام نیت در  
 این دنیا مقصود و غرضی داشته باشد و غیر از اعانت و مساعدت خود  
 خود طریق پیش ببرد باید و پرا از عقل و خرد عاری و از حسن سلیم  
 بری دانست - هر کس از نام نیت محروم ماند باید گفت از حیات  
 خود مری نخورده و از زندگی خویش نتیجه ندیده است - مختصراً هم  
 مقاصد اعظم مطالب باید جلب نام نیت باشد و در حصول  
 آن هر کویز مساعی جمیده را که در جهت امکان است معمول دارد -  
 حال بچه و سبیل تحصیل نام نیت میسر است - برای حصول آن <sup>مول</sup> مایل  
 مقدس ذرایع و وسایل مختلفه موجود میباشد و دانایان را عقیده  
 این است که هر کس و لو اینکه دارای شوکت و ثروت نباشد بخوبی میتوان  
 خود را از مذلت کنای به عزت شگانی برساند و هر فردی از افراد  
 باید در عالم خود تا اندازه که مقتدر است دارد همیشه وظایف انسانیت  
 نصب لعین خود ساخته از برخی فضایل و قبا محکم شناعتشان بر هر  
 ذیغلی واضح و لایح است اجتناب نماید - شک نیست که اگر این اصول



مفید را سر مشق قرار دهد در اندک زمانی میان ابناء نوع خویش  
محرم مکرم خواهد گشت - علاوه بر این سوانح اعمار بهر کسی که ذره -  
عقل و شعور داشته باشد بهتر بن درس اخلاقی میبهد و بنیان واضح  
و مؤثر و پرابه تقلید بنکو کارانی که احوالشان مندرج گردیده دعوت -  
میکند - برای هر ایرانی که این صفحات ناقابل میخواند ممکن و میسر است که  
با تاحسبه و اخلاق پسندیده آنها اقتفاء نماید و لزوم هیچ کار بهم درو<sup>طن</sup>  
عزیز ما پیش از آنست که بتر بر آید - صاف تر بگویم کوی سعادت و رسالت<sup>ن</sup>  
مردانگی افتاده و برای ابراز حسن انسانیت در هر گوشه و کاری عرصه  
و سببی و فضای پهنه موجود است - خوب تعمق فرمائید که اگر یک  
نفر با حسن پیدا شود که شیوه مرضیه - هوارد - را پیش گرفته و در ص<sup>ح</sup>  
محاسن که لزومش ابد قابل انکار نیست اقدام کند تا چه اندازه بنوع  
خود قایده میرساند - بیشک نام نامیش تا ابد برقرار و ذکر خیرش  
هواره مستدام و برقرار خواهد بود - کدام نام نیک بالا تر از این -  
خواهد بود که جوایز و پاداشهای ظاهر شود و در وقت (جان پوئندن) را تعقیب  
نموده بافتتاح مدارس مجانی فوئنهالان ایرانی را از ورطه جهالت و  
تنگای حماقت و خرافات باوج عزت و شرافت برساند و حیثیات آنها را  
که از کثرت نادانی بهر گونه بلایای چنانی ناگوار شده قریب رفاه و سعادت  
سازد - کدام سعادت بیش از این خواهد بود که یک نفر نداند دل  
عقل خود را حکم ساخته و بعد از آنکه فهمید مال و منال دنیوی<sup>فقط</sup>  
ما به خسران و وبال میباشد وقت دامن همت را بر مکر زده طریقه<sup>ن</sup> شقیه  
(سیر سید احمد خان) را مسلت خود ساخته در نفوس ایرانی تفحات  
حیثیات جاودانی بدمد - روح آنها را ترکیب و نفوس پیره و تارایشان<sup>ن</sup>



منور بسازد و بواسطه تأسیس اساس معارف و ترویج و نشر فضایل و  
عوارف ابنا و وطن خود را دارای ادب حقیقی نماید و باب نیکنی و بدی  
منکر را بروی آنان کشاید - البته مساعی هر کسی در عالم انسانیت -  
مشکور و اجر وی نزد خالق و مخلوق موفور میباشد - چه قدر شایسته  
است که بک نفر با هوش پیداشود و محاسن اخلاق و محامد اخلاق  
(و لایزال) سرمشق خود قرار داده با عانت ضعیف و مله و فتن و مساعده  
فقر و مظلومین قیام فرماید - تا چه اندازه مناسب است که بگوید  
محترم قدر و قیمت اوقات عزیز را بد رستی مانسته صادر افعال  
(لایزال شافق بریرا) اکتفا نماید و بدون هیچ رنج و زحمت و زحمت و زحمت  
خالصا مخلصا بابر از حسنیات انسانی پرداخته این همه مردم بد بخت را  
که تشنه علم و معرفت محتاج فتوت و مکرمت هستند دستگیری  
اعانت فرماید - بزرگی و بزرگی و بزرگی خود را در صفی که تاهنود افوار -  
انسانیت و آدمیت حقیقی نماید و برافرازد و خود را بزرگ و بزرگ و بزرگ  
چه شرافت از این بالاتر که آدم از رفتار فتوت آثار کسی مانند (منوچهر)  
عبرت گرفت بر خود فرض کند که در مورد ابنا نفع خویش همان گونه اعمال و  
افعال را بعمل آورد - اگر بکنفر بود که بزعم ما نجس و پلید است تا این حد  
اعلی در اعانت نوع عموما و مساعده هم کیشان خود خصوصا جد و جهد کند  
و از بدل مال و منال دریغ ننماید - آیا برای ما مسلمانان سر شکستی نیست  
که تاکنون بک نفر از ما انقدر حس انسانی ابراز ندهد - میتوانیم در مقابل  
کسی یادگر کنیم - هر فقیه که شرح احوال وی بخواند باید بفهمد که میدان  
شرافت و سعادت برای او هم باز وسیع است و اگر از تنبلی و کسالت  
دست کشیده با قلبی راسخ و عزیزی جانم سعی و کوشش نماید خیل احتمال دارد



که بهمان پایه و پایه برسد - هر متولی هم که سوانح عمرش قرائت میکند  
 بایست ملتفت شود که اگر او نیز در حب نفع و اعانت ابناً جنس بهمان اندازه  
 بذل مال و وقت نماید شک نیست که اعتبار و نیت نامیش باندازه  
 (منوفیور) بل بیش از او خواهد بود -

فریدون فرخ فرشته نبود ز عود و ز عنبر سرشته نبود  
 بداد و دهش یافت او فره تو داد و دهش کن فریدون تو

خبر خواه نوع و دوستدار بشر را انکار نباید گفت که از احوال و افعال (حاج  
 مور) متنبه گردید و تا میتواند سعی شود که اگر تنگدست و بدبخت است  
 خودش را از آن بلبه رها نهد و بفاهیت و اسودگی برساند اگر متمول و با  
 ثروت در اسودگی و راحت بنی نوع خود تا اندانند که از دستش برمیاید  
 کوتاهی نکند - ما ابرار آن حکم حکم ایمان از شرب مسکرات منوع هستیم و  
 ایضا انکار نمیتوان کرد که اگر شخص عیسوی یاد بگیری که در مذهبتش استعمال  
 خمر جایز است فقط برای هضم غذا یا حصول فرح بکرد و جرعه میاشامد بعضی  
 از افراد خوممان بطور گری کسای افراط میکنند که جرعه و پیمانه سداشته<sup>شان</sup>  
 نکرده بایند و بها و اقتراح بر پیمانه و فتانهم بر هر عاقل و کلمه اعظم از این  
 یافرنکی و غیرها واضح و ظاهر شده و میتوانم بگویم که هیچ شب روزی نمی  
 گذرد مگر اینکه در صفحات مختلفه دنیا از مفاسد این امم انجیاست هرگونه  
 فتنه و فساد رخ میدهد - آیا بزرگوار از این بیشتر میشود که بکشتن  
 صاحب دل با ایمان قدم در آنکی غم کرده بر روضه و دفع این مفسده جا و مال  
 خود را مبذول نماید - اسم خویش را به حرف طلار و در فر محسنین ثبت  
 فرماید و نزد خدا و خلق هر دو مأجور و مثاب شود - بعضی و ظالمان  
 مهمه که هر عاقل مدکی بهیئت جامع انسا عموماً و ملک خود خصوصاً



مدیون میباشد بخوبی میاوریم - اکرام و احسان - احسن کما حسن  
 الله الیک والله محب المحسنین - ان الله لا یضیع اجر من احسن عملاً -  
 اگر کسی خوب در نکات مند رجاء این صفات را قوت نماید لبته دریافت خواهد  
 کرد که هزاران اشخاص فقیر مانند جان پوندز - و لپوزی - هم پیش از آنها و هم  
 بعد از آنها بدینا آمده و حباتی گذرانیده سپس هسپاد یار عدم گردیده اند  
 ولی چون هیچیک از ایشان مصداق خیری برای نوع خود نشده اند از این رو هم  
 در زمان حیات و هم بعد از ممات اسمشان مجهول و گمان نمیکند بوده اما بر عکس  
 این چند نفر که به تنگ دستی عسرت گرفتار بوده اند چون قصد و نیت ایشان  
 خالص بوده و از خیر نوع غرضی نداشته اند نامشان تا ابد به نیکی مذکور است  
 در مملکت مامعنه حقیقه اعانت نوع از نیاز رفته و آنچه این کلبه بران اطلاق  
 میشود همانا تبدیل پروردگار میباشد یعنی از بس فقراء دروغی محتاجین سائل  
 اعانت شده الان کسب کشف کدائی پیشه و کار جمعی که شر و جمعی غفیر گشته -  
 هزاران نفوسه که باند کسبی و کوشش میتوانستند خودشان را از احتیاج  
 و نیکت برهانند فقط برای جوئی راحتی که حصولش را ترصد دارند به بیچار  
 و مفت خواری بار آمده عزیز بی جهة و شریف به شرافت هستند همه  
 عقلاً و دانا پان دنیاست تسلیم دارند که صدقه و نیاز دارند بفقرا شوند و سست  
 قوی بنیه صیحه البدن داد و الا همین مسئله مروج تبذیر و کسالت و مشوق تبذیر  
 و خاوت میگردد - امروزه بختین موردی که اکرام و احسان حقیق در خور  
 شایسته همان شرمخاف و فضا بلیست که ضمیر انسان را از لوث جهالت پاک کرده  
 و بنور ادب منور میسازد و اکرام و احسان واقعی حقیقت بهم میرساند که در چنین موقع  
 بمنصه شهود ابد در مملکتی که هر صد نفر شاید پیش از چهار کس با سوای نباشد نیاز  
 معارف و علوم تا این اندازه مورد غفلت شود - یکی از رؤسای جمعی و رؤسای



(ياسو پ زدنند) در ضمن مکالمه بپست از اعظم انگلستان اظهار نمود  
 که اگر چه اطفال ماهه نو با و کان فقراء ميباشند ولي مراقبت و مواظبت  
 کرده آنها را تعليم و تربيت میدهيم و هيچکدام بدولت دانش و معرفت رسيدند  
 ديگر خوف نداريم که بکدائی و ثنک دستي گرفتار بمانند - بکي از دانشمندان  
 انگلستان در تأکيد بنکوکاري شعري سروده است که ترجمه منظومش اين است  
 نکوئي بکن هر قدر ميسر و آيے      بدان شيوه جاهد بشو تا تواني  
 طهر جامي بکن نکوئي و احسان      بکن جهد وافر بکرام انسان  
 تو اکرام بنما بھر کس تو آيے      غنيمت شمر وقت تا در جهان  
 نظامي را در اين موضوع گفتاري نغز هست که از ذکرش نشان گذشت فرمايد  
 عمر بخور سستگ دلها گذار      تا ز تو خوشنود شود کرد کار  
 ساپه غور شيد سوار اطلب      رنج خود و راحت باز اطلب  
 در دستاني کن و در مادي      تا رساتند بفرمانده  
 کرم شواز مهر نکر سر بانش      چون مه و غور شيد جوان مردي  
 هر که به بنکي عمل آغاز کرد      بنکي او روی بد و باز کرد  
 کنبد کرند ز روی قیاس      هست به بنکي و بد حق شناس  
 پيشرفت تربيت انسان - بکي از علماء اروپا گويد شالوده اصلاحات  
 حقيقي همان تربيت انسان است بالفعل انسان جاهل بزرگترين عايق تربيت  
 ميباشند ولي اگر تربيت بيابند قويترين سابق اصلاحات خواهند شد - ديگر فرمايد  
 اگر مردی تربيت کنبد فقط بگذرد از افراد را تربيت نموده ابدی اگر زيرا تربيت کنبد  
 در حقيقت بکافران و اشراف علم مزین ساختاريد - گمانزد که احبب الله نگانده  
 مقصود انست که برخلاف الامر مقدس شرع اطهر عايمو نفع و نشو و نما مکتفا الوجوه  
 در مدارس بجهل مشغول شوند بلکه بهما عقيدت مردم سر سبز اجداد بجامع عقيدت ميباشند



وطالبست که زنان این در پس پرده مانند لے تربیتی شایسته و شایان بدیشان برسند  
تا چنانکه باید و شاید از اینها وظایف خود برآمد هم خود در نهایت سعادت و آسودگی  
مانند و هم دیگران را که با ایشان مربوط هستند قریب و فوارا راحت سازند -  
بر آنکه هر کس ممکن است بقل خود (کا کند) سرها داور و (یکی از دانشمندان هندوستان)  
گوید - بهترین طریق که انسان میتواند خود را سعادت سرور کند این است که دیگران را  
بخوشنوی و مست بر نشاند - کنکسله مصنف و فلیسوف معروف انگلیس فرماید - اگر خواه  
ملول و محزون باشی آنوقت از بابت خود خیال بکن و بین چه ضرر داری و چه آرزو میکنی  
و چه اندازه مردم بتو احترام میکنند چه خیال درباره تو مینمایند آنکا عیش تو منقضی و منظره  
هر چیز در نظرت تیر خواهد شد بد رجاء علی ملول و محزون خواهی بود (جائشوار میل)  
مشهور گوید - اگر جمیع عمر را در این گام صرف بداریم که اوضاع خود و دستگاران را  
قرین راحت و رفاه کنیم و خود و ایشان را بیکدجه بالا نبرد و نپله اجتماع بلند تر سازیم  
آنوقت حقا انسانی بد مختار و اهمیت خواهد بود - پس باید شگاشد خودمان را  
بطور کامل و مستعد کنیم که بتوانیم در این دنیا هم خود و هم دیگران را بنبهت و احسان  
رسانیم - دیگری فرماید مادر و نپای زندگی میکنیم که پراز مشقت و جهالت است  
و واضحاً وظیفه هر یک از ما اینست که در هر گوشه و کنار تا اندازه که میتوانیم جهالت  
و بدبخشی را مرتفع ساخته و خود را فی تراز پیشتر بنماییم - آنها -

امروز که روز عزربرجاست میباید که خود را فریاد کمال عتاب بکرد عزرتو جها کجا پذیرد  
امروز بخیرجهت سو نابو خوشبخت باشد انروز اینوشدن که رفته بود اندر و بکه کشته شد

ارام دلپست مرد مهرا	پایانی نیست هر غمپرا -
سکر اوطن و تور اوطن نیست	تو اوهی در این سخن نیست
کار دمی تو آدمی باش	ور در وجود بود زمین باش

تمام شد کاد و بست داران بشیر چون الله تعالی او آخر شهر شوال المکرم ۱۳۳۱  
در نجف اشرف علی سالیها السلام ۹۲

در مطبع مظهری ایستاده و وقتی که خبر میرزا علی شاه با ملاطبت عمده کھاروی بی بی - بشایع کننده جناب مستطاب دانشمند گمانه و عالم فرزانه آقا شیخ عبدالمکریم صاحب  
محقق (نجف اشرف) (ملک عرب) پیر شیخ میران پیر حسین مطبع مظهری بی بی - تاریخ شهر حرم الحرام ۱۳۳۱















# تالیفات مؤلف این کتاب

## طلوع تمدن

کتابی مختصر و شستل بر ۱۳۱ صفحه راجع بآداب و عواید مل و انتقال نوع بشر از عالم وحش بکالت تمدن و کیفیت انوار خرافات و شرح عقاید  
قیمت ۳ قران -

## احوال کرستوفر کلمبس

کتابی مختصر و شستل بر ۹۲ صفحه حاوی سرگذشت کاشف دنیای جدید آمریکا و کیفیت آن انجشاف و اوضاع آن زمان و خیالات معاصرین کاشف  
مشارالیه و احوال مالی صلی آمریکا و سبک بعضی مالی اروپا با آنها است - قیمت ۳ قران -

## انشاء جدید

کتابی مختصر و محتوی برجستین فصل در تشریح فارسی میباشد که جهت اطفال و بستان تألیف شده و برای مبتدیان خیلی مفید است -  
قیمت ۲ قران و نیم -

## انشاء اعلی

کتابی محتوی بر ۲۷۳ صفحه و ۱۲ فصل و شتمن بر نمونه های متعدد و از نگارش فضلا و مقدم در تشریح ایران در موضوعات متفاوت میباشد  
در مسائل و مکاتیب فارسی را در مباحث مختلفه مانند امور شخصی - مواد شرعی و غیره است - قیمت ۶ قران این دو  
کتاب اخیر در مرکز ذیل بدست میآید - بو شهر مدرسه سعادت - بهی - مطبعه مظفری - نجف - مدرسه علوی -

## آثار دیگر که تاکنون بطبع نرسیده

### دوستان دران بشر جلد ۱

مشتمل بر احوال برخی از مرد صفت است که خدمات عظیمه به نیت جامعه بشری نموده و مصدر اعمال فوق العاده گشته اند با تصاویر آنها -

### دوستان دران بشر جلد ۲

محتوی بر حالات بعضی فلاسفه و حکما بزرگ اروپا که در جاده نوع خواهی قدم زده اند با ترجمه بعضی مقالات و تصاویر ایشان -

### ارمغان ایران

کتابی مفصل و شتمن بر نتایج منجمده در موضوعات مختلفه مانند تراجم متشابه - تاریخ طبیعی - ادبیات - سیاسی -  
شیمی - فیزیک - هیئت - حفظ الصحة - اخراعات مخفی - جغرافی و غیره میباشد -

### طبیعت مختصر

کتابی در موضوع هیئت بطریق محاوره بیان اطفال و شتمن بر رؤس مطالب هیئت و نقوش و اشکال عریده میباشد -

